

هم‌صدایی برای رهایی زنان افغانستان

ویژه‌نامه مارچ

گفتگوی ویژه

● چرا ما شاهد یک هم‌نوایی وسیع با زنان افغانستان نیستیم

گفت‌وگو با منیژه باختری (سیاست‌مدار، نویسنده و استاد دانشگاه)

● نقد دین در کنار مبارزه میدانی، نیاز به تولید خرد مدرن دارد

گفت‌وگو با خالده خرسند (نویسنده و فعال حقوق زنان)

● چهره غالب، چهره زن پویا و زن مبارز است

گفت‌وگو با رؤیا سادات (فیلم‌ساز و نویسنده)

روایت:

- از بامیان تا کابل، از کابل تا فرانسه غم دارم
- روایت وحشت، تباهی و سیاهی زنان از سقوط یک‌شبه جمهوری
- از اجرا با هارمونی شکسته در ۸ مارچ تا قالین بافی

ترجمه:

- آپارتاید جنسیتی اسلامی

با شعرهایی از:

رحیمه میرزایی، فریبا شادلو، نرگس حسینی، بیتا علی‌اکبری، مارال طاهری

تحلیل:

- زنان بیش از مردان، در عرصه‌های مختلف صدمه دیده‌اند
- مناقشه‌ها و مذاکره‌های سیاسی در مورد حقوق زنان
- زنان معترض افغانستان و مبارزه با نظام بنیادگرا
- هشتم مارچ نه! هشتم مرگ
- ضرورت آزادی زنان
- زن وجود ندارد

گزارش:

- طالبان در اولین روز حاکمیت‌شان، استقلال کاری را از ما گرفتند
- طالبان! یک واژه وحشی و پراز نفرت است
- طالبان، هیولای خانه‌نشینی و دلتنگی را به افغانستان آورده‌اند

برای ایجاد یک محور قدرت‌مند هویتی تلاش کنیم

که رویکرد

از تبریک یاد و برخورد مناسبی با روزجهانی‌زن اگر بگذریم برای زنان افغانستان، اصلی‌ترین مسئله در هشتم مارچ ۲۰۲۲، سیاه‌روزی جهانی‌اش می‌باشد. این سیاه‌روزی حاکم شده بر روزگار زن افغانستان جدای از این که سرنوشت زیسته اجتماعی، تاریخی در جغرافیایی زن‌ستیز به‌نام افغانستان می‌باشد، در فصل جدید، هدیه بازی‌های سیاسی، استخباراتی دولت آمریکا و کلیه دولت‌های قدرت‌مند در جهان غرب است. در جهانی غربی که آزادی، حقوق بشر و ارزش‌های مدنی، سیاسی و شعار دفاع از حقوق زنان، سرلوحه شعارهای رنگین‌شان می‌باشد.

حتی یک نگاه سرسری به رویدادهای سیاسی و استخبارات‌محور آمریکا و متحدین غربی‌اش در افغانستان، نشان می‌دهد که گروه تروریستی طالبان چگونه و از دل کدامین بازی‌های سیاسی، استخباراتی عبور کردند و یک‌بار دیگر بر اندازی بر افغانستان حاکم شدند. نقش دولت‌مردان و سیاست‌مدان فاسد به‌ویژه اداره فاسد و فاقد مشروعیت انتخابی اشرف‌غنی نیزبخش جدی از عامل سقوط نظام جمهوریت افغانستان است. اما واقعیت تلخ، غیر قابل انکار است که حاکم شدن دوباره طالبان بر قلمرو و مردم افغانستان، هدیه دولت آمریکا و دولت‌های قدرت‌مند غربی است.

حاکم شدن دوباره یک گروه تروریستی بر افغانستان، برای زنان این کشور که تازه داشت پس از بیست‌سال فرصت دست‌رسی به آموزش، آماده‌قدم علم کردن برای مطالبات برابری‌خواهی می‌شد، حکم یک فاجعه ویران‌گر را دارد. زنان افغانستان با برگشت دوباره طالبان، با ظالمانه‌ترین شکل ممکن با دشمن تاریخی هویت انسانی‌اش طرف شده‌است. با دشمنی که هم به پاس باور ایدئولوژیکی‌شان احترام گذاشته به کرامت انسانی زنان را برنمی‌تابد. هم به دلیل باورهای بدوی مردسالارانه که از تربیت اجتماعی قبیله‌ای کشوری می‌آید که ظرفیت زایش افراطیت وحشی با طول و عرض طالبان را دارد.

اگر قرار باشد مناسبت هشتم مارچ را به پاس امید برای اتحاد و همبستگی جهانی زنان گرامی بداری، بر ما زنان افغانستان است که در مرحله اول با عبور از خط‌کشی‌های سیاست‌مردانه حاکم بر مناسبات سیاسی افغانستان در محور هویت انسانی‌مان که همانا زن بودن است، جمع شویم. برای اتحاد و همبستگی که هنوز آن را نداریم، گام‌های عملی برداریم.

تجربه ۲۰سال گذشته و بدتر از همه، تجربه سیاه نزدیک به هفت‌ماه گذشته، بازگوکننده این واقعیت تلخ است که ما زنان افغانستان حتی در روزگاری که با دشمن خون‌خوار چون گروه تروریستی طالبان مواجه هستیم نیز، قادر نیستیم که یک محور و آدرس هویتی

مشترک برای دفاع از هویت انسانی و برای مبارزه با خطر حذف، که با آن مواجه هستیم شکل بدهیم. تجربه نزدیک به هفت‌ماه گذشته متأسفانه گواه این واقعیت تلخ است که فقدان یک محور هویتی واحد، ما زنان افغانستان را بیش‌تر در معرض قربانی شدن و حذف شدن از حیاط اجتماعی، سیاسی در قلمرو به‌نام افغانستان ساخته است.

حتی اگر حساب تاجران حقوق زن و مافیای تجارت پروژه از اعتبار شعارهای زبانه را با شمار از زنان که به دلیل گرایش‌های قومی‌تباری شرم‌آور، کمر به سفیدکاری گروه تروریستی طالبان بسته‌اند را کنار بگذاریم، متأسفانه در صف مدعیان دفاع از حقوق زن و مدعیان پاسداران از داعیه برابری هویتی زنان نیز وضعیت چنان دچار گسست، آشفتگی و نابسامانی است که هنوز تا شکل‌گیری و دست‌یافتن به یک محور هویتی برای پیش‌برد دادخواهی هویتی، فاصله‌ای بسیار داریم. اما این همه نمی‌تواند لزوماً به این معنا باشد که ما زنان افغانستان، قادر به خلق یک چنین محور هویتی نیستیم. بلکه مسئله این است که ما هنوز برای ایجاد یک محور هویتی قدرت‌مند تلاش و اقدام عملی نکرده‌ایم.

اگر از ابراز تشویش نسبت به وضعیت موجود بگذریم و حساب کتاب با فرصت سوزی‌های بیست‌سال گذشته را نیز به‌جای خودش بگذاریم؛ در روزگاری که ساطور حذف هویتی به استخوان ما زنان افغانستان رسیده‌است، ضرورت اقدام برای ایجاد یک محور قدرت‌مند هویتی برای ما یک مسئله الزامی است. ممکن است در عمل، ما زنان برای سال‌های طولانی نتوانیم به یک محور واحد و قدرت‌مند هویتی دست بیابیم. اما مسئله این است تا زمانی که نتوانیم مبارزات دادخواهانه‌مان را ساختارمند بسازیم، نمی‌توانیم برای دفاع از حقوق و کرامت انسانی‌مان در سرزمینی به‌نام افغانستان کاری را از پیش ببریم.

چند صدایی، چند دستگی و پراکندگی ناشی از برخوردهای سلیقه‌ای و منفعت‌اندیشی‌های شخصی، سبب شده‌است که حتی وارد بحث‌های نظری برای ایجاد یک محور هویتی قدرت‌مند و تأثیرگذار بر سرنوشت خودمان شویم.

این که ما زنان افغانستان سیاه‌روزترین زنان جهان هستیم قابل انکار نیست. اما، راه برون‌رفت از این سیاه‌روزی هم‌زمان که یک راه دور و دراز می‌باشد، بدون ایجاد یک محور قدرت‌مند هویتی از سوی ما زنان افغانستان، ممکن و متصور نیست. ما تا زمانی که از پراکندگی انرژی و سلیقه‌بازی‌های کوچک عبور نکنیم، متأسفانه نه به شعارهای دروغین دولت‌های غربی امید بستن ما را به‌جای می‌رساند. نه صرف فرصت و انرژی به ابراز تشویش کردن‌های جاری. ما باید متحد شویم و برای ایجاد یک محور قدرت‌مند هویتی تلاش کنیم.

زنان بیش از مردان، در عرصه‌های مختلف صدمه دیده‌اند

که قفقوس

صفحات تاریخ را که ورق می‌زنی در جای جای آن تغییر حاکمیت‌ها و حکومت‌ها است که گاه به لطافت تکه‌ای ابریشمی، منزلگه جسم و جان را نوازش می‌دهد و بر بالندگی و سرور آدمی می‌افزاید؛ آن‌دم که روایت‌هایی از شادکامی مردم را از نظر می‌گذرانی، از خوش‌حالی و رفاه خاطرشان؛ ناخودآگاه لبخند بر لبان‌ات نقش می‌بندد و از این‌که مشتاقانه همدم لحظه‌ها و روزگار شیرین‌شان می‌گرددی، احساس شعف به تو دست می‌دهد.

اما برهه‌هایی سیاه نیز هست که با مروری هرچند کوتاه، روح و روان‌ات را هربار در بند قفس احساس می‌کنی و تاروپود وجودت، سوزناکی ستم را لمس می‌کند. صحنه‌هایی تکان دهنده از اسارت، شکنجه، تحقیر، سرکوب، کشتار و حتی قتل عام مردمان این دیار با عناوین متفاوت در سطر سطر تاریخ‌اش کم نیست که با تحولات سیاسی پیوند خورده است. نکته قابل تأمل این است که در همه این مقاطع تلخ زنان، بیش از مردان در عرصه‌های مختلف صدمه دیده‌اند. به بیان دیگر، جنس زن به‌لحاظ باورهای سنتی و ساختاری غلطی همانند "اقتصاد غارت" که در طول زمان بر این جغرافیا سلطه یافته است، جزئی از دارایی و حریم مرد یا مردان یک خانواده و حتی یک خاندان به‌عنوان مادر، همسر، دختر، خواهر، مادرکلان، زن برادر، دختر کاکا، دختر ماما و... محسوب می‌شود.

۶

در سطح خرد، این مردان خانواده هستند که به‌طور مستقیم و غیرمستقیم درمورد اساسی‌ترین حقوق یک خانم مثل پوشش، دایره اطرافیان، تحصیل و ازدواج تصمیم

هنرمند معترض زن،

از اجرا با هارمونی شکسته در هشت مارچ تا قالین بافی

که نیمرخ

خدیده یعقوبی هنرمند زن محلی خوان در ولایت دایکندی، سال گذشته در هشتم مارچ با هارمونی شکسته‌اش آهنگ اجرا کرد. هارمونی، دنبوره و یک ضرب زیر بغلی او را طالبان در مسیر کابل و دایکندی در جلریز میدان وردک شکسته بودند، خدیده را نیز بازداشت و به جای نامعلومی برده بودند اما به‌خاطر نوزاد پانزده روزه در بغل‌اش، او را محاکمه نکردند و از او تعهد گرفته بودند که دیگر آواز نخواند و سپس آزاد کرده بودند. خدیده یک‌ماه پس از آن در برنامه هشتم مارچ، روز همبستگی زنان، صدای اعتراض‌اش را بلند کرد و با هارمونی شکسته‌اش، در برنامه ظاهر شد و اجرا کرد.

یک‌سال پس از آن رویداد، خدیده در هشتم مارچ امسال، افغانستان را ترک کرده و به یکی از کشورهای همسایه پناه برده است. خدیده به نیمرخ می‌گوید: پس از سقوط دولت به‌دست طالبان، شهر نیلی مرکز ولایت دایکندی، محل زندگی‌اش را به مقصد کابل ترک کرد؛ زیرا او و خانواده‌اش از بی‌کاری و فقر شدید رنج می‌بردند و در کابل، با قالین‌بافی، یک زندگی مخفیانه داشتند. استخبارات طالبان با تماس‌های مکرر و مزاحمت‌های



نقش داشتند، به دلیل تعلق قومی، زبانی یا جنسیتی قباحات زدایی نکنیم. این‌که طالبان و حامیان‌شان به شیوه‌های مختلف سعی در ضربه زدن و خاموش ساختن فرهنگ اعتراض و دادخواهی به‌خصوص جنبش‌های زنان کردند، جای تعجب نیست.

اما این‌که عروسک‌هایی با سبک زندگی مدرن مانند دیوه‌پتنگ که در لندن زندگی می‌کند و اوج آزادی‌های مدنی و فردی را برای خود می‌پسندد، در سطح جهانی به تطهیر و عادی سازی موجودیت یک گروه تروریستی، افراطی و مخالف ارزش‌های انسانی علیه هم‌جنسان خود می‌پردازد، بسی تأسفور است. چنین زنانی به مراتب انسانیت را به لجن می‌کشند تا مردان گروه طالبان. در واقع، امثال این خانم دشمنی خطرناک‌تر از طالبان‌اند برای زن افغانستانی که با توجه جلوه دادن عملکردهای ضدانسانی این گروه، به دلیل تعلق قومی‌اش با آنان چشم بر همه جنایات‌شان می‌بندد و نهایت توان‌اش را به خرج می‌دهد تا از چنین تریبون‌هایی تمام زحمات، مبارزات، شکنجه و محرومیت‌های جنس زن را در افغانستان زیر سوال ببرد.

به‌راستی! نمی‌شود که در سایه جمهوریت جزء نورچشمی‌های ریاست جمهوری بود و از الطاف مالی و معنوی دربار برخوردار شد، از ثمره همین حاتم بخشی‌های حلقه قدرت، در شهر گران‌قیمتی مانند لندن، خانه و زندگی اعیانی مهیا ساخت، لیکن ابتدایی‌ترین حقوق انسانی را برای دیگر زنان، اضافه دانست و به باد تمسخر گرفت. به‌راستی اگر این خانم و امثال او، واقعاً به اصول گروه طالبان باورمند هستند، قدم رنجه نموده بیایند افغانستان خانه‌نشین شوند، برقع بپوشند، از شدت فقر فرزندفروشی کنند و فقط هرچندماه یک‌بار همراه محرم خویش از خانه برآیند. به‌رحال یا رومی رومی یا زنگی زنگ.

آزادی، برابری و آگاهی حق هر انسانی است و هیچ‌کس این صلاحیت را ندارد که عدم آن را برای دیگری بخواهد...

عرصه‌های مختلف، به تللیف فضای روانی و اجتماعی جامعه‌ای انجامید که خسته از جنگ، تباهی و دربه‌دردی بود. بانوان خستگی ناپذیری که طی دو دهه گذشته و در سایه یک دموکراسی نیم‌بند، تمام همت خویش را به خرج دادند تا زمینه ساز آگاهی، برابری و آزادی باشند تا سرانجام افراطیت، جهل و توحش محو گردد. در نتیجه، وجهه عمومی افغانستان از کشوری جنگ زده به مملکتی تغییر یافت که علیرغم مشکلات و معضلات فراوان و نابسامانی‌ها، نسل جوان‌اش به‌خصوص زنان به دنبال جوانه زدن و روییدن در پیچ و تاب موانع است. لیکن در خلال همین دو دهه تلاشی؛ هیولای جهل، تعصب و افراطیت در پستوها، هرچند ضعیف اما هم‌چنان نفس می‌کشید و آرام آرام از حاشیه به متن آمد. هم‌زمان با ترویج غیرمستقیم خشونت، ترور و تفرقه در کمین‌گاه‌ها جای گرفت و سرانجام دموکراسی نوپای افغانستانی را سقوط داد. از جانبی، اقتصاد غارت که مولد فساد، اختلاس و زن ستیزی بود زمینه‌ساز این سقوط شد. به همین لحاظ طی این دو دهه آنان‌که اختلاس‌های چندمیلیون دلاری کردند و قصه فساد اخلاقی‌شان کوی و برزن را پر کرده بود، نه تنها محاکمه نشدند بلکه از اکثریت آنان تقدیر شد، زیرا شاه دزد بایستی از زیردستانش حمایت می‌کرد تا پایه‌های نفوذش توسط کسانی همانند خودش پایدار بماند.

لیک پیامد این تبانی؛ آوارگی، فقر فزاینده، حذف و سانسور است که این روزها به‌وضوح گریبان‌گیر اکثریت مردم به‌ویژه بانوان گشته است. اکنون این سوال پیش می‌آید حال که همه جای این سرزمین قفس گشته است و جولان‌گاه جهل به‌خصوص برای آنان‌که می‌اندیشند، می‌نویسند، به آزادی‌گی ارج می‌نهند و نقد و اعتراض می‌فهمند، چه باید کرد؟

۴

مطمئناً یکی از درست‌ترین کارهای ممکن این است که بلندگوی افراطیت نشویم، از فسادپیشه‌هایی که در تباهی و سقوط نظام جمهوریت مستقیم/ غیرمستقیم

زنان معترض افغانستان و مبارزه با نظام بنیادگرا و سنت‌های جامعه

در جامعه‌ی سنتی چگونه تفکر و خوراک ذهنی زنان تولید شده و در آن گسترش پیدا می‌کند؟

بِه زهرا سورا سرافیل

جواب دادن و پرداختن به این سؤال‌ها می‌طلبد تا نگاهی چند بعدی به ساختار و فرهنگ جامعه سنتی داشته باشیم. برای مثال اگر منظور از جامعه سنتی، جامعه‌ای باشد که در آن احکام دینی، اساس و پایه قانون اساسی کشور و بنیاد فکری جامعه باشد، باید این مسئله را در متون دینی و تعریف جایگاه زن در این متون جستجو کرد. در بسیاری از متون دینی هم چنان که برای مرد نقش خاصی را تعریف کرده‌است و از جمله قانون‌گذاری بر اساس ارزش‌های دینی، تطهیر جامعه از رفتارهای ناهنجار و مبارزه با منافی، با ارزش‌های دینی، مذهبی را به مرد سپرده‌است، نقش زن را نیز تمکین و پیروی از این اوامر تعریف کرده‌است. یعنی زن در بهترین حالت فقط می‌تواند در دستگاه اجرایی دولت دینی به عنوان یک مهره اجرایی نقش خود را ایفا کند و حق ندارد دستی در خود قانون‌گذاری داشته باشد. به این معنی که تفکر و اندیشه زنان ارزش بهره‌گیری در دستگاه قانون‌گذاری دینی را ندارد. بعد دیگر این مسئله اقتصاد و تأمین هزینه زندگی در خانواده است. در یک خانواده سنتی در بستر جامعه سنتی نیز نقش زن کاملاً تعریف شده‌است. به این ترتیب که زن وظیفه‌اش محدود در خانه باشد. حتی اگر بخواهد در گردش چرخه اقتصاد خانواده نقشی ایفا کند، اگر امکان آن در چهاردیواری خانه نباشد و در فضایی غیر از خانه باید کار کند، این کارها با زهم بیش‌تر کارهایی هستند مشابه به کارهای خانه. مثلاً کار کردن در خانه‌های ثروتمندان. کارهایی مانند نظافت کردن خانه، شستن لباس‌ها، نگهداری از فرزندان خانواده و آشپزی کردن و امثال چنین کارها، در حالی که مرد فرصت‌های بیش‌تری برای درآمدزایی از طریق کارهای بهتر، حتی باسواد و دانش پایین‌تر دارد. بعد دیگر این مسئله، برمی‌گردد به توان فیزیکی مردان و در کنار آن پشتیبانی و حمایت قوانین مبتنی بر شریعت از مرد سنتی در جامعه سنتی.

۶

مرد هرچند در خانه از خود خشونت نشان دهد و اعضای خانواده به خصوص زنان و دختران خانواده را مورد لت و کوب قرار دهد، حتماً برای آن یک توجیه وجود خواهد داشت. در صورتی‌که اگر همین عمل را زن به میزان کمتری و حتی در دفاع از خود یا کودکان خود نشان دهد، نه تنها مورد خشم قانون قرار می‌گیرد، بلکه به عنوان زنی شرور و سرکش مورد قضاوت‌های شدید جامعه قرار خواهد گرفت.

این نوشته. این‌که چگونه و چه کسانی در جامعه سنتی برای زنان به تولید فکر می‌پردازند. چگونگی آن برمی‌گردد به حقی که جامعه سنتی بر اساس ساختار سنتی و ارزش‌های تلفیقی دینی سنتی در اختیار افراد خاص که غالباً مردان هستند، می‌گذارد. مردانی که اندیشه و تفکر آنان کمتر از دانش روز بهره برده و بیش‌تر متکی به داده‌های دینی مذهبی‌شان می‌باشند. البته در هنگام خروجی این داده‌ها به طور یقین سلیقه و تفکر شخص نیز چاشنی اضافه‌تر خواهد بود. مردانی که به پرده‌نشینی زنان معتقد هستند، نمی‌توانند در نظام اجتماعی خود زنان را در کنار خود و همتای خود ببینند. این چنین نظامی منحرف از ارزش‌های دموکراسی و حقوق طبیعی انسانی بوده و با ارائه روایت‌ها و حکایت‌ها، تعبیر آیات قرآن به نفع ارزش‌های خود در بستر جامعه و گسیل آن به درون خانه‌ها، افراد خانواده را موظف به شناخت جایگاه خود بر اساس جنسیت و پذیرش نقش‌های خود می‌کند. در جامعه‌ای که برای آزادی فردی و دموکراسی صدایی بلند نشود به طور مسلم همه به تمکین از این دستورات می‌پردازند و در نقش خود به عنوان یک زن و یا یک مرد فرو می‌روند. به همین



دلیل است که دستگاه خشن طالب، در برابر هر صدایی شلاقی را بلند می‌کند تا جریان حق‌طلبی فعالین مدنی و آگاه به موازین انسانی خود را در نطفه خفه کند. البته که این جریانات فقط با ضربه‌های شلاق از مسیر خود باز نمی‌ایستند، پس نیاز است تا از ترفندهای دیگری بهره بگیرند. دستگاه طالب این ترفندها را از اخلاق جامعه سنتی که سال‌های زیادی را در جنگ بوده و نگاه بدبینانه به رویدادها و اتفاقات گذشته و حال حاضر دارد، به صورت زیرکانه وام می‌گیرد. بدنام سازی این جریانات مدنی که عمدتاً زنان برگزار کننده و دخیل در آن می‌باشند در ذهن جامعه و از طریق جامعه کار چندان سختی نیست. نظر به فساد شدید و طولانی مدت در سیستم دولتی و جامعه مدنی در دو دهه گذشته انسان در فقر مانده و آسیب دیده که به دنبال کورسوهایی امید در نظام جدید می‌گردد، این جریانات عدالت‌خواه را بخشی به جا مانده از همان دولت و سیستم فروپاشیده فاسد می‌بیند که هنوز تقلا می‌کند به دست آوردن جایگاه و مادیات را دارد. جامعه‌ای که زیر بار فساد حکومت‌های سابق کمر خم کرده و فقط شاهد بالا رفتن بلند منزل‌ها و ثروت‌اندوزی حلقه‌ای خاص بوده‌است، از این جریانات رو بر می‌گرداند و به پیش برد اهداف نظام جدید طالبان کمک می‌کند.

۵

طالبان خوب می‌دانند که باید همین اکنون و برای همیشه از تمام امکانات خود به منحرف کردن اذهان عمومی از هم‌دلی با جریان معترض، نهایت استفاده را کند. به همین دلیل هم چنان که به طور سیستماتیک به الگوسازی زن خوب و زن بد در افکار عمومی در بستر جامعه مشغول‌اند، تمام تلاش خود را می‌کنند تا زنان معترض را به سمت انزوا و طرد اجتماعی ببرند.

در نظام طالبانی زنان خوب، زنانی هستند با پوشش بلند و سر تا پا پوشیده که به همراه مردان طالب و برای خدمت به دستگاه طالب به اسارت زنان معترض می‌پردازند. در آن سو با گرفتن اعترافات اجباری از زنان معترض به جامعه نشان می‌دهند که این جریانات، چیزی بیش از انحراف اخلاقی تعداد مشخصی از زنان به فرمایش خارجی‌ها نبوده و نیستند. اکنون طالبان بذر خود را در بستر جامعه و در افکار عمومی مردمی که از جنگ خسته‌اند و در غم نان مانده‌اند، می‌کارد تا هنگام برداشت آن، نه زن معنای انسان بودن خود را درک کند و نه مرد از آزادی و برابری درکی داشته باشد. مهم است تمام افرادی که در سطح جامعه افغانستان برای آزادی و برابری تلاش می‌کنند، نخست از اشاعه تفکر طالبانی در بین زنان پیش‌گیری کنند و نگذارند خوراک فکری آنان را طالبان تعیین کنند.

برای این امر بدیهی است که از سوی زنان و مردان آگاه و برابری طلب، نیاز به کار دوام‌دار است؛ کاری که مبنای آن ارزش‌های انسانی و برابری طلبانه جنسیتی، محور اصلی آن قرار بگیرد و اکنون زمان آن رسیده‌است که اندیشه‌پردازان و فعالین حقوق زن در داخل و خارج از افغانستان این یک‌پارچگی را به‌وجود آورده و علیه نظام بنیادگرایی طالبان فعالانه وارد میدان مبارزاتی فکری شوند.

هشتم مارچ نه، هشتم مرگ؛ مرگ تدریجی، تجربه هرروزه زنان است

این فرهنگ غیرانسانی و زن‌ستیز به حدی در عمق رفتارهای اجتماعی و سیاسی جای خوش کرده‌است که امروز با وجود رفتارهای خشونت‌بار طالبان، شلاق‌های بی‌رحمانه‌شان که بر پشت و بازوی زنان حواله می‌شود، بخشی از جامعه مردسالار افغانستانی به دلیل افغان بودن و داشتن همین فرهنگ غیرانسانی از طالبان حمایت می‌کنند

بِه امین آرمان

زنان در افغانستان هر دم درد می‌کشند. هر روز در مسلخ افراطی‌ات قربانی می‌شوند و همه‌روزه خون دل می‌خورند تا شلاق تروریستان را نخورند؛ اما می‌خورند. داستان زندگی زنان و دختران، پیش از آمدن طالبان هم چندان دل‌چسب نبود. هر روز خیر سلاخی شدن زنان را می‌خواندیم و هر روز می‌دیدیم که زنی توسط برادرش، شوهرش و مردی لت‌وکوب شده، کشته شده و بینی‌اش را بریده‌اند.

طالبان در آخرین هفته‌های پیش از سقوط کشور، در لسوالی درزاب ولایت جوزجان بر "ای‌مامه" دختر ۶۱ ساله‌ای تجاوز جنسی گروهی و سپس او و خانواده‌اش را تیرباران کردند. فرهنگ زن‌ستیزی در افغانستان ریشه‌دار و پیشینه‌دار است. زن همیشه در این جغرافیا ستم کشیده‌است. محرومیت دیده و خشونت‌های مختلف از نوع دینی، مذهبی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و جنسیتی تجربه کرده‌است.

بیست سال گذشته فرصت خوبی بود برای بهبودی زندگی زنان. با آن‌که تغییرهای زیادی در زندگی دختران و زنان رونمایی شد، دختران به مکتب و دانشگاه رفتند،

با این وصف، در حالی که در کشورهای دیگر سخن از تأثیرگذاری زنان در رشد اقتصاد و توسعه سیاسی زده می‌شود. زنان! نیمرخ واقعی جامعه خود هستند و دیگر در زندگی بحث جنسیت، آن‌طوری که جنسی نسبت به جنس متقابل، ضعیف یا قوی باشد مطرح نیست، بلکه زنان دغدغه‌های آکادمیک و رویاهای واقعی پرواز را در سر می‌پروراند؛ اما در افغانستان، امسال باید به جای «هشت مارچ»، از «هشت حجاب» تجلیل شود تا باشد که تروریستان طالب، خوشحال و راضی شوند، در غیر این صورت، باید منتظر «هشت مرگ» باشیم.

۶

هشت مارچ مبنای کاری، مبارزاتی و حق‌خواهی دارد و این روز را روز جهانی هم‌بستگی زنان می‌گویند. مردم در بیش‌تر کشورهای جهان، از هشتم مارچ تجلیل می‌کنند.

با آن‌که این روز به طور تصادفی انتخاب نشده‌است، بلکه در پی یک سلسله مبارزه حق‌خواهانه توسط زنان،

درس خواندند و کوشیدند که سرنوشت خود را با دستان خود تغییر دهند و بهبود بخشند؛ اما متأسفانه با وجود فساد گسترده و باور دروغین حکومت نسبت به زنان، آن طوری که باید و آن‌چه که امکان‌اش بود نشد. اگر دموکراسی و حمایت‌های جامعه جهانی و تلاش زنان نمی‌بود، زنان هرگز تا این حد که پیش آمده‌اند هم نمی‌توانستند بیابند. برای این‌که ریشه فرهنگ زن‌ستیزی در دل و فکر همه مردان حاکم، قوم حاکم و حتی در وجود دموکرات‌ترین مردانی که در غرب و شرق دنیا درس خوانده و سفر کرده جای دارد. این فرهنگ غیرانسانی و زن‌ستیز به حدی در عمق رفتارهای اجتماعی و سیاسی جای خوش کرده‌است که امروز با وجود رفتارهای خشونت‌بار طالبان، شلاق‌های بی‌رحمانه‌شان که بر پشت و بازوی زنان حواله می‌شود،

بخشی از جامعه مردسالار افغانستانی به دلیل افغان بودن و داشتن همین فرهنگ غیرانسانی از طالبان حمایت می‌کنند. حتی زنان و مردانی که در همین روزهای دشوار زنان در افغانستان، در غرب زندگی می‌کنند، با مد و فیشن غیرافغانستانی و غیراسلامی، از افتانیت و اسلامیت می‌گویند؛ رفتار طالبان در افغانستان و دربند کشیدن و سرکوب زنان از سوی تروریستان طالب را حمایت می‌کنند.

به رسمیت شناخته شده‌است؛ اما در این‌جا (افغانستان) زنان مبارز را بازداشت می‌کنند و از آن‌ها اعتراف اجباری می‌گیرند. از کار، نان و آزادی خبری نیست.

هشتم مارچ در واقع روز بین‌المللی زنان کارگر است و تجلیل از آن به‌مثابه تجلیل از مبارزات زنان برای رسیدن به حقوق برابرشان با مردان و تجلیل از قربانی‌های آنان در راه عدالت و برابری است؛ اما در افغانستان، نظر به وضعیت زنان و عوام‌فریبی حکومت، هیچ‌گاهی آن‌طور که شایسته زنان مبارز و آزادی‌خواه جهان و افغانستان باشد، تجلیل نشده‌است. هر سال که هشتم مارچ از راه می‌رسد، در این‌جا حکومت به جای سهم‌دادن و ارج‌گذاری به طور واقعی آن به زنان، پیام تریکی نشر می‌کند و با یکی دو سخنرانی به پایان می‌رسد.

۶

امسال که یک گروه تروریستی بر کشور مسلط است، تجلیل از هشتم مارچ، به استقبال از هشت مرگ بدل شده‌است. گروه طالبان با تمام معنا دشمن زنان و مخالف تجلیل از هشت مارچ هستند.

گروهی که دروازه مکتب و دانشگاه را به روی دختران می‌بندد، منطقی برای استقبال از هشتم مارچ ندارد. وضعیت زنان هر روز بدتر شده می‌رود. هیچ‌کسی آمیدی به فردای بهتر ندارد. همه می‌دانند که طالبان، دشمنان انسانیت و آزادی هستند.

هشت مارچ دیگر در افغانستان مورد استقبال قرار نمی‌گیرد و کسی که بخواهد به طور واقعی از این روز استقبال و تجلیل کند، بدون شک که با شلاق و تفتنگ تروریستان طالب مواجه خواهد شد. در این‌جا زنان چنان ستم‌دیده و محروم‌اند که هر دم درد می‌کشند و مرگ تدریجی را تجربه می‌کنند.

نقد دین در کنار مبارزهٔ میدانی، نیاز به تولید خرد مدرن دارد

نفسِ طرح مسئلهٔ «حق» برای زنان با پیچیدگی‌ها و مقاومت‌های تاریخی و سیاسی در افغانستان مواجه بوده‌است. آن‌چنان که بر ما می‌نماید، مطالبه‌گری «حق» برای موجودی که جایگاهی ناپیدا در بستر تاریخی، سیاسی و؄رفی جامعه دارد، مُسَلَّم و طبیعی نیست.

بچه نیمرخ

در ابتدا از خودتان بگویید: دغدغه‌ها و مصروفیت‌هایتان؟
من انسانی زاده شده و بزرگ‌شده در جنگ هستم. زنی که تاکنون، صلح برایش یک رویاست. کودکی و نوجوانی را زیر رگبار گلوله و انداخت‌های بدون وقفهٔ راکت‌های مجاهدین در کابل و شلاقِ جهالتِ طالب در هرات به سر بردم. در زمانِ جمهوریّت، به قول عام، آوارهٔ «مُلک‌های مردم» شدم. خودم را آدمی پُر دست‌آورد نمی‌دانم. همهٔ آن‌چه را نسل ما انجام داد، اندک و ناکافی بود. به این دلیل برای خودِ افتخاری قائل نیستم. در مورد «من» حرف‌زدن را دوست ندارم. کمترین ارزش را به سند دانشگاه، فعالیت‌های طولانی روزنامه‌نگاری و ادبی، و جُست و خیزهای فمینیستی‌ام، روا نمی‌دارم.

از ویرتین‌های نمایشِ قهرمانان پوشالی و استیج‌هایی که «منیت» و «ایگو»های متورم، تنبل و چشم‌سفید را خلق می‌نمایند، بیزارم. چرا که نشانه‌ها و عوارض اختلال، ابتدال و ویرانی را تحریک کرده و این همه را به جای نیرومندتر شدن، فرزانه‌تر شدن و مسئول‌تر شدن گرفته‌اند. تعدادی چنین رویکردی را بدبینانه می‌خوانند؛ اما مگر می‌شود این همه ویرانی، فلاکت، بدبختی وارتجاعِ تکرارشونده را دید ولی کور باقی ماند و درنیافت که همهٔ صورت‌های فساد اعضای یک‌دیگرند و در آفرینش ز یک گوهر…

«نیرومندی» مفهوم مورد علاقه‌ام است، عجیب هم نیست؛

۴

چرا که زن بودن مساوی‌است به تجربهٔ یک زندگی از تقلای بی‌حاصل به صرف قرارگرفتن در موقعیت و حالتی از ناتوانی و ضعف. اما راه نیرومند شدن برای من ه‌راه نیست.

فلسفهٔ اخلاق را می‌پسندم چون مسیر منتهی به مسئولیت‌پذیری وجهان‌بینی بر محور نیکی و عدالت را توصیف می‌کند. به تبع ارسطو، سیاست‌ورزی را متعالی‌ترین کنش انسانی می‌دانم. البته تعریف سیاست را از «هانا آرنت» وام می‌گیرم: هر کنش انسانی که به قصد اعمار و نقش‌آفرینی در قلمرو عمومی به اجرا در می‌آید. در واقع همه گونه فعالیت انسانی که فراتر از نیازهای ابتدایی بشر به منصهٔ ظهور می‌رسد. (نقل به مضمون)

مسئلهٔ حقوق زنان و نقض حقوق زنان در افغانستان را از چه راه‌هایی باید پیگیری کرد؟

راست‌ش، من به تنهایی از عهدهٔ پاسخ به این پرسش بزرگ برنمی‌آیم، یا حداقل ادعای پرداخت کامل به پرسش‌های از این دست را ندارم. فروتنانه می‌پذیرم که آن‌چه را خواهم نوشت حاصل ذهن، دانش و تجربهٔ من است.

اگر از ارائهٔ اطلاعات عمومی در حوزهٔ زنان و مسائل مرتبط بگذریم، نفسِ طرح مسئلهٔ «حق» برای زنان با پیچیدگی‌ها و مقاومت‌های تاریخی و سیاسی در افغانستان مواجه بوده‌است. آن‌چنان که بر ما می‌نماید، مطالبه‌گری «حق» برای موجودی که جایگاهی ناپیدا در بستر تاریخی، سیاسی و؄رفی جامعه دارد، مُسَلَّم و طبیعی نیست. بشر در وضعیت طبیعی از یک سلسله حقوق چون حق زندگی، حق راه رفتن، حق نفس کشیدن، حق غذا خوردن، حق رفع غریزه جنسی خویش برخوردار است. اما زمانی که پای حقوق مدنی و سیاسی در میان است، «حق» و«تکلیف یا مسئولیت» با هم مطرح شده و در حقیقت موقعیت انسانی را در وضع فراتر از «وضع طبیعی» مورد بحث قرار می‌گیرد. حقوق مدنی و سیاسی انسان‌ها ماحصل روند تاریخی از تغییر، اصلاح، انکشاف و توسعه است. عاملان و کارگزاران حقوق مدنی و سیاسی مدرن، من انسان افغانستانی نیست. با وجود قانون اساسی و قوانین مدنی کشور که در محاکم اجرا می‌گردد، نبض مناسبات مردمی در جمعیت‌های انسانی گسترده در جغرافیای افغانستان، بر«عرف» و «تابو» می‌زند: نظمی حقوقی و اخلاقی ساده و ابتدایی جوامع بدوی و قبیله‌ای. من معتقدم که عرف و تابو با دین رابطه‌ای یک طرفه دارند؛ بلعیدن همهٔ ارزش‌ها و قوانین دینی که به مذاق مناسبات محلی و عرفی انسان بدوی سازگار است. در واقع انسان‌ها، اصول مذهبی را برای حفاظت از وضع طبیعی‌شان خلق کرده و یا می‌پذیرند. درست به همین دلیل جوامع مذهب‌زده روی خوش به تغییر و توسعه نشان نمی‌دهند.

و اما زنان از تاریخ جوامع عرفی با تاکتیک بسیار طبیعی و اصولی حذف شده‌اند. چنان‌چه برای نوع انسانی ماده مسئولیت در قلمرو عمومی در نظر گرفته نشده‌است.

۴

«زن افغانستانی» تعریف حقوقی و مدنی ندارد، بلکه تعریف عرفی دارد؛ موجودی برای ادامهٔ نسل، ارضای غریزهٔ جنسی مرد که باز هم برای بقا انجام می‌پذیرد و کارگری با حداقل مزد که در برابر غذا و سرپناه رایگان، خدمات جنسی و فیزیکی ارائه می‌دارد.



است. سیاست‌مداران و روشنفکران معمولاً یا با دین بوده‌اند و یا یک‌سره ضد دین. اما برای مقابله و بررسی همه جانبه تأثیرات دین‌داری و «دین‌خویی» مناسبات مردم، این تعاملات خنثی کار نمی‌کند. در واقع، باورپذیری چنین موردی دشوار است ولی باید بدانید که نمایش موضع ضد دین، بنا به ماهیت دیپلماتیکی، مقاومت و دین‌خویی بیش‌تر را به بار می‌آورد. رخ‌دادهای تاریخی معاصر کشور و جهان صدقاً این ادعا است: دولت اسلامی مجاهدین زاده، رَویّه و ایدئولوژی حکومت کمونیست‌ها در افغانستان بود. عین مسئله در شکل دیگر زمانی اتفاق می‌افتد که ما در تعامل و سازگاری همیشگی با دین به سر ببریم. طوری که واقعیتِ نقش و تأثیر پدیدهٔ دین را بزرگ‌نمایی کرده و مانع مواجههٔ «خرد» با«ایمان» شویم. هر دو نوع رفتار به لحاظ خلق دیسکورس تغییر و تعامل سازنده، عقیم بوده و تضادهای موجود را متراکم و یا هم تحریک می‌کند. روش تاریخی در غرب جهان، سرزمین‌ها و مردمی که توانستند از بند دین به عنوان نهاد سیاسی رهایی یابند، نشان می‌دهد که نقد دین در کنار مبارزهٔ میدانی، نیاز به تولید خرد مدرن دارد. فلسفهٔ غرب کمک کرد که «انسان خردمند» در برابر «انسان با ایمان» ظهور کند. جنبش‌های نوین چون جنبش فمینیستی، جنبش سیاهان، جنبش ضدِ جنگ با تکیه بر همین آموزه‌های فلسفی و سیاسی ظهور کرده و در تجدید حیات حوزهٔ عمومی و خلق مناسبات جدید، با مبارزهٔ پیگیر، پیروز شدند.

۴

متأسفانه، دیسکورس عقیم روشنفکری و مدرنیته در افغانستان، فرصت و زمینهٔ مداوم دردناک را برای رفت و برگشت هژمونی دینی و حکومت اسلامی در کشور، فراهم کرده است. دین در موجودیت چنین خلأً گفتمانی، هر بار با یک دست‌آورد جدید به قلمرو عمومی برگشته و به تاخت و تاز می‌پردازد.

واقعیت این است که طالبان سوار بر جهل و کم‌فهمی جریانات فکری، حکومت‌های غیر دموکراتیک و جنبش‌های ناتوان اجتماعی فرصت فربه شدن در میدان جنگ و جامعه را به‌دست آوردند. حضور خشن و مسلط این گروه، چه کم نباید و چه زیاد، عواقب و پیامدهای دراز مدت و عمیق بر تاریخ، سیاست و روابط مردم بر جا خواهد گذاشت.

نگاه شما به ایدئولوژی رادیکالیزم طالبان، اعتراضات زنان و اتفاقات اخیر در افغانستان چیست؟
وظیفهٔ اخلاقی‌ام می‌دانم که این بخش از گفتگو را با ادای احترام و حرمت به پیشگاه دختران مبارز هرات، کابل، مزار و… شروع کنم. زنان آگاه و شجاعی که توانستند نقطهٔ عطفی را در تاریخ مبارزات زنان در افغانستان رقم بزنند. مقاومت و داعیهٔ این انسان‌های مبارز، آن‌قدر واقعی و درست بود که توانست

تلخ‌کامی و ناامیدی از حضور جعلی و فاجعه‌بار مدعیان دروغین حقوق زنان در سال‌های گذشته را برای مدتی هر چند اندک، از ما دور کند. این زنان توانستند به درستی و سربلندی خودشان را در ادامهٔ اعتراضات مردمی که از بُدو ورود طالبان در شهرها شکل گرفت، مستقر کرده و مسئولیت شهروندی خویش را ادا نمایند. به گمان من چرخش پرافتخار و تاریخی این جنبش کوچک ولی مقتدر به سوی مردم و مطالبات مردمی، نقطهٔ عطف این حرکت بود. به یاد بیاوریم که این زنان میراث‌بر یک گفتار مطالبه‌محور، علیل، مملو از نفرت، پُر از کج‌فهمی و جدا شده از مردم و کنش غیر واقعی، منفعت‌طلبانه و متأسفانه دزد و فاسدی بودند که به جای گفتمان عملی و مطلوب حقوق زنان، قالب شده بود. به گزاف نیست اگر بگویم که این جنبش توانست برای نخستین بار در تاریخ مبارزات کم‌رقم زنان در افغانستان، هویت مستقل، مسئولیت‌پذیری شهروندی و نیرومندی گفتمان حقوقی و ارزشی زنان را در بستر جامعه، باز تعریف و نمایندگی نماید. مبارزه یعنی همین! این‌که شما بتوانید قدرتمندتر و بزرگ‌تر از ترس‌ها، تهدیدها، شکنجه‌ها، منافع و حتی خودتان ظاهر شوید. آن‌چنان که هیبت ترسناک‌ترین وسیاه‌اندیش‌ترین گروه نظامی قرن، درست در مقابل چشم شما و جهان فرو بریزد. مطمئن نیستم که ذیل استبداد افسارگسیختهٔ امارتی، راه راستین مبارزین هم‌چنان ادامه یابد؛ اما یقین دارم که تاریخ نمی‌تواند این بازهٔ زمانی چهار تا شش ماه از مقاومت زنان در خیابان‌ها و زندان‌های مخوف طالبانی را به فراموشی بسپارد. راه آزادی مبارک است!

۴

من کاراکتر زنان مبارز در اتفاقات اخیر را واقعی می‌خوانم، با یک برهان قاطع؛ طالبان و طالبانیسم جدی‌ترین و واقعی‌ترین خطر و مسئلهٔ امروز جامعهٔ افغانستان است.

طالبان مُعرف گروه‌ها و سازمان‌هایی است که در پی کسب اقتدار نهادی برای دین و استیلای آموزه‌های دینی بر تمامی حوزه‌ها در جهان زیست بشری هستند. رویای دیرینه این گروه‌ها، سیاسی کردن اسلام است. به زبان ساده، «اسلام سیاسی» که به تبع تندرو و دگم است، با به‌دست گرفتن قدرت در پی احیای دولت‌داری سنتی اسلامی برمی‌آیند. این دولت‌ها فاقد حداکثر ارزش‌های دموکراتیک بوده و احقاق حقوق شهروندان و در مجموع تعاملات آزاد و دموکراتیک را در قلمرو عمومی متوقف می‌سازد. این در حالی‌ست که جنگ‌های طولانی و فرسایشی، فساد و ناتوانی طبقهٔ حاکم روند دولت‌سازی مدرن را مختل کرد. در واقع طبقهٔ فاسد سیاسی با گرایشات قومی شدید مانع نهادسازی سیاسی شده و تبعیض و بی‌عدالتی را در میان بقیهٔ گروه‌های قومی و طبقات اجتماعی گسترش دادند. در این زمینه بود که طالبان فرصت احیای خودشان را به دست آورده وبعد از ایجاد وحشت و کشتار مردم بی دفاع، به حکومت و پیروزی‌های نظامی دست پیدا کردند.

طالبان با جنگ برگشتند. در زمینه جنگ فربه شدند و با خود لایه‌های عمیقی از خشونت، ترور، تعصب و خشک مغزی را به جامعه و دولت انتقال دادند. این گروه ذیل امارت اسلامی‌شان، استراتژی ارباب، خشونت و حذف را با شدت تمام دنبال می‌کنند. زنان بار دیگر با یک گروه ایدئولوژیک وی‌بی‌رحم روبرو هستند که کمترین دغدغه‌شان گفت‌ماند برابری جنسیتی و بیش‌ترین میزانِ دشمنی و برخوردشان با ارزش‌ها و اصول برابری است.

مقایسهٔ ۲۰ سال گذشته و نقش زنان در دورهٔ جمهوریت را چگونه بررسی می‌کنید؟

با تأسف، بیست‌سال گذشته، شامل دورهٔ به قول شما جمهوریت، هیچ نیست مگر فُرصت‌سوزی در مقیاس گسترده و غیر قابل باور. ما در جایی از تاریخ کشور ایستاده‌ایم که بار دیگر خانه‌ها، خیابان‌ها، کوچه‌ها و شهر و روستاهایمان اسیر دست دشمن شده است؛ همان خصمی که تصور برگشت چنین پیروزمندان‌اش به مُخبلهٔ ما خطور نمی‌کرد. اگر دست از قراقفکنی تقصیر بر این و آن کشور دور و نزدیک برداریم، بخش بزرگی از مسئولیت این «تراژدی قرن» به خودمان و ناکامی‌هایمان برمی‌گردد. به طور نمونه، مایل هستم به تعدادی از خلأها و ضعف‌های گفتمانی و راهبردی حرکت‌ها و جنبش‌های زنان در کشور اشاره نمایم.

در واقع، جنبش‌هایی نوین چون جنبش زنان از کارگزاران عمدهٔ تغییر اجتماعی هستند که در واکنش به بحران‌ها و یا برای تقویت زیرساخت‌های دموکراتیک به هدف هویت‌سازی و تجدید حیات قلمرو عمومی شکل می‌گیرند. حرکت‌های زنان در افغانستان معطوف به حصول ارزش‌های دموکراتیکی چون حقوق و آزادی‌های اجتماعی بود؛ اما در زمینهٔ شناخت بحران‌ها، هویت‌بخشی گفتمانی و کمک به خلقِ قلمروهای جدیدی از معنا در حیات اجتماعی، بی‌اعتنا و کم‌توجه ماند. به طور مثال، ما می‌دانیم که برای پیروزی هر حرکت و جنبش زنانه، سرایت‌دادن «نارضایتی» اصل مهم به شمار می‌رود. به عبارت دیگر، جنبش‌ها باید قادر باشند که مسئلهٔ زنان را تا سطح گفتمان ملی و به مثابه نارضایتی عمومی، بالا بکشند. در موجودیت نهادها و ساختارهای قدرت مردسالار که همواره به انکار رنج و نابرابری زنان در جامعه می‌پردازند، بسیج افکار عمومی برای ایجاد هم‌دلی و درک وضعیت فرداست زنان اهمیت فوق‌العاده دارد. متأسفانه عدم درک حساسیت و اهمیت این اصل ساختاری در جنبش‌های زنان، باعث ظهور روایت انحصاری و مرکز‌محور(کابل محور) شد که شامل دیدگاه‌ها، راهبردها و نقش بقیه زنان کشور نمی‌شد. شاید به گزاف نباشد اگر بگویم، در تمام سال‌هایی که می‌بایست جمعیت‌های زنان در سراسر کشور بسیج شده و جنبش‌های سرتاسری ایجاد می‌شد، تعدادی از زنان در مرکز، مصروف انحصار و گروگان‌گیری گفتمان زنان بودند. از یک جانب، گفتمان با رویکردهای ناسنجیده تا موقعیتی از تقابل و

روایت وحشت، تباهی و سیاهی زنان از سقوط افغانستان

حالا احساس می‌کنم به این شهر و خیابان و کوچه‌هایش تعلق ندارم، انگار این جا را نمی‌شناسم و بیگانه‌ام. از صدای زنگ تلفن می‌ترسم، از تک‌تک دروازه و سرو صدایی که گاهی در کوچهٔ خانهٔ ما بلند می‌شود می‌ترسم. جرأت رفتن به خیابان و شهر را ندارم.



نهم نیلوفر

نسرین، نیلوفر و رویا نام‌های (مستعار) دختران است که روزگاری اعضای کمپین (نامم کجاست؟) بودند و این روزها یکی‌شان در ولایت بلخ و یکی در هرات و دیگر در کابل در وضعیت دشوار روزگار سپری می‌کنند. در صحبت‌های جداگانه‌ای که با هر کدام‌شان داشتم سخن از محدودیت، ناامیدی، بی‌کاری و وضعیت دشوار زندگی زنان در زیر چتر یک گروه با افکار و عمل کرد ۱۴۰۰ سال پیش است. نسرین دانش‌آموخته رشته حقوق و علوم سیاسی به درجهٔ لیسانس و فارغ‌التحصیل سال ۱۳۹۸ در یکی از دانشگاه‌های خصوصی ولایت بلخ است. او سابقهٔ فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی، در گردهمایی‌های اعتراضی، برنامه‌های فرهنگی مناسبتی، نظیر شب‌یلدا، جشن‌نوروز و کارزارهای رسانه‌های اجتماعی که به هدف آگاهی‌دهی در مورد سنت‌های پذیرفته شده و کلیشه‌ای زن‌ستیزانه در اذهان عمومی بوده را نیز در کارنامهٔ خود دارد. در تماس تلفنی که با او داشتم به دلیل اینترنت ضعیف نتوانستم قسه‌های او را درست و دقیق بشنوم، مجبور شدم تماس را قطع کنم و از او خواستم در پیام صوتی آن‌چه را که می‌خواهد برایم بگوید.

نسرین در جواب سؤال که از او پرسیدم حال‌اش چه‌طور است و این روزها مصروف چه کاری‌است و چه می‌کند؟ ۴۳ ثانیه سکوت کرد و هیچ حرفی نزد و بعد آه عمیق کشید و گفت: ساعت‌هایی از روز را پشت کلکین اتاق‌ام می‌ایستم و در امتداد کوچه‌ای نگاه می‌کنم که چهار سال متواتر، ساعت هشت و نیم شب، سر کوچه از موتور پایین می‌شدم و با خداحافظی از هم‌صنفی‌های دانشگاه‌ام به خانه برمی‌گشتم؛ با برخورد خوش پدرم و این‌که او مرا رئیس صدا می‌کرد، خستگی یک روز کاری و نشستن سر صنف دانشگاه را از یاد می‌بردم.

اما حالا احساس می‌کنم به این شهر و خیابان و کوچه‌هایش تعلق ندارم، انگار این‌جا را نمی‌شناسم و بیگانه‌ام. از صدای زنگ تلفن می‌ترسم، از تک‌تک دروازه و سرو صدایی که گاهی در کوچهٔ خانهٔ ما بلند می‌شود می‌ترسم. جرأت رفتن به خیابان و شهر را ندارم. منی که حتی، روزهای رخصتی را نمی‌توانستم تمام روز در خانه باشم، حالا ماه‌ها است در خانه‌ام و با روحیهٔ شکسته، حس و حال آشفته و ناامیدی که لحظه‌ای رهایم نمی‌کند، روزشمار مرگ آرزوهایم را به شمارش نشسته‌ام.

او می‌گوید سال گذشته با تمام تهدیدهای امنیتی که وجود داشت، ماه آخر فصل زمستان را از دفتر کارم مرخصی گرفته بودم و برای جشن سال نو (نوروز) آمادگی می‌گرفتم. خانه‌تکانی، رنگ‌مالی، خرید پردهٔ نو، لباس‌های سنتی برای جشن نوروز را من و برادرم به عهده داشتیم و همین‌طور کارهای دیگر، بین همهٔ اعضای خانواده تقسیم می‌شد.

نسرین! روز که با دو خواهرخوانده، دورهٔ دانشگاه‌اش از خرید لباس برای سال نو به خانه باز می‌گردد؛ می‌بیند که مادرش در حال آماده ساختن هفت‌میوه است و پدرش در آشپزخانه بولانی پخته می‌کند. او می‌گوید: دیدن چنین صحنه‌ای اشک چشم‌های هم دوره‌های دانشگاه‌اش را در آورده است.

نسرین می‌گوید مادرش معلم بوده و پدرش در شهرداری کار می‌کرده‌است که حالا به‌جز یک برادرش، بقیه همه بی‌کار هستند. نسرین زندگی این روزهایش را تلخ و ناامید کننده تعریف می‌کند و این‌که امسال خبری از شور و هیجان آمادگی تجلیل از سال نو نیست، میلهٔ گل‌سرخ و مراسم جنده بالا حرام اعلام شده و او با ناامیدی و اندوه فراوان، منتظر عبور از سیاهی به تقویم سیاه‌تر دیگر است.

صدای نیلوفر روشن، شفاف و خنده‌هایش بلند است؛ اما پشت این صدا و خنده‌های بلند، غمی به بزرگی ۱۵ آگوست روز سقوط کابل نهفته است. از این‌که او تقلا و تلاش را برای آینده بهتر در زیرسایهٔ سیاه طالبانی و محدودیت و محرومیت از دانشگاه و زندگی عادی شهروندی هم‌چنان ادامه می‌دهد و به دنبال روزنه‌ای برای نجات است، کمی از حجم سیاهی و ناامیدی‌اش می‌کاهد. نیلوفر می‌گوید:

نقد دین در کنار…

ادامه از صفحه ۴

کشمکش شدید با مردم در فضای مجازی تقلیل یافت و از جانب دیگر، فرصتی مغتنم در اختیار نیروهای اوپراتیفی این روایت رسمی (مسئولین پروژه‌ها) قرار گرفت که با خاطرجمع مشغول دست‌برد، حیف و میل میلیون‌ها دالری شوند که به آدرس زنان افغانستان و به هدف بهبود شرایط زندگی آن‌ها به کشور سرازیر شده بود. سیمون دوپوار، نویسندهٔ یکی از کتاب‌های کلاسیک ولی مهم فمینیستی در پیشگفتار کتاب «جنس دوم» هشدار ظریف ولی جدی را مطرح می‌کند: «… اگر موضوع زنان این قدر بیهوده به نظر می‌رسد، به علت آن است که نخوت و غرور مردانه آن را به جدال بدل کرده؛ وقتی انسان به جدال روی بیاورد، دیگر خوب به استدلال نمی‌پردازد.»

۴

متأسفانه، گفتار حقوقی و عدالت‌طلبی زنان افغانستان در بسیار موارد گرفتار این «جدال» بیهوده در سمینارها، نشست‌ها وصفحات مجازی عزیزان فعال حقوق زن شد که در نتیجه تقابل و بیگانگی میان افکارعمومی و رنج واقعی زنان را تشدید کرده و شخصیت‌های جدلی و ناتوان را به سطح آورد.

هفتهٔ قبل به گفتگوی خانم دیوهٔ پتنگ، مدافع گروه طالبان در بیرون از کشور گوش می‌دادم. زنی به غایت ناتوان، بی‌رحم و کج‌بحث! اما کاراکتر«دیوهٔ پتنگ» در قبل از اکنون خلق شده‌است. زمانی‌که چهره‌های به همین اندازه فرافکن، سطحی و غیرمربط می‌توانستند به نمایندگی و یا در حمایت از جمهوریت فاسد و پوشالی، در مورد سیاست، دولت، جامعه، زنان، خانواده نسخه‌های طویل و باب میل خویش را بیچینند. نخستین کارکرد مهره‌هایی از این دست، طراحی جامعه‌ای است که نیروی دفع و تصفیه نداشته و تفاله‌های دوره‌های پیشین را بازتولید می‌کند.

این بحث پر دامنه است. به غیر از ناتوانی و خطاهای استراتژیک که من به آن اشاره کردم، نقدهای جدی بر نوع رهبری و ایدولوگ‌های روایت رسمی و مرکز محور گفتمان زنان وارد است که می‌گذارم برای مجال دیگر تا سخن‌ام بیش‌تر از این به درازا نکشد.

شما نویسنده هستید و به عنوان فعال حقوق زنان، چرا زنان در فرهنگ بومی و ملی ما کم‌رنگ بوده‌اند و موتیف نقش‌هایشان به سمت نگاه مردسالارانه می‌رود؟

شاید بهتر است از خود بپرسیم که چرا زنان جایگاه فرهنگی واجتماعی بهتر از آن‌چه را دارند، باید داشته باشند؟ مگر چه کارهای جدی و کدام عقل پخته، جز در موارد معدود، در این جغرافیا تا هنوز توانسته دو پاراگراف عملی و کاربردی دربارهٔ روابط سوژه و ابژهٔ افغانستانی بنویسد؛ همین رابطهٔ دیرینه و تاریخی از تسلط مردان و فرمان‌برداری زنان؟ سنت، دین، قدرت، دولت ومناسبات سیاسی زن را تربیت و مجبور به ستایش از نقش برتر سوژه‌های مردانه می‌کند؛ چون این سلسله مراتب قدرت برای ثبات و دوام نظم سنتی که تنها نظم مستقر در جامعه ما است، ضروری است. فرهنگ تمامی روابط معنوی جامعه را در بر می‌گیرد. من، با الهام از مورخان فمینیست، از واژهٔ فرهنگ برای سخن گفتن از جامعیت گستردهٔ ارزش‌ها، نهادها و مناسباتی استفاده می‌کنیم که معطوف به زندگی اجتماعی، خانوادگی و اخلاقی مردم، به ویژه زنان می‌شود. این نگاه به فرهنگ ما را قادر می‌سازد که اطلاعات زیادی دربارهٔ زندگی زنان کشف کرده و بدانیم که چگونه زندگی عام زنان در فرهنگ و کشور ما محدود به چهاردیواری خانه شده وزیر نام «خرده فرهنگ» ارزش‌زدایی شده‌است. نگاه غالب، زن را موجودی فاقد عواطف و تجارب ارزشمند، عشق سازنده و توانایی کشف قلمروهای ناشناختهٔ ذهن قلمداد می‌کند. انگار هیچ ارزش و افتخاری فراتر از نقش طبیعی که فرزندآوری است، برایش قائل نیست.

درحالی‌که جمعیتِ زنان به اندازهٔ مردان است، اما حضور فرهنگی‌شان عامدانه کم‌رنگ می‌شود: فرهنگ مرثی یا مردانه و فرهنگ نامرثی یا زنانه. در جوامع بسته و سنتی مانند افغانستان این فاصله میان نقش‌های مردان و زنان با بیگانه‌سازی، انکار، تحقیر و حذف زنان پُر می‌شود. مردان به جهان تجربی، عاطفی و احساسی زنان راه ندارند؛ ولی برعکس، در جهان زنانه مردان الگوهای برتر و واقعی برای ستایش و فرمان‌برداری معرفی شده‌اند.

با این که دوست ندارم نگاه آرمان‌گرایانه به واقعیت‌های عینی جامعهٔ فقیر و اسیر جنگ افغانستان داشته باشم، اما می‌خواهم بگویم که همه علت‌ها و واقعیت‌های جامعه چون فقر، جنگ، بی‌سوادی و جهل مذهبی؛ ستم و تسلط دوام‌دار و ثابت بر زنان را تقویت می‌نماید. حرف‌زدن و افشای رنج و انکار تاریخی زنان در هر شرایطی وظیفه‌ای اخلاقی تک تک ماست.

می‌گوید: این سیاهی و خفقان، روزی پایان می‌یابد، تصمیم می‌گیرد صنف‌های آنلاین زبان انگلیسی بگیرد، فیلم ببیند و کتاب بخواند.

رویا کارمند بخش اداری یکی از دانشگاه‌های خصوصی در کابل است، رویا می‌گوید: بعد از بازداشت زنان معترض و تلاشی‌های خانه به خانه توسط جنگ‌جویان گروه طالبان، ترس و وحشتی وجود او را فرا گرفته که امید برای زندگی و انگیزه‌ای برای کار ندارد. صبح‌ها با بی‌حوصلگی و ناامیدی خانه را به مقصد محل کار ترک می‌کند،

۴

همین‌که پا به کوچه می‌گذارد سراسر وجودش را ترس و دلهره فرا می‌گیرد، گاهی عصبانی می‌شود اما اکثر اوقات بغض‌اش می‌ترکد و با چشم‌های اشک‌بار تا محل کار می‌رود. همین‌که وارد صحن دانشگاه می‌شود می‌بیند از رفت و آمد، جنب و جوش سال‌های گذشته خبری نیست.

دانش‌جویان بی‌انگیزه و ناامید هر کسی در گوشه‌ای به فکر فرو رفته و خستگی از چشمان‌شان می‌بارد.

رویا قبل از رفتن به دفترش که در منزل دوم است، می‌رود در سالن که نزدیک در ورودی دانشگاه است و همه ساله برای ثبت‌نام دانش‌جویان جدید اختصاص داده می‌شد. می‌بیند هم‌کارش با پوشش متفاوت و سر و وضع به‌هم ریخته به دیوار تکیه داده و استکان چای رنگ و رو رفته‌ای در دست دارد. هم‌کارش مصطفی(مستعار) با دیدن رویا از جا بلند می‌شود با سلام و احوال‌پرسی مختصری؛ رویا می‌پرسد: چگونه است روند ثبت نام؟ مصطفی می‌گوید: کسی نان ندارد پول دانشگاه را چگونه پرداخت کند؟

رویا می‌گوید: با دیدن مصطفی و قسه‌ای کوتاه با او، چنان بغض کردم و شکستم که به سختی خودم را به دفترم رساندم. این قصهٔ مشترک نسلی از زنان و جوانان تحصیل کرده‌ای است که با چالش‌های فراوان دانشگاه رفته‌اند، کار کرده‌اند و برای آیندهٔ بهتر تلاش نموده‌اند؛ اما یک شبه سرنوشت‌شان در سیاه‌چال تفکر طالبانی فرو رفته و همه چیز را از دست داده‌اند.



خانه‌هایشان را بر امیدی بنا نهادند که پایه و بنیانی سست داشت. کسی را هرگز گمان نبود که مسلمان‌تی شرق و دموکراسی غرب، خپ و چوپ برای ۲۰ سال دویدن وحشیان پای لوچ و آدم‌کشان زبردست، برنامهٔ ثمربخش بچیند و سرمایه‌های بی‌شمار مالی و جانی ما را بی‌ثمر کند.

افغانستان دشتی بی‌حاصل بود در کنار رودخانهٔ ارادهٔ مردمش. هر قوم رنگی خوش بر دیوار مرز و بومش می‌زد. دشت داشت کم کم سبز می‌شد، ناگهان بی‌خبر بادی از جنوب و غرب وزید، حتی خدا هم نفرینش را بر سرمان فوت کرد تا همه بود و نبودمان بخشکد.

آن‌چه در آن قبرستان باقی ماند اشک‌های حسرت‌بار، خون‌های خشک، آب‌روی رفته‌ای که پشت هیچ سدی بند نشد و پای گریز بود و دیگر هیچ.

معرفی کتاب

کتاب محمد شریفی

دشت
نویسنده: ربیحانه افضلی
سال نشر: ۱۴۰۰
نوبت چاپ: اول
ناشر: حکمت کلمه

«دشت» رمانی کوتاه از موقعیتی کوتاه است، چون خواب و خیال. موقعیتی که آدم‌هایش در بلا تکلیفی عمیقی فرو می‌روند، چنان که اکنون مردم ما؛ وامانده و سرگردان.

۲۰ سال مردم افغانستان چون مردم رمان دشت،

چرا ما شاهد یک هم‌نوایی وسیع با زنان افغانستان نیستیم

گفت‌وگو با منیژه باختری

خانم منیژه باختری سیاستمدار، نویسنده و روزنامه‌نگار افغانستانی و سفیر افغانستان در کشور نروژ بوده‌است. خانم باختری پیش از این به عنوان رئیس ستاد وزارت امور خارجهٔ افغانستان و استاد پاره‌وقت، در دانشگاه کابل خدمت کرده‌است. ایشان دارای مدرک کارشناسی در روزنامه‌نگاری، کارشناسی ارشد رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه کابل بوده و در سال ۲۰۰۲، به عنوان مدرس دانشکدهٔ روزنامه‌نگاری در دانشگاه کابل مشغول به‌کار شد. باختری قبل از پست‌های دیپلماتیک خود، با مرکز همکاری افغانستان (CCA) که یک سازمان غیردولتی است همکاری می‌کرد. او نویسندهٔ دو کتاب روزنامه‌نگاری است: دنیای جالب اخبار و اخلاق و حقوق در روزنامه‌نگاری که به عنوان کتاب درسی در دانشکدهٔ روزنامه‌نگاری دانشگاه کابل مورد استفاده قرار می‌گیرد. او نویسندهٔ «آنگبین نیشخند و شرنگ نوشخند» کتابی در مورد تاریخ معاصر افغانستان در قالب طنز است. او مجموعه‌ای از داستان‌ها با عنوان سه فرشته را نیز منتشر کرده‌است که چالش‌های زنان افغانستان را برجسته می‌کند. وی سردبیر مجلهٔ پرنیان (مجلهٔ سه‌ماههٔ فرهنگی و ادبیات) نیز بوده‌است.

کج آمان میرزایی

چه‌طور می‌توانیم مسألهٔ زن افغانستانی را در یک گفتمان وسیع و کارکردی صورت‌بندی کنیم؟ به گونه‌ای که نتایج واقعی و بازخورد مثبت به نفع وضعیت زنان داشته باشد. چرا که به نظر می‌رسد مادامی که ما نتوانیم خواسته‌ها، مطالبات و مسأله خود را بدرستی بیان کنیم، نمی‌توان انتظار فهم و کنش مناسب را نسبت به آن داشت.

نیمرخ: تعهد به حقوق زنان در بسیاری از کشورها دیگر تابو نیست. بلکه بخشی از حقوق بنیادی آنان تلقی می‌شود. حق آموزش و تحصیل، حق راندگی، حق کار، حق آگاهی، حق مشارکت در سطوح مختلف جامعه، حق تصمیم‌گیری، رأ‌ی‌دادن، آزادی‌های فردی و اجتماعی، همه مواردی هستند که اکنون دولت‌ها و نیروهای سیاسی خود را متعهد به آن می‌دانند. برای بحث بیشتر می‌خواهم نظر شما را راجع به اعتراض‌ها و مطالبات اخیر زنان در افغانستان و مشخصاً یکی از شعارهای محوری آنان یعنی «نان، کار و آزادی» بدانم و این‌که آیا این شعار قابلیت ایجاد یک گفتمان وسیع و کارکردی را دارد یا خیر؟

منیژه باختری: به باور من مسئلهٔ فرودستی زنان و ستم تاریخی را باید از زوایای گوناگونی نگاه کرد. به این معنا که ریشهٔ مشکل، خیلی عمیق و دراز دامن است و مشمول مؤلفه‌ها و شاخصه‌های مختلفی است. افغانستان از لحاظ تاریخی یک کشور پدرسالار با فرهنگ و سنت‌های زن‌ستیزانه است. شما هر قدر که تاریخ، سیاست، ادبیات، فلکلور، حماسه‌ها و افسانه‌ها را بررسی کنید؛ می‌بینید که اساساً تبعیض بنیادی و ساختاری در سیستم و کلیت نظام افغانستان، قانون، عرف و تعاملات روزمره وجود دارد. با وجود این‌که شماری از دولت‌ها کوشیده‌اند تا با صدور فرامین، وضع قوانین و اجرایی ساختن آن‌ها تغییر مثبت در زندگی زنان به وجود بیاورند و زنان را به مشارکت سیاسی و اقتصادی فرا بخوانند اما از آن جایی که این روش‌ها و سیاست‌ها در تعارض و تقابل با قشر سنتی و افراطی جامعه قرار گرفته موفق نشده‌اند. این یک جهت قضیه است.

طرف دوم قضیه این‌است که افزون برافکار بنیادگرایانهٔ مسلط و خوانش نابه هنجار از آموزه‌های دینی، یک گروه بنیادگرای افراطی که زنان هیچ جایگاهی در متن تفکر آنان و هیچ جایگاهی در نظام ساختاری و حکومت‌داری‌شان ندارند، به قدرت رسیده‌اند و زنان را با سیاست‌های زن‌ستیزانه و شی‌انگارانه به کنج خانه‌ها فرستاده‌اند و هیچ‌گونه حق اجتماعی و سیاسی برای زنان قائل نیستند.

به همین دو دلیل، مسئلهٔ پیروزی و تداوم مبارزات زنان در افغانستان و ارائهٔ یک طرح راهبردی به زنان افغانستان خیلی دشوار است. با این هم حالا یا در دور دوم به قدرت رسیدن طالبان، آنان یا نسل جدید و متفاوتی از زنان روبه‌رواند، زنانی که در بیست‌سال اخیر توانستند درس بخوانند، کتاب بخوانند و به دانشگاه بروند، به کشورهای منطقه و فرامنطقه سفر کنند، بیاموزند و آزادی‌های حداقل را تجربه کنند و از سوی دیگر، مسئلهٔ دیجیتال شدن دنیای امروز و ارتباطات مجازی و وصل آدم‌ها از یک گوشه به گوشه‌ای دیگر جهان، تعاملات کاملاً متفاوت را در جهان و افغانستان ایجاد کرده و نسل امروز با توجه به همین تغییرات در طول بیست‌سال گذشته بیشتر از پیش به درک مناسب و شعوری از مناسبات قدرت، تعاملات فرهنگی و

نقش زنان در مشارکت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی رسیده‌اند. در شش ماه اخیر زنان شجاع ما با جسارت رشک برانگیز در برابر طالبان اعتراض کردند و از حق کار، نان و آزادی صحبت کردند. این خواسته‌ها در حقیقت حقوق ابتدایی و اساسی هر انسان است. هر انسانی در هر جایی که زاده می‌شود به‌صورت طبیعی حق آموزش، کار و آزادی را دارد. من فکر می‌کنم زنان افغانستان حقوق بدیهی خود را درخواست می‌کنند. نگاه طالبان به زن، ستیزه‌جویانه، بدوی و مبتنی بر ارزش‌های قبیله‌ای است. طالبان با انکار واقعیت‌های جهان نوین افغانستان را به حاشیه و میلیون‌ها انسان را به فقر مفرط کشانده‌اند.

نیمرخ: از صحبت‌های شما چنین استنباط می‌شود کسانی که در دورهٔ جمهوریت برای زنان افغانستان تلاش کردند و حمایت‌شان نمودند تا بنیادگرایی از بین برود. پرسش اصلی این است که چرا ما هم‌چنان شاهد در حاشیه قرارگرفتن زنان افغانستان در سطح ملی و بین‌المللی هستیم. چه چیزی سبب این موضوع است؟

منیژه باختری: در سطح ملی طالبان که مخالف مشارکت سیاسی و اجتماعی زنان، آزادی و دموکراسی‌اند، قدرت را به دست دارند. در سال‌های گذشته و دورتر از آن نیز، خوانش افراطی از دین، سنت‌های قبیله‌ای و نگاه مالکانهٔ مردان که زنان را جز ملک و ناموس خود می‌انگاشتند، یک تسلسل قوی مردانه و پدرسالارانه را به میان آورده بود. تغییر چنین دیدگاه و رویکردی، به سال‌ها کار مستمر، هدف‌مندانه و شعور نیاز دارد. متأسفانه بارها این روند مختل شده‌است و نه تنها پیشرفت‌ها از دست رفته‌اند، بلکه زنان چند گام دیگر نیز به عقب رانده شده‌اند. بنیادگرایی و دیدگاه‌های ارتجاعی در افغانستان هیچ‌گاهی کم‌رنگ نشدند و به دلیل اهرم‌های فشار از سوی دولت و قشر شهری و حضور نیروهای بین‌المللی به یک نیروی خشمگین و پرخاشگر پررنگ‌تر هم شدند. طالبان با استفاده ابزاری از این لایهٔ اجتماعی، روایت خود را قوی‌تر کردند و با استفاده ابزاری از دین، هزاران حملهٔ انتحاری و هدف‌مندانه را در شهرها انجام دادند.

جنگ و بحران، اولویت‌ها را تغییر می‌دهد و در نتیجه گفتمان فعال در افغانستان متمرکز به جنگ و دفاع بود. از سوی دیگر، بیش‌تر دولت‌مداران و سیاست‌گزاران افغانستان، باور قلبی و درک بنیادین از برابری جنسیتی و مشارکت معنادار زنان نداشتند.

توجه جهان به افغانستان و حمایت در سطح بین‌المللی از شناس‌های مردم ما در بیست سال گذشته بود، با این که پیامدها و آسیب‌هایی را نیز به بار آورد. در طول این سال‌ها، شمار زیادی از دولت‌ها، ملت‌ها و زنان سرشناس از زنان افغانستان حمایت کردند و در حوزه‌های آموزش و دسترسی به حقوق ابتدایی کمک‌های بی دریغ نمودند. اما متوجه باشیم که رویکردجهان به هر قضیه، بیش‌تر بُعد سیاسی دارد تا بُعد فرهنگی و ارزشی. طرح حقوق زنان، فرهنگ‌سازی و آموزش و تحصیل زنان افغانستان این زمینه را فراهم می‌کرد که آنان تر حضور نظامی خود را در افغانستان توجیه کنند و افکار عامه را در مورد حضور دوام‌دار و مصرف پول‌های هنگفت و کشته شدن سربازان خود قناعت بدهند. اما ما امروز می‌بینیم که به محض چرخش در سیاست جامعهٔ جهانی نسبت به مسائل افغانستان، نحوهٔ نگاه به افغانستان و حتی مسائل زنان تغییر کرده‌است. هر چند که تا هنوز رهبران جهان در مورد زنان ما صحبت می‌کنند و رعایت حقوق زنان را یکی از پیش شرط‌های به رسمیت شناختن طالبان می‌دانند، اما هیچ‌گونه نیروی اجرایی در عقب این فشارها وجود ندارد به این معنی که این مسئله را به عنوان یک درخواست عاجزانه مطرح می‌گرد نه به عنوان یک موضوع حیاتی و بنیادی. آسیب دیگر، رویکرد به نسیت فرهنگی است.

بسیاری از کشورهای جهان و سیاست‌مداران موضوع حقوق زنان و برابری را در یک کانتکست نسبیت فرهنگی می‌پذیرند، یا بهتر است بگویم آسان‌تر است که چنین نمایند و آن را به فرهنگ مردم افغانستان ارجاع می‌دهند.اما من جداً فکر می‌کنم این بحث گمراه کننده‌است. اشاره می‌کنم که جامعهٔ جهانی با این رویکرد، از بار مسئولیت‌های بین‌المللی و خروج غیر مسئولانه‌شان شانه خالی می‌کنند.

مسئلهٔ ارتباطات و شبکه‌سازی برای زنان افغانستان در مبارزات کنونی بسیار مهم است و ما هر قدر که بتوانیم با زنان سرشناس و دولت‌ها ارتباط بهتر داشته باشیم و بتوانیم مسئلهٔ حقوق زنان را به عنوان یکی از پیش‌شرط‌های مهم در تعامل با طالبان مطرح کنیم می‌تواند ما را موفق بسازد.

6

یک مسئلهٔ مهم دیگر اعتماد سازی است که ما زنان و تمام کسانی که به برابری و حقوق زنان باورمند هستند به یک‌دیگر اعتماد کنیم . در این راستا هر کسی در هر زمینه‌ای که صلاحیت و ارتباطات دارد کار نماید و در زمینهٔ حق آموزش، کار و آزادی زنان لابی‌گری کند.

آزادی تعریف‌های متفاوتی دارد، مثلاً وقتی زنان در افغانستان از آزادی صحبت می‌کنند، بیش‌تر حقوق اساسی خود چون حق آموزش و یا کار را در نظر دارند. بیش‌تر زنان حتی بحث مشارکت سیاسی و اجتماعی را از هراس مطرح نمی‌کنند . متأسفانه استنباط طالبان از این مسئله نادرست است و در ضمن می‌خواهند با راه‌اندازی یک کمپین رسانه‌ای و سیاسی به زنان، تاپه‌های مرتد، ملحد، ضد دین، ضد فرهنگ بزنند تا آنان را از مبارزهٔشان باز دارند و در عین حال بسیار آسان است تا زنی را که از خانهٔ خود بیرون می‌شود تا صدای دادخواهی بلند کند با برچسب زن نافرمان و فاسد بزنند خاموش کنند. طالبان با اختطاف، زندان، شکنجه و تحقیر زنان در واقعیت کنشگری‌هایی که ظرفیت تبدیل شدن به یک جنبش خیلی گسترده را داشت، آسیب رساندند.



نیمرخ: مشکل دقیقاً همین‌جا است، چرا مشکل زنان افغانستان به‌صورت جدی مطرح نشده و جامعهٔ جهانی به‌جای کمک‌های آرد و روغن به خواسته‌ها و مسائل اصلی زنان نمی‌پردازند؟ جامعهٔ جهانی که اهرم فشار را دارند، چرا کار جدی بر علیه طالبان انجام نمی‌دهند؟

منیژه باختری: در سطح بین‌المللی، معضلات، دشواری‌ها و چالش‌های فراوانی وجود دارد که افغانستان یکی از آن‌ها است. اپیدمیک کووید ۹۱، بحران و جنگ در جاهای مختلف، قطب‌های سیاسی متغیر و جنگ‌های نیابتی جهان را خیلی مصروف ساخته‌است. ببینید که بحران و جنگ در اوکراین توجه جامعهٔ جهانی نسبت به افغانستان را به شدت کم‌رنگ کرده است. تبعیض و آپارتاید جنسیتی در افغانستان در اولویت آجدادی بین‌المللی نیست. با وجود این، مسئلهٔ زنان هنوز هم موضوعیت دارد با این که جدیت و فشاری در پشت آن نیست. فراموش نکنیم با حضور بیست‌سالهٔ جامعهٔ جهانی در افغانستان و ناکامی‌شان در زمینهٔ دولتسازی و ملت‌سازی و جنگ فرسایشی ناتو و متحدین‌اش با طالبان سبب شد تا جامعهٔ جهانی نسبت به تغییر در افغانستان دلسرد شوند. فعلاً بحث کمک‌های بشردوستانه داغ است و حقوق زنان نسبت به کمک‌های بشردوستانه در حاشیه قرار دارد. با توجه به وضعیت برای جامعهٔ جهانی فرستادن پول نسبت به تعهد سیاسی آسانتر است. به همین دلیل تأکیدشان بیشتر بر فرستادن کمک مالی است تا

اینکه حقوق زنان. از سوی دیگر، در افغانستان یک اپوزیسیون قوی سیاسی، مقاومت مدنی یا مبارزه مسلحانهٔ نیرومند که برای طالبان چالش برانگیز باشد، شکل نگرفت. زنان ما در این شش‌ماه به مبارزهٔ مسالمت‌آمیز علیه طالبان ایستادند اما چون طالبان به دموکراسی، اعتراض و شنیدن صداهای مخالف باور ندارند، این اعتراضات را جدی نمی‌گیرند. برای طالبان سرکوب زنان با گلوله، شلاق و اسپری مرچ آسانتر است تا دختران را از اعتراضات‌شان ناامید بسازند. اعتراض مسالمت‌آمیز در عدم حضور یک دولت مدرن پاسخ‌گو، پشتوانهٔ قهری و اجرایی، آزادی بیان و برابری کار مهم و نفس گیر اما دشوار است.

نیمرخ: فهم انسان و سیاست‌مدار غربی از مسأله زن افغانستانی چگونه است؟ چرا که به نظر می‌رسد، آن‌ها فکر می‌کنند با کمک چند میلیون دالری در قالب آرد و روغن و گندم به مردم افغانستان و گاهٔ زنان افغانستان توسط نهادهای خیریه به مسأله مردم وزن افغانستانی پاسخ داده شده‌است. در حالی که زن افغانستانی در کنار نان، فریاد آزادی هم سر می‌دهد؟ در واقع سیاست توزیع آرد و روغن و گندم فروکاست مطالبات و مشکلات زنان و مردم افغانستان است. چه‌چیزی باعث ایجاد چنین دیدگاهی در انسان و سیاست‌مدار غربی است؟

منیژه باختری: متأسفانه فهم جهان نسبت به مسائل فرهنگی و مسئلهٔ زنان در افغانستان ناقص یا اندک است. آنان دانش لازم را نسبت به پیچیدگی‌های جامعهٔ ما ندارند. برای مثال وقتی نروژی‌ها طالبان را به اسلو دعوت کردند در حقیقت به عادی سازی طالبان پرداختند. تصور اروپایی‌ها این‌است که وقتی طالبان با خارجی‌ها پشت یک میز می‌نشینند، پس باورمند به ارزش‌های مدنی‌اند. در ضمن رفتار طالبان با زنان و مردم در خارج از افغانستان متفاوت است .

6

به گونهٔ مثال، طالبان رفتار دوگانه در برابر خبرنگاران خارجی و داخلی دارند. خبرنگاران زن خارجی را احترام می‌کنند اما دختران سرزمین خودمان را که شعار نان، کار و آزادی سر می‌دهند به شلاق می‌زنند. برخورد نسبتاً مدنی طالبان در خارج سبب می‌شود که خارجی‌ها عمق فاجعه را در داخل افغانستان درک نتوانند.

خارجی‌ها، از مسائل مهم دیگر مثل پیوند طالبان با تروریزم، قاچاق مواد مخدر و سلاح و جرایم جنگی در این اواخر زیاد گپ نمی‌زنند؛ چون نمی‌خواهند از سوی افکار عامهٔ مردم خود ملامت گردند.

زن افغانستانی به عنوان یک قربانی در رسانه‌های غربی به تصویر کشیده شده. قربانیانی که بی‌سواد و فرمانبردار هستند و از طرف دیگر زنان طرفدار طالبان که به حمایت طالبان و بر ضد دموکراسی شعار می‌دهند و حکومت طالبان را تأیید می‌کنند روایت جدیدی را نسبت به زن افغانستانی در دنیا به وجود آورده و در غرب هم بعضی‌ها به دنبال حمایت از این زنان‌اند و این روایت را بازتولید می‌کنند. در حالی که مسئلهٔ حقوق زنان، مشارکت، توسعهٔ پایدار و دموکراسی مسائل زنجیره‌ای و مهم بین‌المللی‌اند و مربوط به یک دولت یا ملت خاص نیست. نمی‌شود که جهان از برابری حقوق زنان صحبت کند اما بی‌خیال زنان افغانستان شود. هم‌چنان نباید فراموش کنیم هر کشوری دارای منافع ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی است. وقتی پالیسی و روش‌ها تغییر می‌کند، دید آنان هم نسبت به زنان افغانستان تغییر می‌کند. مثلاً در نشست امنیتی مونیخ که چند روز قبل برگزار شد افغانستان یکی از پایه‌های ثابت نشست بود و مقامات افغانستان از دموکراسی و حقوق برابر سخن می‌گفتند و رهبران جهان هم برای‌شان کف می‌زدند. اما امروز افغانستان غایب است و این غیبت برای اروپائیان مهم نیست. اگر در افغانستان، دموکراسی شکست خورد و زنان از حقوق خود محروم شدند یک قسمتش برمی‌گردد به سیاست‌ها، استراتژی‌های ناکام و نادرست کشورها در قبال افغانستان.

نیمرخ: آیا سهل‌انگاری غربی‌ها از مطالبات ما (زن افغانستانی) سرچشمه می‌گیرد؟ به این معنی که ما نمی‌توانیم مطالبات خود را به درستی صورت‌بندی کنیم. یا اینکه مکانیزم‌های دادخواهی و اعتراض‌های ما دچار مشکل است؟ البته ما قبول داریم که ممکن است در هماهنگی دچار و انسجام دچار مشکل باشیم. اما این موضوع به این معنی نیست که مطالبات زنان ما فاقد معنا و غیر واقعی است؟

منیژه باختری: من فکر می‌کنم که ما نباید با چنین رویکردی مبارزات‌مان را مطرح کنیم. به باور من توسل مطلق به جامعهٔ جهانی، در حالی که اتهام پیروزی از فرهنگ غرب و دموکراسی

نیست. بدون شک در جاهایی که سیاست‌شان ایجاب می‌کند از دین استفاده ابزاری می‌کنند. به‌طور مثال، غرب در کنار مجاهدین ایستاد تا جنگ نیابتی خود را علیه اتحاد جماهیر شوروی پیش ببرد، یا در این اواخر چین و روسیه از طالبان حمایت کردند تا ناتو و آمریکا را که یک خطر استراتیژیک در بیخ گوش خود می‌دانستند، از منطقه بیرون کنند. اما همین حالا جامعهٔ جهانی متوجه خطر گسترش بنیادگرایی و افراطی در منطقهٔ ما است و می‌دانند این گسترش به نفع‌شان در دراز مدت نیست.

نیمرخ: شما در ابتدای صحبت‌هایتان گفتید که موافق این قضیه نیستید اما در ادامه اشاره کردید به دوره گذشته و جنگ با شوروی که آمریکا و غرب بر علیه آنان گروه‌های افراطی مثل القاعده را به‌وجود آوردند، در زمان حال هم می‌تواند نگاه و حمایت غرب از گروه‌های افراطی مثل طالبان برای مقابله با قدرت‌های منطقه مثل روسیه و چین باشد، نظر شما چیست؟

منیژه باختری: این کشورها با در نظرداشتن سیاست‌های مقطعی خود گاهی می‌آیند و از اسلام سیاسی و اسلام افراطیت دفاع می‌کنند مثل زمانی که در زمان مجاهدین این کار را کردند. اما وقتی که به نفع‌شان نباشد نمی‌کنند. اما در همین مقطع بسیار خاص در همین شش‌ماه، یک سال گذشته که اتفاقات در افغانستان به شکل دیگری رقم خورد. تحلیل من این است که غرب فعلاً متمایل به حمایت از اسلام سیاسی در افغانستان و منطقهٔ ما نیست، در عوض چین و روسیه آمده‌اند و به نفع اسلام سیاسی و افراطیت کار می‌کنند. روسیه و چین از حامیان درجه اول طالبان در چند سال اخیر هستند و اتفاقاً همین دیپلماسی که فعلاً طالبان در سطح بین‌المللی انجام می‌دهند در سایه مشورت‌هایی است که از طرف روسیه و چین به‌دست می‌آورند. روسیه و چین، جایگزین غرب در این دورهٔ تاریخ افغانستان شده‌است. همیشه کسانی هستند که از اسلام سیاسی حمایت می‌کنند به همین خاطر به عنوان یک ابزار می‌توانند در سیاست خارجی خود استفاده کنند و غرب این علاقه‌مندی خود را حداقل در کوتاه مدت از دست داده است.

نیمرخ: بگذارید همین‌جا از تأثیرات تاریخی همسایه‌ها بر سیاست افغانستان و تأثیرشان به‌خصوص بر زنان افغانستان را تحلیل کنیم و صحبت‌های شما را در تحلیل زنان داشته باشیم؟

منیژه باختری: بسیار سوال خوبی است. به صورت خلاصه می‌خواهم بگویم که یکی از حامیان بسیار مهم دیگر طالبان در سال‌های اخیر، ایران بود، علی‌رغم اختلافات و دشمنی بسیار عمیق در دور اول حاکمیت طالبان. در این دور یا قبل از پیروز شدن طالبان، ایران نظر به ملزومات، رابطه های بسیار عمیقی با طالبان ایجاد کرد چون تصور می‌کرد که آمریکا هر لحظه می‌تواند از خاک افغانستان علیه ایران استفاده کند مخصوصاً که بحث تحریم‌ها علیه ایران روز به روز داغ‌تر می‌شود و از طرف دیگر اختلافات مرزی و مسائل آب‌های افغانستان و مسائلی از این دست که میان ایران و دولت قبلی حل نشده ماند؛ سبب چرخش موضع ایران شد. با این همه در روزهای اخیر صحبت‌هایی مبنی بر عدم رضایت ایران شنیده می‌شود، چون مذهب تشیع و حقوق شیعه مذهبان برای ایران یک مسئلهٔ بسیار مهم است. طالبان میانه، کاری با مذهب جعفری و در کلیت اهل تشیع افغانستان ندارند و با حملات انتحاری و حملات هدفمند، بارها این دشمنی را ثابت ساختند. من فکر می‌کنم در دراز مدت این اختلاف عمیق‌تر و وسیع‌تر می‌شود.

نیمرخ: زن افغانستانی برای تداوم مبارزه‌اش به افق‌های تازه‌ای نیاز دارند. افق‌هایی فراتر از ظرفیت‌های بومی و آن‌چه تاکنون بوده است. افق‌هایی که بتوانند بستریهایی تازه را بگشایند. برای کسب نتایج ملموس و کاربردی ما نیاز به همبستگی و گروه‌زن مساله‌ی زن افغانستانی با سایر زنان داریم. زنان افغانستانی باید چنین سیاستی را اتخاذ کنند تا بتوانند از ظرفیت‌ها، امکانات و مکانیزم‌های حقوقی و بین‌المللی سایر زنان در راستای بقا و مبارزات خود استفاده کنند. چطور می‌توان چنین ظرفیتی را در میان زنان در داخل کشور و جامعه‌ی دیاسپورای افغانستان ایجاد کرد؟

منیژه باختری: من در کلیت در مورد دولت‌ها و سیاست‌های‌شان صحبت کردم، اما در بین مردم و در مجموع در افکار عامه، به ویژه در کشورهای غربی، مسئلهٔ حقوق زنان و برابری بحث بسیار مهمی است. چه کاری ما می‌توانیم انجام بدهیم؟ با صحبت، آگاهی‌دهی، گفت‌وگو، سخنرانی، کمپین‌های مختلفی می‌توانیم گزارش زندگی زنان افغانستان را به سراسر جهان برسانیم و حس همبستگی آنان را برانگیزیم تا با زنان افغانستان همراه باشند و زنان ما فراموش نگردند. با توجه به وضعیت نمی‌توانیم ساختارهای بسیار منظمی را ایجاد کنیم، چون به هر حال زنان در داخل افغانستان، به دلیل استبداد و عدم امکانات نمی‌توانند مستقیماً خودشان با زنان در سایر کشورها به تماس شوند. کسانی که توانسته‌اند به شکلی در چند ماه اخیر از افغانستان بیرون شوند و یا کسانی که سال‌هاست که در بیرون از افغانستان زندگی کرده‌اند و طبیعی است که امکانات مالی و آشنایی بیش‌تری با منابع قدرت دارند، باید یک‌جا شوند و در ظرفیت‌های جداگانه فردی و گروهی به آگاهی‌دهی بپردازند و صحبت کنند، نشر گزارش‌ها را بسیار جدی بگیرند و به بازنشر گزارش‌هایی که از داخل افغانستان می‌رسد بپردازند و روی واقعی طالبان را به مردم جهان نشان بدهند. روایتی که گویا زن افغانستان مخالف دموکراسی،مخالف آزادی و مخالف درس خواندن را باید تغییر بدهیم . علیه این روایت باید جریان سازی کنیم. این یک کار نفس گیر دراز مدت است، اما ما مبارزه خود را ادامه می‌دهیم.



نیروها و محرک‌های یطن جامعه این روند را ، این گفتمان، مبارزه و دادخواهی را پویا نگه دارد. البته این حرف‌های من در شرایط کنونی بیشتر آرمان گرایانه است چون همین لحظه طالبان با گلوله و تفنگ بالای سر مردم افغانستان ایستاده‌اند، نظارت می‌کنند، استبداد حکم‌فرما است و حق صحبت کردن، حق ابراز نظر وجود ندارد و حق رفتن به مکتب، به دانشگاه رفتن و خصوصاً کار برای زنان افغانستان وجود ندارد. به همین خاطر ما به اقدامات عملی‌تر کوتاه مدت ضرورت داریم . همه چیز از صحبت، گفتمان و طرح اندازی شروع می‌شود .

نیمرخ: رینا امیری نماینده‌ی ویژه آمریکا برای زنان افغانستان چندی قبل در رشته‌توییتی نوشت که با نمایندگان کشورهای عضو سازمان هم‌کاری اسلامی در شهر جدّه عربستان دیدار کرده است. او نوشت که از اعضای سازمان هم‌کاری اسلامی خواسته تا طالبان را برای حمایت از تشکیل حکومت فراگیر و پایان دادن به مجازات علیه کسانی که از حقوق‌شان دفاع می‌کنند، تحت فشار قرار دهند. پرسش این است که چطور این آدم نمی‌تواند سیاست‌های سخت‌گیرانه کشورهای مسلمان را در قبال آزادی‌های زنان تشخیص دهد. این‌که اسلام سیاسی و سیاست‌های این کشورها بخشی از مسئله است. به نظر می‌رسد سیاست‌های عامدانه‌ای وجود دارد تا ما در مسیر نادرست قرار بگیریم؟

منیژه باختری: من در بخش اول صحبت‌تان با شماموافق هستم که اساساً مشکل کلانی که ما در افغانستان در سال‌های اخیر داشتیم ، اسلام سیاسی است. اگر ما یک نظام سکولار طرفدار جدایی دین از سیاست را در افغانستان پایه‌گذاری می‌کردیم آن‌چنانی که مثلاً در ترکیه صورت گرفت، اگرچه الان ترکیه دوباره به یک راه دیگری می‌رود یا در بعضی کشورهای دیگر، به نفع مردم ما می‌بود،

متأسفانه جامعهٔ دین‌زدهٔ افغانستان با اسلام سیاسی دچار تمام این ناکامی‌ها، افتادن‌ها و شکست‌ها شده است. نه اسلام سیاسی توانسته با یک ساختار منظم و درست پاسخ‌گو باشد و یک دولت مقتدر حتی از نوعی که تازه آن را تشکیل بدهد، نه روشنفکران، دموکراتان و جمهوری خواهان به آن اندازه قوی بودند که بتوانند اسلام سیاسی را در افغانستان شکست بدهند.

اساساً برپایی یک نظام مبتنی بر اسلام سیاسی در افغانستان یک اشتباه خیلی بزرگ بوده‌است و هنوز هم دارد تکرار می‌شود. من فکر نمی‌کنم که جامعهٔ جهانی بخواهد با کمک کشورهایی با ساختار اسلام سیاسی طالبان را به احترام به ارزش‌های چون درس، کار و آزادی زنان تشویق کند یا غرب در فکر این باشد تا اسلام سیاسی در افغانستان مستقر گردد. دنیای غرب طرفدار یا حداقل در ظاهر طرفدار افراطیت، بنیادگرایی و اسلام سیاسی

و این ارزش‌ها مال غرب نیست . غربی‌ها پس از این؛ در این مبارزه با ما نیستند. ما باید در سطح داخلی بتوانیم یک سیاست و پالیسی کاراً داشته باشیم، بیش‌تر و منسجم‌تر کار کنیم، هم‌دیگر را بپذیریم و متحد باشیم.

اما کنشگری‌های آنان اگر یک پشتوانه در بیرون از افغانستان نداشته باشد و با منابع قدرت و شبکه‌ها و یا نهادهای حامی حقوق بشری و مسائل زنان وصل نشوند در این صورت این مبارزات ضعیف می‌شود. باید این حلقهٔ وصل ایجاد شود. مثلاً

کارکرد زنی که قبلاً در افغانستان بوده و امروز خوش‌یختانه در یک موقعیت بهتر می‌تواند در سکوهای بین‌المللی مثل پارلمان اروپا از زن افغانستان سخن بگوید، مهم است. نقش آواز خوانی که صدای ما شده است، ارزش زیاد دارد. در این وقت؛ ما نباید به نفی دیگران بپردازیم. من فکر می‌کنم در این شرایطی که ما در آن قرار داریم امتیازگیری معنایی ندارد، همهٔ ما با یک هیولای سیاه مثل طالب روبه‌رو هستیم، بیش‌تر مردم افغانستان حق و حقوق و امتیازات مالی خود را از دست داده‌اند،

خصوصاً زنان افغانستان و این باید یک مبارزهٔ مشترک ما باشد. بعد وقت داریم که به جنگ‌های کوچک و نقد کارنامه‌ها، پردازیم. اما امروز اتحاد، همبستگی و ایجاد یک ساختار حمایتی بسیار مهم است.

من به تمام کسانی که به برابری و حقوق زنان باور دارند می‌خواهم این پیام را داشته باشم که در این دوره ما باید اختلافات خود را کنار بگذاریم و یک گفتمان وسیع راه بیندازیم و با حمایت از یک‌دیگر و با ایجاد یک زنجیرهٔ بسیار بزرگ و مستحکم بتوانیم که یک نیروی حمایتی مستحکم برای زنان افغانستان ایجاد کنیم و در این راستا با یاری هر گروه و هر زن و مرد باورمند به آزادی شبکه‌سازی انجام بدهیم ، شبکه‌های داخلی را به شبکه‌ها وحلقه‌ها و منابع قدرت در غرب و در جهان وصل کنیم، این مهم‌ترین مسئله است. از طرفی دیگر در این راستا ما باید درک بسیار عمیقی از برابری و مبارزات زنان داشته باشیم . اساساً برابری چه معنایی دارد یا با کدام کارکردها و راه‌ها می‌توانیم

سبب پایه‌گذاری یک جنبش خیلی وسیع و گستردهٔ زنان در افغانستان شویم باید پاسخ در خور بیابند. کنش‌های اجتماعی، حرکت‌های انفرادی و حرکت‌های جمعی از قبل آغاز شده‌اند. اما در یک پتانسیل گسترده گرد هم نیامدند که یک جنبش بسیار عمیق را ایجاد کنند. در یک جامعه لایه‌های و منابع قدرت و فشارهای گونه گونی وجود دارند. جنبش زنان از متن جامعه آغاز می‌گردد و برای پیروزی باید با منابع قدرت و اجرایی وصل گردد. منظور من از برپایی جنبش، همه‌گستر و قوی است که لایه‌های مختلف را به هم وصل کند. تا وقتی ما چنین جنبشی را در افغانستان به‌وجود نیاوریم متأسفانه بحث حقوق زنان در افغانستان فقط یک بحث سیاسی باقی می‌ماند، یعنی هر زمانی که دولت‌ها و سیاست‌ها بخواهند به زن‌ها پاره‌هایی به‌عنوان حق می‌دهند و هرگاه هم نخواستند باز پس می‌گیرند. امروز این امیدواری وجود دارد با این نسل آگاه و باخرد و با پشتوانه نیروی فکری، عقلانی و نیروی به اصطلاح میدانی آن‌ها بتوانیم چنین هسته‌گذاری را در افغانستان انجام دهیم که نه تنها به مشکلات امروز افغانستان بلکه برای نسل‌های آیندهٔ افغانستان نیز یک پایه و یک پشتوانه باشد؛ چون همان‌طور که گفتم هرگاه مسئلهٔ حقوق زنان و برابری تنها یک رویکرد دولتی از بالا به پایین باشد و به متن جامعه وصل نگردد، مثل حجاب های آب محو می‌گردد.

غرب که گویا هم‌خوانی با جامعهٔ افغانستان ندارد تکرار می‌گردد، کار معقولی نیست. ما از ارزش‌ها سخن می‌گوییم و این ارزش‌ها مال غرب نیست . غربی‌ها پس از این؛ در این مبارزه با ما نیستند. ما باید در سطح داخلی بتوانیم یک سیاست و پالیسی کاراً داشته باشیم، بیش‌تر و منسجم‌تر کار کنیم، هم‌دیگر را بپذیریم و متحد باشیم.

اگر تمام زنان افغانستان یا بیش‌تر زنان افغانستان به صورت دوام‌دار و پیگیر مطالبات خود را بیان کنند چه از طریق مظاهره و چه از طریق کمپین‌های مختلف دیگر، بدون شک تغییر آمدنی است.

بدون شک طالبان روزی ناگزیر به عقب‌نشینی می‌شوند. بدون شک حمایت جامعهٔ جهانی و شبکه‌سازی ما در سطح بین‌الملی می‌تواند به ما کمک برساند اما تمام رویکرد ما نباید معطوف به جامعهٔ جهانی باشد. مهم‌تر این‌است که ما در سطوح مختلف از هم‌دیگر حمایت کنیم و صدای یک‌دیگر شویم.

نیمرخ: در آستانهٔ ۸ مارچ هستیم، روزی که به عنوان روز همبستگی زنان در جهان تجلیل می‌گردد، در نتیجه از شما می‌پرسیم که همین مشکلات، محدودیت‌ها و چالش‌های زنان معترض که در افغانستان هستند چه چیزهایی می‌تواند باشد؟ که به نظر ما همین بحث تفاوت نسل‌ها برای ادامهٔ مبارزات ضربه‌زننده می‌باشد و ممکن است از بیرون و از طرف دشمنان ما باعث تقویت اختلافات مطرح شده در بین جوانان شوند و همبستگی زنان را در افغانستان را از بین ببرد؟

منیژه باختری: آسیب‌های درونی و میان سازمانی در مبارزات زنان چالش دیگری است. نفی هم‌دیگر، تقابل و جنگ‌های کوچک مبارزات و خواسته‌های زنان را تقلیل می‌دهد و حقیر می‌سازد. با توجه به این که زنان منافع مشترک دارند، جبههٔ مشترک با تفرقه نباید ضعیف گردد. من شاهد تفرقه و اختلاف هستم و آن را یک آسیب خیلی جدی می‌دانم..

ما باید متحد و هم‌دیگر پذیر باشیم: کارمند دولت بودیم یا نبودیم، ۰۵ ساله یا ۰۲ ساله هستیم، در سرک‌های افغانستان صدا می‌کنیم و یا در پارلمان اروپا صحبت می‌کنیم، در شهر هستیم یا در دهکده، از یک خانه در افغانستان با شعار آزادی در برابر دوربین می‌ایستیم یا در پارلمان آمریکا یا در یک استیج بین‌المللی دیگر، یا در یک کمپ هستیم توثیت می‌کنیم، پست می‌نویسیم، داستان می‌نویسیم، خبر می‌نویسیم. ببینید همه‌اش مهم است. نمی‌شود که ما یک بخشی از این کارکردها و مبارزات را نفی کنیم. اساساً همین بحث که کی نمایندهٔ کی هست یک بحث گمراه‌کننده است. من فکر می‌کنم هیچ کس نمایندهٔ هیچ کس نیست. مبارزات زنان جوان ما در شهر کابل و سایر شهرها بسیار اهمیت دارد، بسیار مهم است به‌ویژه این‌که جان‌شان در خطر است، آنان در خط اول مبارزه علیه طالبان قرار دارند و قابل قدرند و تلاش‌هایشان غیر قابل انکار است،



● فریبا شادلو

شعر ۱
باور کنید من هم ادامه زندگی را
بعد از این شعر نمی‌دانم
بعید نیست اگر باز به آشپزخانه بروم
و این بار کارد را که می‌شویم
انگشتانم را فراموش کنم...

شعر ۲
می‌خواهم همه چیز را تکذیب کنم
بغضی که راه گلویم را گرفته
خطی که زیر چشمم افتاده
و رنگ درخت‌ها را در پاییز
می‌خواهم همه چیز را تکذیب کنم
اما به مترسکی می‌مانم
که خیال کلاغ‌ها را آسوده می‌کند...



● بیتا علی اکبری

شعر ۱
مردها زیتون می‌چیدند
دخترم گوشه لباس آبی‌اش را
به دندان گرفته بود
خورشید در حیاط خلوت
در لب‌های خیس لیمو بود
نگران بودم
نگران پوست زمخت دستم
نگران خواب‌هایی که از زنان ترکمن می‌بینم
در رودبار
باران بند نمی‌آمد
و تنهایی را نمی‌توانستم
از میان انگشت‌هایش بیرون بکشم

شعر ۲
مستم برای زندگی باز است
می‌داند چطور گریه‌ام را درآورد
وقتی خانه پروانه‌ها را گم کرده باشم
شب کلید اتاق را خاموش می‌کند
آسمان زردش در نیمه پنهان پنجره
در چراغ‌های سیاه پیدا می‌شود
اگر آن‌جا خانه بود
چرا صورتم را
به شیشه چسباندم
و مرگ صدایش را در گوشم انداخت
اگر آن‌جا خانه بود
چه کسی در چارچوب در نگاهم می‌کرد

مرا مجبور کرد
به دیوانگی برگردم
و آداب آدمیان را از یاد ببرم
به اندام معولی‌ام نگاه می‌کنم
مثل روغن روی آب مانده‌ام
و زندگی من بسیار سخت است
و زندگی من مثل کار کردن در مغازه‌های مانتو فروشی بسیار
سخت است
و آن مرد می‌خواهد
با لبخندهای روشن من
به مشتری‌ها چیز بفروشد
به گناهان کوچکم فکر می‌کنم
و به کودک دو ساله‌ام
که می‌خندد
دستی دور بازوهایم می‌پیچد
احساس می‌کنم مثل روغن روی آب مانده‌ام
حل نمی‌شوم
حل نمی‌شوم



● مارال ظاهری

گاهی به ناامیدی‌ام فکر می‌کنم محمد
به این‌که شعرهایم نمی‌تواند مرا از سنگ‌سار نجات دهد
معشوقه‌هایم را به خانه بازگرداند
و این‌که هیچ سطری آن‌قدر عاشقانه نیست
که روی کارت‌پستال بنویسی
و به زنی در سانتی‌یوگو ارسال کنی

سینک پر از روده‌های سگ است محمد
عرعر این «من عرفه النفسه» را به کجا فرو برم؟
چاله‌های نفت را چادر مادرت پیر کرده و چاله‌های مین را مام
وطن
حتی امید می‌بخشی به خدای خصوصی‌ام نیست
چموش شده، چشم گذاشته برای آینده یخچال‌ام
چاق شده و چربی‌سوزی‌هایم را چپانده در حلق الاغ‌ها
چرک شده روی یقه لباست
چاقو شده در چاک کلمات
این واژه‌ها را از زیر سینه‌ام بگیر و شیر بده
آن‌قدر وقت ندارم آلت‌ها را آدم کنم و آدم‌ها را آلت
مشام سگ‌هایم به این سمت کشیده می‌شود و هورمون‌هایم
را هار می‌کنند
هوایی می‌شوم و حواسم به صدایت پرت می‌شود

خدای من، الکتریسیته ساکن صدای توست وقتی نفس می‌کشی
خدای من، الکتریسیته ساکن صدای توست وقتی نفس می‌بری
«فقد عرف ربه» را هم به راهبه‌هایم بسپار
پارگی‌شان را با سوزن‌های من سوز برمی‌دارد و سوزهایشان با
سوره‌های تو دوخت می‌شود

یا ای‌ه الذین آمنوا علیکم أنفسکم
با ساطورهای سریع
علیکم أنفسکم
بر کشاله‌های گوشت‌های ندری
علیکم أنفسکم
با تاول‌های ترکیده کف دست
و بهشتی که لای پای مادرت هست
شیک‌تر از این نمی‌شود مرد محمدا!
کافی است خدای خصوصیات را بخوابانی و به خیابان بروی
به فاسق‌های سابق سر برزی و سرشان را تا بیخ زیر سم‌هایم
فرو ببری

جانی‌های مجانی به چه کار می‌آیند؟
جانم را بالا می‌آورند تا بگویند جگر
جگر در می‌آید تا بگویند جان!
عطرها و نمنازشان هم مال تو که نور چشم تو آند
ناامیدی‌ام برای من کافی است محم
باید دیوارها را سمباه بکشم
مشام سگ‌هایم به این طرف کشیده شده
و من الناس من یجادل فی اله بغیر العلم.



● رحیمه میرزایی

لیخند بزن
جهان به کام توست
نه پریشانی کیسویی که برقی بپوشاندش
نه سرمه‌ی اندوهی که ماهت را بتاراند
و نه غربتی در جغرافیای سینه‌ی مردی مجهول
تو آفریده شدی جاودانه
در دستهای بزرگ عشقی تبار و ملت‌هیب
بی غم فراموشی
لیخند تو امواج موزون کدام ترانه است
که از اقیانوسها هم گذر کرده است بدون دقیقه‌ای تغییر
مونالیزا
لیخند که می‌زنی
مه‌ی از فراموشی جهان را فرا می‌گیری.



● نرگس حسینی

لباس‌هایم را یکی یکی از جانم کندم
لباس‌هایی که مثل مردهای مطمئن به من نزدیک بودند
مردهایی با صورت‌های گرد و چشمان کشیده
مردهایی که معمولاً سریع راه می‌رفتند
و کلمات کوچک‌شان می‌توانست
تنهایی‌ام را ده برابر کند
که بوی عرق مرا می‌دادند
چرک می‌گرفتند
شسته می‌شدند
چرک می‌گرفتند
و در بوی ناموزون زن
پیچ می‌خوردند
سینه‌های کوچک و قدرت مندم را دوست داشتم
آن‌ها را مثل بچه‌های خودم دوست داشتم
و نگران‌شان بودم
مثل تکه‌هایی از گوشت قربانی به من دوخته شده بودند
و صدایی ازشان در نمی‌آمد
به تو فکر کردم
مثل فشار کوچکی روی نرمی تنم
به تو فکر کردم
و می‌توانستم به تنهایی یک گاو در تاریکی سر و صدا راه بیندازم
به تو فکر کردم
شبیه گل داوودی بر ساقه نازکم سنگینی می‌کردم
زیبایی می‌توانست
همان قدر نگرانم کند
که شنیدن دوستت دارم از دهان‌هایی سرخ
به تو فکر کردم
مثل یک دزد
مثل یک فروشنده
و این سر من بود که از تصویر روشن تو پر و خالی می‌شد
هر روز به خودم می‌آیم
و حجم کوچکم را به حرکت در می‌آورم
تو کت قهوه‌ای‌ات را به من آویزان کن
کلماتت را به من آویزان کن
مردهای دیگر را به من آویزان کن
و بگذار مثل یک فاحشه سنگین باشم
و با باری کوچک در سر
و با باری کوچک در دل
و با باری کوچک در شکم
به تو فکر کنم
عشق
عشق
این زمزمه روشن

طالبان در اولین روز حاکمیت‌شان، استقلالیت کاری را از ما گرفتند

از طالبان توقعی نداریم که این صداها را بشنود؛ اما آن‌چه شرم‌آور است سکوت جهان در قبال اعتراضات زنان افغانستان است، چرا زنان افغانستان از آزادی‌ها و دستاوردهای‌شان محروم شده‌اند و گروهی تروریست ظالم و بی‌سواد بر آن‌ها حاکم‌اند.



که نیمرخ

ثریا امیری مسئول هماهنگی و تهیه‌کنندهٔ برنامه‌های سیاسی شبکهٔ خبری طلوع نیوز در گفت‌وگو با نیمرخ از چگونگی حاکم شدن طالبان در افغانستان، دخل و تصرف آنان بر کار رسانه‌ای و رسانه‌های افغانستان روایت می‌کند. او می‌گوید:

طالبان در اولین روز حاکمیت خود در کابل بر برنامه‌های سیاسی رسانه‌های خصوصی دخل و تصرف کردند و به دست‌اندرکاران رسانه دستور می‌دادند که چگونه برنامه‌هایشان را در هم‌سویی با طالبان هماهنگی و منتشر کنند.

" عصر اولین روز حاکمیت طالبان در جریان هماهنگی مهمانان برنامه‌هایم با هم‌کاران، متوجه پیام یکی از اعضای طالبان در واتساپ‌ام شدم، نظر محمد مطمین نوشته بود که امشب در برنامهٔ‌تان مهمان‌ام کنید تا در مورد وضعیت پیش آمدهٔ امروز به مردم وضاحت بدهم، فردا شب داکتر نعیم و شب دیگر ملا عبدالسلام ضعیف را دعوت کنید."

ثریا با تعجب می‌گوید حتی برای سه روز مهمانان برنامهٔ من را ترتیب داده بودند که دعوت کنم.

ثریا امیری و شماری دیگری از کارمندان رسانه‌ای به دلیل نشر جدی‌ترین گزارش و مطالب در مورد جنایات طالبان، به‌خاطر امنیت جانی‌شان افغانستان را ترک‌کرده‌اند.

ثریا امیری قبل از طالبان

ثریا امیری قبل از طالبان زندگی نسبتاً آرام و مرفه‌ای داشت، خانوادهٔ فرهنگی، موقعیت شغلی در یکی از شبکه‌های خبری معتبر و امید به آینده‌ای درخشان داشت، اما آن‌چه که همیشه موجب نگرانی او و خانواده‌اش می‌شد مسألهٔ امنیت جانی ثریا بود. زیرا در دشت برچی، محل زندگی وی قتل‌های هدفمند، دزدی‌های مسلحانه، حمله بر شفاخانهٔ نوزادان و انفجار در مساجد و اماکن عمومی بود.

ثریا امیری یکی از زنان خبرنگار و کارمند رسانه‌ای در افغانستان بود که بیش‌تر از نُه سال را در محیط رسانه و کار رسانه‌ای سپری کرد. نخستین تجربهٔ رسانه‌ای او از رادیوی محلی رادیو بامیان به عنوان مجری و گزارشگر کلید خورد و سپس با کلید گروه گزارش‌های محلی از وضعیت زنان و کودکان دایکندی و بامیان گزارش داد تا این‌که برای ادامهٔ درس و تحصیل وارد دانشگاه کاتب شد و علوم سیاسی آموخت.

در جریان تحصیل در دانشگاه به فعالیت‌های اجتماعی، مدنی و فرهنگی پیوست و در یک تجربهٔ کار جمعی با جوانان و دانشجویان به عنوان سخنگوی نهاد "ستاره‌های درخشان" کار کرد.

او با اشاره به وضعیت بد اقتصادی خانواده‌ها و دانش‌جویان می‌گوید:" برای بهبود وضعیت دانشجویان از طرف مسئولین پاسخ‌امیدوارکننده‌ای نداشتیم، مسئولان در راستای رشد و ارتقای ظرفیت جوانان سهل‌انگاری می‌کردند."

بی‌برنامه‌گی‌های مسئولان در قبال سرنوشت جوانان یکی از عوامل فروپاشی نظام شد؛ زیرا جوانان به دام تبلیغات طالبان افتادند. زهرا بیش از یک سال دیگر به حیث عضو ریاست منابع بشری وزارت فواید عامه کار کرد و سرانجام کارهای رسانه‌ای را از سر گرفت و به عنوان تهیه‌کنندهٔ برنامه‌های سیاسی و خبری شبکهٔ خبری طلوع نیوز آغاز به کار نمود.

ثریا می‌گوید: هرچند در آغاز مسولیت‌اش از رسالت بزرگی که بر عهده گرفته بود هراس داشت اما او از ارتباطات با مردم در سرتاسر افغانستان ، بیان حقایق و صدای مردم توسط مردم، به‌عنوان یک تجربهٔ خوشایند یاد می‌کند.

ثریا تهیه‌کنندهٔ برنامه‌های خبری و سیاسی هم‌گام با رویدادها، نیمه‌روز و جهان‌نما در شبکهٔ خبری طلوع نیوز بود و بعد از یک و نیم سال تهیه‌کنندهٔ برنامه‌های سیاسی شبانه، برنامه‌های محور، خبر شش، فراخبر و خبرهای ساعت ۱۰ شب شد.

موضوعات عمده و مورد بحث در رسانه‌های افغانستان، خشونت علیه زن، انتخابات، صلح، جان باختن سربازان، قتل‌های هدممند خبرنگاران بود که ثریا و دیگر زنان در پشت صحنهٔ برنامه‌های تلویزیونی در تهیهٔ آن نقش داشتند.

ثریا در کنار تمام مسئولیت‌های رسانه‌ای خود، برنامه‌های خوبی برای آیندهٔ خود در افغانستان و حتی خارج از افغانستان داشت اما نه به این زودی!

روایت سقوط کابل

در پانزدهم آگوست ۲۰۲۱ مثل همیشه ثریا آمادهٔ رفتن به وظیفه شده بود، خواهرش که قبل از او، از خانه بیرون شده و به وظیفه رفته بود با ثریا به تماس می‌شود و می‌گوید که از خانه بیرون نشود چون وضعیت شهر آشفته است. می‌گویند: طالبان آمده‌اند و از چندین دروازه وارد شهر کابل می‌شوند.

ثریا نمی‌تواند در خانه قرار بگیرد، منظر موتر می‌نشیند تا او را به دفتر کارش ببرد، اما تا ساعت دوازده آن روز، موتر به خانهٔ ثریا نمی‌رسد. راننده با هر تماس به ثریا می‌گوید که در ترافیک گیر مانده است و امکان رفت و آمد نیست. ثریا تصمیم می‌گیرد که با استفاده از موترهای خطی به دفتر کارش برود. در سرک‌های پر از ازدحام و ترافیک کابل هیچ موتر مسافربری فعالیت نمی‌کرد، زهرا پس از پیاده‌روی طولانی از دشت برچی تا دهمزنگ، یک تاکسی پیدا می‌کند که او را تا دفتر کارش برساند.

" زندگی مردم بسیار غیر عادی پیش می‌رفت در حالی که در تاکسی نشسته بودم از پشت شیشهٔ تاکسی فقط ازدحام بیش از حد مردم را می‌دیدم حتی من هم خودم را گم‌کرده بودم و هربار با صدای زنگ موبایل‌ام به خود می‌آمدم و از جا می‌پریدم؛ اما توان جواب دادن تلفن‌ها را نداشتم تا این‌که متوجه زنگ مادرم شدم که از نگرانی زیاد بارها به من زده بود و من جواب نداده بودم. وقتی تلفن را برداشتم مادرم تأکید داشت که مواظب باشم و اگر امکان‌اش هست به خانه برگردم، نمی‌دانم در جریان جر و بحث با مادرم برای این‌که او را قناعت بدهم گفتم " اوکی" به خانه بر می‌گردم. رانندهٔ تاکسی بعد از شنیدن کلمهٔ "اوکی" من را گفت پیاده شوم. گفتم چرا؟ گفت نمی‌دانم با کدام شخص خارجی صحبت می‌کردی، اگر طالبان تو را در تاکسی من پیدا کنند برای من هم درد سر می‌شوی." سرانجام او را در شهر نو کابل پیاده می‌کند، او دوباره تلاش می‌کند که تاکسی پیدا کند و به محل کارش برود اما هم‌چنان تاکسی پیدا نمی‌شود.

" دوباره با پای پیاده به راه افتادم که از طرف دفتر با من تماس گرفتند و گفتند که تمام کارمندان زن از طرف دفتر رخصت شده و شما هم رخصت هستید و به دفتر نیایید، من دوباره با پای پیاده برگشتم که به خانه بروم. به هر طرف که مردم بیش‌تر می‌دیدند، من هم می‌دویدم. اکثریت مردم حتی راه‌های خانه‌شان را گم کرده بودند. من هم‌چنان از شهر نو تا دهمزنگ دوباره با پای پیاده آمدم و از آن‌جا به‌خاطر مسائل امنیتی به خانهٔ یک دوست رفتم."

ثریا نتوانست آرام بگیرد، او تلاش می‌کرد که کارهای هماهنگی برنامه‌هایش را از خانه انجام دهد. بعد از ظهر پانزدهم آگوست و اولین روز حاکمیت طالبان در کابل استقلالی‌ات شغلی او مورد حملهٔ طالبان قرار گرفت.

" درجریان هماهنگی مهمانان برنامه‌هایم با هم‌کاران، متوجه پیام یکی از اعضای طالبان در واتساپ‌ام شدم که نظر محمد مطمین نوشته بود که امشب در برنامهٔ‌تان مهمان‌ام کنید که درمورد وضعیت پیش آمدهٔ امروز به مردم وضاحت بدهم ، فردا شب داکتر نعیم و شب دیگر ملا عبدالسلام ضعیف را دعوت کنید."

ثریا می‌گوید که قبلاً در انتخاب مهمان‌هایشان در برنامه‌ها مستقلاً بودند، اما در اولین روز حاکمیت طالبان و برای اولین بار حتی مهمانان برنامه برای سه روز بعد را برای‌ام تعیین کرده بودند که برایم غیر مترقبه و غیر قابل قبول بود.

صادقانه برای‌تان می‌گویم که ما گزارش‌های زیادی از سقوط ولسوالی‌ها و ولایات به دست طالبان داشتیم اما هیچ رسانه و خبرنگاری در جریان نبود که قرار است کابل نیز به دست طالبان بیفتد. با رفتن اشرف غنی طالبان جسارت وارد شدن به شهر کابل را پیدا کردند.

روایت حضور غیر عادی طالبان در کابل

چهار روز پس از حاکمیت طالبان و آشفتنگی شهر به دفاتر

کاری‌مان رفتیم. دروازه‌های مکاتب، دانشگاه‌ها بسته بود و حضور مردم در سطح شهر بسیار اندک بود، اما هجوم مردم از ترس طالبان به میدان هوایی برای بیرون شدن از کشور تأسف‌بارتر بود.

خبرنگاران زن بعد از چهار روز برای تهیهٔ خبر و گزارش به ساحه رفته بودند؛ هیچ‌کسی حاضر به مصاحبه نبودند، هر طرف افراد غیر عادی با موهای ژولیده و بلند و سلاح به دست ایستاده بودند.

با آن‌هم تلویزون طلوع با حضور خبرنگاران زن به صحنه برگشته بود که سرخط خبرهای جهان شد و امیدواری بر این بود که زنان رسانه‌گر بتوانند به همین منوال به شغل‌شان ادامه بدهند.

۴

اما خبرنگاران شبکهٔ خبری طلوع به دلیل نشر جدی‌ترین گزارش و مطالب در مورد طالبان در امان نبود، حملهٔ انتحاری بر موتر حامل کارمندان طلوع، قتل یما سیاوش و چند خبرنگار دیگر موجب نگرانی امنیت جانی خبرنگاران شده بود.

تا این‌که شبکهٔ خبری طلوع تصمیم می‌گیرد که یک‌تعداد از خبرنگاران آسیب‌پذیر را از کشور بیرون کنند.

روایت مهاجرت

با تصمیمی که از سوی دفتر ما برای نجات دادن جان خبرنگاران و چند چهرهٔ مطرح رسانه‌ای دیگر، خانواده‌ام موافقت کرد که از کشور بیرون شوم. تماسی که از دفتر کاری‌ام دریافت کردم، باید تا ساعت یک بعد از ظهر خود را به میدان هوایی می‌رساندم. از دشت برچی تا میدان هوایی کابل از میان ترس و وحشت عبور می‌کردیم، علاقه‌ای نداشتم که فضای بیرون از موتر را ببینم. چهره‌هایی که در بیرون از موتر به روی سرک‌ها صف کشیده بودند را هیچ‌گاهی در افغانستان ندیده بودم آن‌ها این‌همه سال در کجای افغانستان زندگی می‌کرده‌اند؟

تلاش‌های نافرجام مردم را برای زنده ماندن پشت دروازه‌های بسته شدهٔ میدان هوایی دیدم. ترس، وحشت، دهشت و بیچارگی را با تمام خون و پوست و گوشت و استخوان‌مان تجربه کردیم. من حتی نمی‌دانستم که به کجا می‌روم و چرا می‌روم؟ اگر بمانم آیا زنده می‌مانم و اگر زنده بمانم سکوت کرده می‌توانم؟ این‌ها سؤالاتی بود که ذهن‌ام را می‌خورد و همواره از خودم می‌پرسیدم.

حدود سی نفر از کارمندان رسانه‌ای و خانواده‌هایشان در یک جای جمع شده بودیم و منتظر ورود به میدان هوایی بودیم و تا ساعت چهار صبح بدون آب و نان پشت دروازهٔ میدان هوایی ماندیم، یک‌تعدادمان ناامید شده به خانه برگشت و یک‌تعدادمان مقاومت می‌کردیم و منتظر بودیم که دروازهٔ میدان هوایی باز شود. وقتی پس از یک شبانه روز دروازه باز نشد ما به خانه برگشتیم؛ اما ساعت پنج عصر دوباره ما را به هتل سرینا خواستند. تا ساعت دوازده شب در هتل سرینا بودیم و سپس با بس‌های شهری وارد میدان هوایی شدیم و دو شبانه روز دیگر در میدان هوایی بدون آب و نان روی خاک‌ها سپری کردیم. هم‌کاران من حتی با کودکان‌شان شرایط سخت‌تری را سپری می‌کردند، از جمله مریم خرمی مجری برنامه‌های صبح‌گاهی طلوع، شجاع ذکی مجری خبر شش و بحث‌های سیاسی، شکوفه دانش، حسیبه اتک‌پال و زهرا رحیمی. بعد از دو روز انتظار در میدان هوایی ما را به قطر و سپس به آلبانیا انتقال دادند و بعد از چهار روز به یکی از مناطق دور دست آلبانیا رفتیم و اولین گروه ۵۲ نفره از مهاجرین بودیم که به آلبانیا منتقل شده بودیم. بعد از دو هفته مهاجرین دیگر را نیز به آن‌جا منتقل کردند. هرچند به مکانی امنی رفته بودیم و امکانات زندگی بهتری در اختیارمان بود اما آن‌چه باعث افسردگی من و هم‌کارانم شده بود شنیدن خبرهای بد و ناگوار از افغانستان، دوری خانواده، نا امیدی، محرومیت دختران و هم‌چنان انفجار در میدان هوایی کابل بود. در نوزدهم جنوری با پروازی از تریانا به جرمنی و سپس به کانادا منقل شدیم و اکنون در ایالت مشیگان کانادا مستقر هستیم.

روایت بعد از طالبان در مهاجرت

شاید خیلی از جوانان و دیگر هم‌وطنان‌ام آرزوی زندگی کردن در رفاه و آسایش در آمریکا و کانادا را داشته باشند حتی خودم، اما در این سفرم هنوز نتوانستم به این شکل از زندگی‌ام عادت کنم. چون زمینهٔ شغلی برای افغانستانی‌ها در این‌جا کار کردن در رستوران‌ها و فروشگاه‌ها است که در آن ننگی ندارم اما شغل و حرفهٔ من خبرنگاری و روایت‌گری است و آرزو دارم که بتوانم کارم را به عنوان یک خبرنگار ادامه بدهم. در افغانستان با آن‌که گزارش‌های متعددی از خشونت با زنان، جنگ، نقض حقوق بشر را روایت می‌کردیم اما زنان افغانستان دستاوردهای قابل توجهی در تمام عرصه‌های زندگی‌شان داشتند که یک‌شبه به باد فنا رفت.

اعتراض و مقاومت زنان در برابر طالبان

به حضور زنان در خیابان زیر سایهٔ سیاه طالبان افتخار می‌کنم! این یعنی زنان افغانستان چقدر تغییر کرده‌اند و به روشنگری رسیدند و در برابر هیچ ظلم و تجزری سر خم نمی‌کنند. این اعتراضات کاری ساده‌ای نیست، به مثابه گذاشتن جان در کف است برای رسیدن به آزادی و برابری!

از طالبان توقعی نداریم که این صداها را بشنود؛ اما آن‌چه شرم‌آور است سکوت جهان در قبال اعتراضات زنان افغانستان است، چرا زنان افغانستان از آزادی‌ها و دستاوردهای‌شان محروم شده‌اند و گروهی تروریست ظالم و بی‌سواد بر آن‌ها حاکم‌اند؟ از جامعهٔ جهانی توقع دارم که به عنوان نیروی بشری یک سرزمین که همه چیزمان را از دست دادیم ما را یاری کنند!

چهرهٔ غالب، چهرهٔ زن پویا و زن مبارز است

گفت‌وگو با رویا سادات، «فیلم‌ساز و نویسنده»

وقتی به عنوان یک فیلم‌ساز هنوز با نگاه انتقادی و اعتراضی به مسائل اجتماعی می‌پردازید مشخص است که اول به صدای دل‌تان گوش می‌کنید نه بازار فیلم و مخاطب... و مخاطب امروز نیز مخاطب ساده‌ای نیست، همواره فرهنگ تصویری‌اش در جهش و در تکامل است.

رویا سادات با ساختن فیلم «نامه‌ای به رئیس‌جمهور» به عنوان نمایندهٔ سینمای افغانستان در بخش بهترین فیلم خارجی نودمین دورهٔ جایزهٔ اسکار به آکادمی علوم و هنرهای سینمایی معرفی شد. در مارچ سال ۲۰۱۸ دولت هلند، جایزهٔ ویژهٔ جایگزین اسکار را به او داد. یک سال قبل از این اتفاق نام رویا سادات، در لیست متفکران جهانی که از سوی مجلهٔ آمریکایی فارین پالیسی اعلان می‌شود، درج شد. از جمله مهم‌ترین تلاش‌های او در عرصهٔ سینما، ایجاد خانه فیلم رویا و برگزاری شش دوره جشنوارهٔ بین‌المللی فیلم زنان هرات است.



در درام‌های تلویزیونی که ما ساختیم، مثل سریال خط سوم و یا فیلم نامه‌ای به رئیس‌جمهور و فیلم‌های دیگری از سایر فیلم‌سازان، زنان قصهٔ فرمان‌های اصلی روایت هستند و جای زن قربانی با تلاش‌اش خودش تغییر می‌کند؛ آن‌هم به شکل بسیار واقعی و باورپذیر و این چیزی است که در بیست‌سال گذشته در بین نسل جوان ما اتفاق افتاده‌است.

و البته فراموش نکنید انگیزه و الهام هنرمند، بستر اجتماعی است که در آن زنگی‌ها را تجربه می‌کند و می‌بیند. در قصه‌های ما زن قهرمان قصه، زن زرمندهٔ فیلم‌های هالیوود نیست. مخاطب امروز با درام و فانتزی‌ها نیز بیش‌تر خو کرده‌است درحالی‌که ما هنوز در منجلاب حق و ناحق گیر ماندیم و هنوز راه مبارزهٔ ما طولانی است.

نیمرخ: یکی از واقعیت‌های تلخ جامعهٔ ما در طول دو دههٔ گذشته، نگاه پروژه‌محور به موضوعات و مسائل اجتماعی و سیاسی بود. چه‌قدر این نگاه به سینما رسوخ کرد. آیا این نگاه پروژه محور در سینما و رویکرد سینماگران ما نیز وجود داشت؟

رویا سادات: در طول بیست‌سال گذشته هیچ پروژه‌ای به‌نام سینمای افغانستان اعلان نشد؛ حتی وجود نداشت. در سال‌های اخیر، چند فیلم ساخته شده! تولید سینمای خصوصی بوده‌است و با هزینهٔ فیلم‌سازان با چالش‌های فراوان ساخته شده‌است. فیلم «نامه‌ای به رئیس‌جمهور» و فیلم‌نامهٔ قبل از آن در گیشه‌های بین‌المللی جایگاه خوبی پیدا کرد و به عنوان بیست فیلم‌نامهٔ برتر آسیا در فیلم مارکت کرهٔ جنوبی انتخاب شد.

جای تأسف این بود که تهیه‌کننده‌ها به دلیل اوضاع امنیتی، نمی‌توانستند به افغانستان بیایند. فیلم‌ها مورد پسندشان قرار می‌گرفت، ولی از ما عذر می‌خواستند که نمی‌توانند برای تهیهٔ فیلم‌ها در افغانستان سرمایه‌گذاری کنند و انتخاب کشور دوم نیز هزینهٔ ساخت فیلم‌ها را بسیار زیاد می‌کرد. گاهی هر چندین سال برای ساخت سریال و فیلم‌های کوتاه تبلیغاتی، شرکت‌ها برنامه‌هایی اعلان می‌کردند که کارش با کار تولید سینما کاملاً متفاوت بود.

۶ اصلاً گویا برای دونرهای داخل افغانستان و هم برای دولت، هنری به نام سینما و فرهنگ سینما رفتن و رشد سینما مهم نبود. در این بیست‌سال، عشق و تلاش فیلم‌سازان بود که با وجود همهٔ چالش‌ها این مسیر را می‌پیمودند.

نیمرخ: زن افغانستانی، با همهٔ رنج و آرزوهای‌شان در فیلم‌های شما چه جایگاهی داشتند؟ آیا شما خود را متعهد به بازتاب و بازنمایی مسائل آن‌ها می‌دانستید؟

رویا سادات: اگر آخرین کارم در سریال خط سوم را ببینید،

قربانی‌بودن زن افغانستانی را نمی‌پسندید. تصویر شما از زن افغانستانی در کارهای‌تان چگونه بوده‌است؟ رویا سادات: این یک واقعیت است که زنان افغانستان، قربانی سیستم‌های حاکم زن‌ستیزانه بودند و هنوز هستند. مطرح کردن بحث قربانی به معنای نادیده گرفتن مبارزات و قهرمانی‌های زنان نیست، بلکه تعریف وضعیت است. قهرمان قصه‌های ما قهرمان‌های واقعی‌اند که نه تنها شخصیت‌شان در نوشته و در ذهن ما به تکامل می‌رسند، بلکه هر کدام در زندگی‌های خود تجربه کرده‌ایم و روایت زن افغانستانی، روایت قربانی و قهرمانی است، قهرمانی که در طول این تاریخ بغرنج، از تلاش و مبارزه دست نکشیده‌است.

نیمرخ: خانهٔ فیلم رویا و جشنوارهٔ فیلم زنان هرات که اگر اشتباه نکنم شش دوره برگزار شد چه تأثیری روی سینمای در حال رشد افغانستان داشت؟

رویا سادات: جشنوارهٔ جهانی فیلم زنان هرات برای حمایت آثار سینمایی، برای تشویق فیلم‌سازان و ایجاد رقابت سالم بین فیلم‌سازان برگزار می‌شود و ایجاد گفت‌مان جدی پیرامون مسائل زنان برگزار می‌شد. یکی از برنامه‌های مهم فرهنگی در افغنستان بود، از این‌که در موردش به عنوان یک رویداد در گذشته حرف می‌زنم سخت ناراحتم ولی تلاش داریم این جشنواره به زودی دور بعدی خود را در بیرون آغاز کند.

نیمرخ: با توجه به وضعیت به‌وجود آمده در افغانستان، چه برنامه‌هایی دارید؟

رویا سادات: وضعیت فعلی در افغانستان بسیار تأسف‌بار است و برای من و هم فصلان‌ام که این بیست‌سال را تلاش نموده‌ایم و همه چیز را از صفر ساخته‌ایم، بهای سنگینی را می‌پردازیم، نه تنها ما که همهٔ مردم افغانستان. جامعهٔ ما مسیر رو به تغییر را می‌پیمود، نهادهای اجتماعی، فرهنگی، رو به بالندگی بودند و متأسفانه فعلاً این نهادهای ارزشی، متلاشی و در داخل افغانستان از بین می‌رود.

۶

ما با نظامی مقابل هستیم که با فرهنگ و هنر در ستیز است و این عقب‌گرد را رقم می‌زند و به شدت نگران کننده‌است و برای جامعه، خطرناک و افت فرهنگی در درازمدت به آسانی قابل جبران نیست.

از مبحث پرسش‌تان دور نشوم، در حال حاضر روی دو فیلم کار می‌کنم: مستند «لبه‌های تیز صلح» که در مرحلهٔ ادیت است. روی اپرای «هزار خورشید تابان» برای اپرای سبائیل کار می‌کنیم و تولید فیلم «تاریخ فراموش شده» با نویسندگی عزیز دلدار. که در فیلم مارکت‌های بین‌المللی خوب درخشیده‌است. ساخت این فیلم با وجود وضعیت پیش‌آمده کار آسانی نیست. بازیگران و همهٔ عوامل فیلم، هر کدام در یک گوشهٔ دنیا هستند و از همه‌متر، ما موقیعت، لوکیشن و کشور خود را از دست دادیم. من دنبال سرزمینی می‌گردم که شباهت به کابل زیبا داشته باشد. روزهای پر استرسی داریم و تلاش داریم این اتفاق بیفتد. هم‌چنان برگزاری جشنواره زنان هرات از مهم‌ترین دغدغه‌های ما است.

قهرمان داستان دو زنی است که نمادی از مبارزه و استقامت در برابر همهٔ سنت‌های موجود در خانواده، سنت‌های حاکم در جامعه و به‌نحوی مبارزهٔ بین سنت و مدرنیته است. این چیزی است که من به آن باورمندم. آن‌چه در سریال خط سوم روایت می‌شود و اتفاق می‌افتد تصویر واقعی زن امروز افغانستان است.

خط سوم با کارم در فیلم «تار و زخمه» و «سه نقطه» تفاوت بسیار دارد چون این دو فیلم با روحیهٔ شکنندهٔ خودم که بعد از حاکمیت طالبان داشتم فضای متفاوتی را خلق کرد و البته نامه‌ای به رئیس‌جمهور جهش دیگری در مبحث روایت زنانه و موجودیت زن قهرمان دارد.

نیمرخ: آیا سینمای ما در مجموع توانسته چند اثر شاخص در مورد مسائل و مشکلات زنان تولید کند؟

رویا سادات: بله، من فکر می‌کنم در این دو دوره که دوره اول به سال پنجاه و شصت برمی‌گردد و بیست‌سال اخیر، از بهترین سال‌ها در سینمای افغانستان است.

هر چند آثار کم، ولی توانستیم روایت ایجاد کنیم. قصه‌های ما از مرزها گذشت و باعث ایجاد گفت‌مان در بیرون شد، با آن‌که کشور ما همیشه سر خط خبر بوده‌است ولی فرهنگ و زندگی ما برای مردم جهان ناآشنا است، برای این‌که روایت، بیش‌تر روایت جنگ و خشونت از طریق خبر بوده‌است؛ ولی تولید این فیلم‌ها گفت‌مان متفاوتی را شکل داد. سریال‌ها روی جوانان تأثیرگذار بود، دوست داشتند و می‌دیدند. مثلاً در یک نظرسنجی، تلویزیون طلوع بیش‌ترین بیننده را در برنامه‌هایش در پخش سریال‌هایی داشت که تولید می‌کرد. در کل ما آثاری سینمایی داریم که به مسائل حساس اجتماعی پرداخته، از تابوها حرف زده، مردم دوست‌شان دارند و فیلم‌های تولید افغانستان در جهان خوب درخشیده و جوایز معتبر به‌دست آوردند.

نیمرخ: مخاطب افغانستانی چه جایگاهی در سینمای سینماگران ما داشته؟ چرا به‌نظر می‌رسد سینماگران ما نگاه‌شان معطوف به جشنواره‌های بیرونی بوده و راه خودشان را رفته‌اند. آیا می‌توانیم از پیوندی معنادار میان محتوای سینماگران ما با مخاطب افغانستانی صحبت کرد؟

رویا سادات: در افغانستان مجراهایی که فیلم را به مخاطب برساند، کم بود. تخریب سینماها، عدم بازسازی آن و عدم توجه به ایجاد سینماها، از دلایلی است که رسیدن فیلم به مخاطب را سخت می‌کرد. بگذارید یک خاطره از فیلم سه نقطه را به شما بگویم. وقتی به‌خاطر ثبت فیلم سه نقطه به قریه‌ها می‌رفتم، بیش‌تر زنان جوان و مسن از من می‌پرسیدند، تو همان زنی هستی که فیلم "پیر" کردی در مورد زنی که در مرز ایران مواد مخدر انتقال می‌دا...؟ چون فیلم سه نقطه را بارها تلویزیون‌های افغانستان نشر کرده بودند این نشان می‌داد سریال و فیلم‌های نشر شده را حتی در دور دست‌ها، مردم می‌بینند، در موردش حرف می‌زنند. چه‌قدر به خاطر مردم می‌ماند. ما چندین‌بار از وزارت فرهنگ خواستیم تا حداقل دو سینما را اختصاص بدهند به خانواده‌ها، متأسفانه هیچ نتیجه‌ای نداشت.

نیمرخ: با توجه به شناختی که از شما داریم، نگاه

زن وجود ندارد

دکتر حسن عالمی

ژاک لکان به همراه زیگموند فروید از تأثیرگذارترین روان‌کاوانی هستند که اندیشه‌هایشان از روان‌کاوی عبور کرده و بر تمام حوزه‌های معرفت‌شناسی تأثیر شگرفی گذاشته است. لکان در درس گفتارهایش دو جملهٔ بسیار تأثیرگذار و پرمناقشه دارد. "زن وجود ندارد" و "عمل جنسی وجود ندارد". در خصوص جملهٔ اول، بسیاری از متفکرین، خصوصاً فمینیست‌ها، لکان را به داشتن اندیشه‌های مرد محور و ضد زن متهم کرده‌اند، اما با قدری تأمل بر آثار لکان، می‌توان دریافت که نه تنها تفکر لکان علیه زن نیست، بلکه بینشی بسیار عمیق در خصوص سوژهٔ زنانه ارائه می‌کند و بسیاری از مدافعان حقوق زن می‌توانند از این تفکر به عنوان دفاعی معرفت‌شناسی در جهت ارتقاء حقوق زنان استفاده کنند.

به‌نظر می‌رسد منظور لکان از جملهٔ "زن وجود ندارد" را این‌گونه می‌توان فهم کرد که سوژه و شخصیت ثابتی به عنوان زن وجود ندارد. سوژهٔ زنانه، سوژه‌ای سیال است و همواره در حال شدن.

این سوژه هرگونه تعریف از پیش تعیین شده و ایستا نسبت به خود را پس می‌زند. به عبارتی دیگر، شخصیت زنانه، کنجکاوی، معما و تخیل بیش‌تری نسبت به شخصیت مردانه تولید می‌کند. این را می‌توان از حجم و نسبت آن با موضوعات متون تولید شدهٔ علمی نیز دریافت. بیش از پنجاه درصد متونی که در روان‌کاوی و روان‌شناسی تولید شده، مختص به شناخت شخصیت و نوع نگاه زنانه به جهان است و باقی موارد درباره مردان، جامعه و موضوعات دیگری است. خصوصاً در هنر و ادبیات، همواره یکی از کنجکاوی‌های نویسندگان و هنرمندان، فهم سوژه‌ای به نام زن بوده که معمولاً با شکست روبه‌رو شده‌است.

باشد. برای مثال از آن‌جا که حق اظهار نظر و بیان عقیده برای همهٔ افراد وجود دارد، ایجاد مانع در برابر آزادی بیان، امری ناموجه قلمداد گردیده و در برابر این، آزادی بیان امری موجه در نظر گرفته می‌شود.^{۲۰} تفسیرها و تحلیل‌های کلی هر فرد یا هر مکتبی از کلیت جهان یا از انسان، تعریف و تحقیق و برداشت او را از آزادی اجتماعی زن تحت تأثیر قرار می‌دهد. بنابراین زنان می‌توانند از آزادی اجتماعی بهره‌مند شوند و در فعالیت‌های حقوقی، سیاسی، فرهنگی، مدنی، اقتصادی بدون قید و بندها و محدودیت‌هایی که از ناحیهٔ افراد دیگر به علت جنسیت اعمال می‌شود، شرکت کنند. در نتیجه ضمن پذیرش فرهنگ و ارزش‌های دینی انتظار از دین عموماً و از فقه مخصوصاً، آن است که خود را با اقتضانات و تحولات دنیای مدرن هماهنگ سازد. از این رو ارائهٔ فقهی جدید که احکام زنان را بر اساس نگاه تشابه‌گرایانه، میان زن و مرد تنظیم کند مهم‌ترین راه‌حل مسائل زنان است. مصطفی ملکیان (۱۳۹۱) در مقاله‌ای در کتاب «مشتاقی و مهجوری» با ذکر مقدمه‌ای از سه دیدگاه به مسئلهٔ زنان می‌پردازد. وی معتقد است که قرائت بنیادگرایانه از دین بر ظاهر دین جمود می‌کند و به روح دین توجه چندانی ندارد.

۶

مردسالاری در پیروان ادیان و از جمله در میان مسلمانان، تا حد فراوانی به سبب آن است که بنیانگذاران ادیان در مقام تلقی از عالم واقع و چه در مقام ابلاغ تلقی‌شان از عالم واقع به مخاطبان خود، تحت تأثیر فرهنگ زمانهٔ خود بوده‌اند.

تفاوت‌های طبیعی میان زن و مرد وجود دارد ولی از این تفاوت‌های تکوینی نمی‌توان تفاوت‌های ارزشی را نتیجه گرفت.

محسن کدیور، (۱۳۹۳) در مقاله‌ای از کتاب «حق الناس» تحت عنوان (روشنفکری دینی و حقوق زنان)، به این موضوع می‌پردازد که امروزه مسئلهٔ حقوق زن و مرد و به خصوص حقوق زنان یکی از مهم‌ترین مسائل چالش برانگیز محسوب می‌شود و جوامع در حال گذار هم به‌نحوی با این مسئله مواجه هستند. به عقیدهٔ وی اگر بخواهیم در اندیشه اسلامی تعریفی از زن به خصوص با قرائت نواندیش ارائه دهیم، می‌گویم که زن همچون مرد، انسان است و جنسیت زن قرار نیست در حقوق انسانی او تأثیر بگذارد.

تفاوت‌های طبیعی میان زن و مرد وجود دارد ولی از این تفاوت‌های تکوینی نمی‌توان تفاوت‌های ارزشی را نتیجه گرفت.

محسن کدیور، (۱۳۹۳) در مقاله‌ای از کتاب «حق الناس» تحت عنوان (روشنفکری دینی و حقوق زنان)، به این موضوع می‌پردازد که امروزه مسئلهٔ حقوق زن و مرد و به خصوص حقوق زنان یکی از مهم‌ترین مسائل چالش برانگیز محسوب می‌شود و جوامع در حال گذار هم به‌نحوی با این مسئله مواجه هستند. به عقیدهٔ وی اگر بخواهیم در اندیشه اسلامی تعریفی از زن به خصوص با قرائت نواندیش ارائه دهیم، می‌گویم که زن همچون مرد، انسان است و جنسیت زن قرار نیست در حقوق انسانی او تأثیر بگذارد.

| |
|--|
| پانوش‌ت |
| |
| ۱ . نصری ،عبدالله، گفتمان مدرنیته،ص ۳۰. |
| ۲. علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، ج ۱، مادهٔ آزادی، ص ۷۷. |
| ۳. موریس کرنستون، تحلیل نوین از آزادی، ص ۴۴. |
| ۴. ترجمه محمدعلی موحد،۴۶ برلین ایزیا،چهارمقاله |
| ۵.مطهری، مرتضی یادداشتها، ج ۱، ص ۶۷. |
| ۶. نصرالله آقاجانی، اسلام و تجدد در مصر با رویکردی انتقادی به اندیشه حسن حنفی، ص ۴۷. |
| ۷ . بیات عبدالرسول و دیگران فرهنگ واژه ها قم موسسه اندیشه و فرهنگ دینی صفحه ۲۶. |
| ۸. روم، ۳۰. |
| ۹ . یقزو، ۱۵۶. |
| ۱۰ . رجوع شود به سید مجید سعیدی، درآمدی بر مبانی معرفت شناختی آزادی در اسلام و لیبرالیسم، ش ۴، ص ۳۴. |
| ۱۱ .سید مجید ظهیری، مدرنیته و روشنفکری و ادیان «مجموعه مقالات و گفتگوها»، ص ۹۶. |
| ۱۲ .نصرالله آقاجانی، اسلام و مدرنیته تجدد درمصربا رویکردی انتقادی به اندیشه حسن حنفی، ص ۴۷. |
| ۱۳ . محمد مجتهد شبستری، هرمنوتیک، کتاب و سنت، ص ۷۸-۷۹. |
| ۱۴ . منصور میراحمدی، آزادی در فلسفه سیاسی اسلام، ص ۱۱۸ تا ۱۲۰. |
| ۱۵ . ر.ک: محمدتقی جعفری، حکمت اصول سیاسی اسلام، ص ۳۸۴. |
| ۱۶ .میراحمدی،منصور ، آزادی در فصل سیاسی اسلام، ص ۱۱۳ تا ۱۲۴. |
| ۱۷ .همان ص ۱۲۸ |
| ۱۸ .میراحمدی، منصور ، آزادی در فلسفه سیاسی اسلام، ص ۱۳۱ |
| ۱۹ .میراحمدی، منصور ، آزادی در فلسفه سیاسی اسلام، ص ۱۴۳ |
| ۲۰ .همان،ص ۱۴۸ |
| منابع |
| ۱-آقاجانی نصرالله ، اسلام و تجدد در مصر با رویکردی انتقادی به اندیشه حسن حنفی، قم ،بوستان کتاب، ۱۳۹۲ |
| ۲-دهخدا علی اکبر ، لغت نامه دهخدا، ج ۱، مادهٔ آزادی، |
| ۳-بیات ،عبدالرسول و دیگران فرهنگ واژه ها ،قم موسسه اندیشه و فرهنگ دینی ،بی تا |
| ۴-سعیدی ،سید مجید ، درآمدی بر مبانی معرفت شناختی آزادی در اسلام و لیبرالیسم، ش ۴، |
| ۵-شبستری،محمد مجتهد ،هرمنوتیک، کتاب و سنت، بیجا،طرح نوبی تا |
| ۶-برلین ،آیزایا ، چهار مقاله درباره آزادی ،نشر خوارزمی ، ۱۳۹۲ |
| ۷-جعفری لنگرودی ،محمد جعفر ميسوط در ترمینولوژی حقوق ج ۱ |
| ۸-جعفری محمد تقی ، حکمت اصول سیاسی اسلام،تهران، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۷۲ |
| ۹-ظهیری سید مجید ، مدرنیته و روشنفکری و ادیان «مجموعه مقالات و گفتگوها»، |
| ۱۰-مطهری، مرتضی یادداشتها، تهران نشر صدرا ،۱۳۷۸، ج ۱، . |
| ۱۱-میراحمدی ،منصور ، آزادی در فلسفه سیاسی اسلام،قم،بوستان کتاب ۱۳۸۱ |
| ۱۲-میراحمدی، منصور و راضیه زارعی، مبانی فکری جریان های مذهبی معاصر و تأثیر آن در نحوه نگرش به مسائل زنان ، نشریه بانوان شیعه، پاییز و زمستان ۱۳۸۶ ، شماره ۱۳ و ۱۴ ، ص ۱۵ . |
| ۱۳-نصری ،عبدالله ، گفتمان مدرنیته، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷ |
| ۱۴-موریس کرنستون، تحلیل نوین از آزادی مترجم امیرجلال الدین اعلم موسسه انتشارات امیرکبیر سال ۱۳۸۷ |

ضرورت آزادی زنان!

هرگونه اقتدارگرایی با شرافت انسانی منافات دارد

مسئلهٔ آزادی یکی از مهم‌ترین مسائل است. این مسئله، محور بحث همهٔ اندیشه‌ها است، آزادی در ذات و گوهر وجودی انسان است.

۲-۳. ارزش داشتن آزادی

اعمال آزادی ارزش زیادی دارد. دلیل ارزش داشتن و یا فاقد ارزش بودن اعمال آزادی مبتنی بر حق طبیعی دانستن آزادی و نوع متعلق به اعمال آزادی است نه خود آزادی، آزادی بر چه چیزی اعمال می‌شود. چنان‌چه آزادی بر اعمال معقول و عقلانی اعمال شود، اعمال آزاد نیز موجه خواهد بود.^{۱۴}

آن‌چه که آزادی را موصوف به معقول یا نامعقول می‌سازد،

مربوط به بهره‌برداری از آزادی است، که اگر مطابق اصول و قوانین مفید انسانی باشد، آزادی معقول نامیده می‌شود و اگر به اصول و قوانین مفید انسانی نباشد نامعقول نامیده می‌شود.^{۱۵} بنابراین آزادی اجتماعی زن و فعالیت مدنی او در چارچوب عقل امری موجه و با ارزش است.

۳-۳. اصل بی‌طرفی

یکی از مبانی ذکر شده برای آزادی اصل بی‌طرفی است، در پاسخ به چرایی با ارزش بودن و ضرورت دفاع از اصل آزادی این‌گونه استدلال می‌شود، از آن‌جا که هیچ برداشتی از خیر و خوبی ذاتاً بر برداشت دیگر، برتری ندارد و از آن‌جا که هیچ‌کس، ذاتی بر دیگری برتری ندارد، باید در مورد اشخاص مختلف و برداشت‌های گوناگون از مفهوم خوبی و خیر بی‌طرف بوده، هیچ کدام را بر دیگری برتری ندهیم. بنابراین اصل، آزادی فردی موجه است به عبارت دیگر اصل بی‌طرفی مستلزم اصل آزادی، برابری افراد است.

در بحث آزادی اجتماعی زنان می‌توان گفت: هیچ فردی بر دیگری برتری ذاتی نداشته، داوری و قضاوت‌های هیچ‌کس بر دیگری برتری ندارد.^{۱۶}

۴. در ادامه به بررسی برخی از مبانی اخلاقی در ضرورت آزادی می‌پردازیم.

۴-۱. استقلال

استقلال یک مبنا برای آزادی انسان است که بر اساس آن، انسان مستقل است و استقلال نیاز به تحقق شرایطی دارد که یکی از آن‌ها آزادی است، آزادی از موانع و محدودیت‌ها، برای استقلال انسان ارزش دارد. پس انسان از سویی استقلال دارد و می‌تواند مستقل زندگی کند و از طرف دیگر استقلال، مستلزم آزاد بودن وی است. از این‌رو آزادی امری با ارزش است.

۶

دربارهٔ آزادی اجتماعی زنان نیز می‌توان این مبنا را مطرح کرد که زن به عنوان انسان، مستقل است و این استقلال عام بوده و ابعاد گوناگون زندگی او را در برمی‌گیرد و زندگی اجتماعی انسان نیازمند شرایطی است که یکی از آن‌ها آزادی اجتماعی است.

بدون آزادی اجتماعی، زندگی اجتماعی مستقل امکان‌پذیر نیست، زندگی اجتماعی مستقل با ارزش است. بنابراین آزادی اجتماعی زن نیز امری با ارزش خواهد بود و باید از آن دفاع کرد.

۴-۲. اصل سودمندی و اصالت فایده

آزادی منبع اساسی برای منفعت فردی و اجتماعی است و از آن‌جا که هر فردی خود بهتر از جامعه و حکومت در مورد خود آگاهی و قدرت قضاوت دارد. بنابراین آزاد بودن او در راستای منافع وی خواهد بود. از این‌رو هرچه دامنهٔ انتخاب وی زیادت‌تر باشد، بیش‌تر به خواسته‌هایش می‌رسد، علاوه بر این نفس عمل انتخاب کردن و تصمیم گرفتن به رشد شخصیت فرد کمک کرده و برخی از ویژگی‌های شخصیتی او از قبیل اعتماد به نفس، خودباوری و خودآگاهی را تقویت می‌کند. به گفتهٔ «میل » تنها منبع دائمی و موفق پیشرفت آزادی است.^{۱۷} این مبنا نسبت به سایر مبانی با آزادی اجتماعی زن ارتباط بیش‌تری برقرار می‌کند و بر اساس آن جامعه و حکومت موظف است، آزادی اجتماعی زن را مهیا کند. چرا که وجود این آزادی هم در راستای منافع فرد است و هم در راستای منافع جامعه. بنابراین آزادی ارزش دارد و چون در راستای منافع فردی و جامعه هستند و از آن باید دفاع کرد.

۴-۳. اصل حق بودن آزادی

آزادی حق انسان است و در این مورد نظرات مختلفی ارائه شده‌است. یکی از رایج‌ترین و مهم‌ترین آن‌ها «حق طبیعی بودن» حق آزادی است. بسیاری بر این باورند که آزادی حق طبیعی انسان است. هارت: «اگر هیچ اخلاقی وجود نداشته باشد، حداقل یک حق طبیعی وجود دارد که همانا حق برابری همهٔ انسان‌ها در آزاد بودن است».^{۱۸} و بر اساس حق بودن آزادی می‌توان ارزشمندی انسان را اثبات کرد.^{۱۹} زن به عنوان عضوی از افراد جامعه باید از این حق برخوردار اجتماعی او شد.

۶

کعبه معصومه قنبری

در ضرورت آزادی می‌توان گفت که حقیقت از طریق بحث آزاد تحقق پیدا می‌کند و در شرایطی که اندیشه‌ها با یک‌دیگر برخورد کنند و افراد بتوانند در فضای باز با یک‌دیگر به بحث و گفت‌وگو بپردازند، حقیقت کشف خواهد شد، پس کشف حقیقت با آزادی در ارتباط است. در یک فضای باز و آزاد است که علم و دانش رشد پیدا می‌کند و اگر علم و دانش رشد پیدا کنند، خلاقیت و ابتکار آدمی هم شکوفا می‌شود، خلاقیت و ابتکار نیاز به دلایل و زمینه‌ها و عواملی دارد که یکی از آن‌ها آزادی است. در فضایی که انسان‌ها به طور آزاد به کار و فعالیت بپردازند و کسی مانع آن‌ها نشود، شرافت انسانی معنا پیدا می‌کند. در یک محیط استبدادی، آزادی انسان‌ها از او سلب می‌شود. افراد احساس حقارت می‌کنند و در جامعه‌ای که آزادی‌های سیاسی و اجتماعی وجود ندارد انسان‌ها آسیب پذیر می‌شوند. در یک محیط آزاد انسان احساس امنیت و شخصیت می‌کند و هرگونه اقتدارگرایی با شرافت انسانی منافات دارد.^۱ برای بیان واضح‌تر، آزادی ابتدا به مفهوم‌شناسی آن و سپس ضرورت آن از منظر اخلاقی می‌پردازیم.

۱-۱. آزادی

آزادی در لغت به معنای رهایی، خلاصی، قدرت عمل، انتخاب، ظرف بندگی و اسارت است و در لغت نامه دهخدا آمده است. آزادی: تحقق، حریت، اختیار، ظرف بندگی و عبودیت و اسارت و اجبار، قدرت عمل و ترک عمل، ترک عمل، قدرت انتخاب، رهایی و خلاص است.^۲

در معنای دیگر آزادی آمده است:

«آزادی فارغ از اسارت دیگران، رها، نامحدود، خلاص یافته از قیود یا وظایف بی‌مانع، نامقید در عمل، مجاز به مستقل بودن»^۳

۲-۱. آزادی در اصطلاح

تعاریف فراوانی برای آزادی ذکر شده‌است از جمله: آیزایا برلین، دویست تعریف در کتاب خودش مطرح کرده است و در تعریف آزادی می‌گویند« من آزادی را عبارت از فقدان موانع در راه تحقق آرزوهای انسان دانسته‌ام»^۴

۳-۱. انواع آزادی: برای آزادی دو نوع ذکر کرده‌اند.

۱-۳-۱. آزادی فردی

آزادی فردی، حقوقی است که در قانون برای انسان‌ها مقرر است تا بتوانند قدرت خلاّقهٔ خود را صورت بخشند و به حیات شرافت‌مندانه ادامه دهند و ارزش انسانی آن‌ها صیانت شود. «محمد جعفر جعفری لنگرودی ج ۱ ص ۳۳ » آزادی فردی از حیث انسانیت و فردیت اوست و آن‌ها عبارتند از: حق زندگی، امنیت شخصی، آزادی رفت و آمد، آزادی و مصونیت مسکن، حق دفاع و اجرای عدالت، آزادی مالکیت، آزادی شغل، آزادی عقیده و آزادی مذهب و دین.

۱-۳-۲. آزادی اجتماعی

آزادی در مباحث حقوقی همان «آزادی اجتماعی» است، این دسته از آزادی‌ها به اعتبار وابستگی‌های اجتماعی و عضویت در اجتماع داراست.

آقای مطهری در تعریف آزادی اجتماعی می‌گوید:«از ناحیهٔ سایر افراد اجتماع آزادی داشته باشد، دیگران مانعی در راه رشد و تکامل او نباشند، او را محبوس نکنند، به حالت یک زندانی در نیاورند که جلوی فعالیت‌اش گرفته شود، دیگران او را استثمار نکنند، استخدام نکنند، استبداد نکنند. یعنی تمام قوای فکری و جسمی او را در جهت منافع خودشان به کار نگیرند، این را می‌گویند آزادی اجتماعی»^۵

۶

مصادیق آزادی اجتماعی، آزادی بیان و قلم، مطبوعات، آزادی در نوع حاکمیت، آزادی احزاب، انتخاب حاکم، تشکل‌های سیاسی، مذهب، دین، تولید، توزیع و گرفتن کار، انتخاب کار و شغل، حق تأمین اجتماعی، حق مالکیت شخصی، آزادی کسب و کار…، حقوق مدنی و اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، حقوق مدنی و سیاسی است.

برخی از این آزادی‌ها جنبهٔ فرهنگی، مدنی و اقتصادی دارد و از همهٔ این‌ها تعبیر به آزادی اجتماعی می‌شود.

۲- مبانی انسان شناختی لیبرالیستی

در فضای فکری تجددگرایی یا مدرنیته، انسان‌شناسی دچار دگرگونی شدیدی شده است. در تعریف جدید، انسان تبدیل به سوژه و فاعل شناسا و خلق‌کننده می‌شود؛ یعنی انسان در دو زمینه آگاهی و عمل اجتماعی موضوع اصلی و مستقل است و فقط به ذهن خود اتکا می‌کند.^۶

۲-۱. وجود گرایی

از دیگر مبانی انسان شناختی وجودگرایی است. آگزیستانسیالیست‌ها معتقدند که آرمان و ارزشی که به انسان جهت خاصی را نشان دهد وجود ندارد. ارزش و معنا مخلوق خود انسان است و انسان هر عملی را که در اندیشهٔ خود ارزش می‌داند، می‌تواند به عنوان وظیفه و مسئولیت برگزیند^۷ ارتباط این وجود گرایی با مسئلهٔ آزادی زن، آن است که انسان را از هر قیدوبند، هدف گرایی، آرمانخواهی و مقید بودن به رفتارها و فعالیت‌های مبتنی بر کمال (همان کمالی که بر اساس هدف‌مندی جهان) رها

از بامیان تا کابل، از کابل تا فرانسه غم دارم!

خوب می‌فهمم که چرا با شنیدن نام طالبان، ترس به جان‌اش می‌افتد و واکنش غم‌انگیزی نشان می‌دهد. او در این اواخر نگران بازگشت طالبان بود. آرزو می‌کرد که دیگر شاهد آمدن طالبان نباشد و خبرهای تصرف ولسوالی‌های افغانستان توسط طالبان به وخیم شدن اوضاع مادرم افزوده بود

را شاهد بودم از ترس این که مبادا دختران جوان‌شان را طالبان ببرند یا مورد خشونت و تجاوز جنسی قرار بدهند، آن‌ها را تنها با یک بسترخواب برای چندین روز به کوه‌ها فرستاده بودند. کنترل فضا و روحیه عمومی زمانی از کنترل خارج می‌شود که دو ولسوالی سیغان و کهمرد ولایت بامیان در تاریخ ۲۱ و ۳۱ جولای، بدون هیچ‌گونه درگیری نظامی فقط، با بالا شدن بیرق طالبان و «عقب‌نشینی تاکتیکی» به دست طالبان سقوط می‌کند. اما، بر خلاف سایر ولایات، بامیان در اثر تلاش و ایستادگی‌های سربازان امنیتی- دفاعی و نیروهای خیزش مردمی، تغییر در رهبری اداره محلی بامیان، انسجام افشار و اقوام مختلف در بامیان، حمایت مردم به شمول زنان و مردان از سربازان و ایستادگی عمومی علیه طالبان، ولسوالی‌های بامیان خیلی زود از چنگ تروریستان طالب آزاد شد و روال زندگی مردم به حالت عادی برگشت. مردم بامیان این پیروزی‌شان را با خوش‌حالی جشن گرفتند و تعهد کردند که باز دیگر به صورت جدی و محکم‌تر در برابر حملات احتمالی طالبان بایستند. مهم‌تر از همه، ما زنان بامیان هم در این پیروزی خودمان را شریک می‌دانیم. زیرا در آن روزها که مردم بامیان وضعیت سختی را تجربه می‌کردند. من و شوهرم به اتفاق سه مرد از نزدیکان‌مان پس از آن که یک شب با وجود شرایط بد امنیتی، برای بررسی وضعیت سربازان و تقویت مورال نیروهای امنیتی و مردم، به یکی از سنگرهای جنگی رفتیم. فردای آن‌روز با هم کاری همسایه‌های خود اقدام به جمع‌آوری کمک‌های مردمی کردیم و توانستیم مقداری کمک مانند پتو، لباس‌های گرم و سایر موارد ضروری برای سربازان جمع‌آوری کنیم. در این چند روز با هم کاری زنان قریه برای سربازان غذا می‌پختیم، زن و مرد به سنگرها می‌بردیم تا از نیروهای امنیتی و دفاعی اعلان حمایت کرده و مورال این سربازان و روحیه عمومی را تقویت کنیم و از سوی دیگر مردم را تشویق به ایستادگی سراسری علیه طالبان کنیم. این اقدام ما خیلی زود در میان مردم و رسانه‌ها انعکاس پیدا کرد و مورد استقبال قرار گرفت. اقدام بسیار مفید و مؤثر برای بامیان به‌شمار می‌رفت. حضور زنان حداقل در عقب جبهه جنگ دل‌گرم‌کننده بود. بامیان آرام شده‌است و من از سر خوش‌باوری و از خوش‌حالی در پوست خود نمی‌گنجم. حالا کمی خیال‌ام جمع است و با گذشت یک هفته برای انجام امور شخصی و اداری‌ام به کابل می‌روم.

از کابل تا فرانسه:

اکنون ۵۲ جولای است. من به اتفاق دوستم زهرا، بعد از فعالیت‌هایی که در بامیان بر ضد طالبان داشتیم اکنون با صد ترس و لرز، نفس‌های‌مان را در سینه حبس کرده‌ایم و قرار است از ولسوالی جلیز (ولایت میدان‌وردک) که به دره مرگ مشهور است بگذریم. جاده‌هایی که همیشه در ۰۲ سال گذشته با خون مردم مناطق مرکزی (هزاره‌ها) سرخ بوده‌است. در این شاه‌راه طالبان، جان بی‌شمار جوانان بی‌گناه از جمله هم‌زمان ما، مدافعان حقوق بشر را گرفته‌است و به وحشتناک‌ترین شکل ممکن یا سر بریده‌اند و یا تیرباران کرده‌اند. با گذشت چند ساعت اکنون سلامت به کابل رسیده‌ایم. در خانه نجیبه نوری، نزدیک‌ترین دوستم که در یکی از رسانه‌های معتبر خبرنگار است، اقامت داریم. احساس می‌کنم بعد از مرگ مادرم و روزهای سخت بامیان، حالا می‌توانم در کنار او نفسی تازه کنم. من در کنار هشت سال فعالیت‌های مدنی و خبرنگاری‌ام که در بامیان داشتم، طی دو سال اخیر در یکی از پروژه‌های (DIASU) کارمند بوده‌ام که بعد از گذشت چند روز برای تمدید قرارداد کاری‌ام با امید به آینده، به دفتر مرکزی‌مان در کابل می‌روم. اما، این‌بار حال و هوای پایتخت فرق کرده‌است. جوانان و دوستان‌ام در کابل همه نسبت به آینده گیج و ناامیدند و نگران بازگشت طالبان هستند. اکثراً تلاش می‌کنند راهی برای خارج شدن از افغانستان پیدا کنند. از جمله، در این ماه چند تن از دوستان و آشنایان‌ام برای همیشه افغانستان را ترک کردند و عده‌ای هم قرار است به زودی خارج شوند. این امر بیش‌تر از پیش من را ناامید و نگران می‌کند.

۱

اما، عده‌ای دیگر هم تا هنوز به مقاومت و روزهای بهتر امیدوار هستند. کابل خسته و غمگین هم‌چنان زیبا و پر شور به‌نظر می‌رسد. من هنوز احساس می‌کنم "پل‌سرخ مرکز جهان است".

آن‌چه که این روزها محور بحث جوانان را تشکیل می‌دهد این است؛ «افغانستان را ترک می‌کنی یا می‌مانی؟» من تا این‌دم نتوانستم تصمیم قاطع بگیرم و میان رفتن و ماندن دو دل هستم. چون از دنیای مهاجرت و آوارگی متنفرم و احساس می‌کنم دوری از وطن سخت و وحشتناک است. وضعیت افغانستان روزبه‌روز بدتر شده‌است و به لبه پرت‌گاه نزدیک می‌شود. اکنون روند معامله و تسلیم‌دهی ولسوالی‌ها و ولایات به دست طالبان شدت گرفته‌است. در همین زمان یکی از دوستان‌ام پیشنهاد می‌کند تا نامم را در لیست افراد در معرض خطر برای خروج از افغانستان درج کند. من در آغاز از او فرصتی برای فکر کردن و تصمیم‌گیری می‌خواهم این‌که



خواهند کرد و طالبان موفق به تصرف بامیان نخواهند شد. اما، بعد از به بن‌بست رسیدن مذاکرات صلح در دوحه و آغاز خروج نیروهای خارجی از افغانستان به روند معامله و تسلیم‌دهی‌های ولسوالی‌ها تحت عنوان «عقب‌نشینی تاکتیکی» به طالبان که فکر می‌کنم بیشتر نگران می‌شوم، به همین دلیل من هم مثل بیشتر مردم اعتماد را نسبت به حکومت مرکزی از دست داده‌ام. علاوه بر این، به فکر و بی‌توجهی دولت مرکزی در ۰۲ سال پسین نسبت به ولایات مرکزی، شرایط و امکانات نظامی بامیان فکر می‌کنم. بعد شک می‌کنم که بامیان بتواند به خوبی مقاومت کند. به‌رحال، اکنون بعد از ۰۲ دقیقه‌ای به خانه رسیده‌ام. به محض داخل شدن به خانه به اداره ولسوالی شبر تماس می‌گیرم و می‌پرسم که اوضاع از چه قرار است؟ آیا سقوط ولسوالی‌های هم‌جوار بامیان واقعیت دارد؟ (ولسوالی شبر یکی از دروازه‌های ورودی بامیان به شمار می‌آید) ولسوال می‌گوید: نه واقعیت ندارد و شایعه است. اطمینان می‌دهد که مورال و امکانات سربازان برای دفاع از بامیان قوی است. نگران نباشید و تلاش کنید مانع پخش شایعات شوید تا مردم آسیب نبینند. اندکی خیال‌م جمع می‌شود. به زن برادرم تماس می‌گیرم و خاطرمی‌دهم. اما، این خوش‌خیالی خیلی دوام نمی‌آورد و بعد از مدتی کم، ولسوالی‌های شیخ‌علی و سرخ‌پارسای ولایت پروان و یکی از پوسته‌های امنیتی ولسوالی شبر در بامیان سقوط کرد. این امر باعث ترس و وحشت فراوان در میان مردم شد و زمینه‌ساز کوچ‌کشی‌های دسته جمعی در ولایت بامیان گردید. مردم سردرگم و بی‌قرارند. این کوچ‌کشی‌ها از مرکز به ولسوالی‌ها و یا از قریه‌ای به قریه دیگر صورت می‌گیرد و شماری هم به بیرون از بامیان پناه می‌برند. بازار تبلیغات و پخش شایعه از سوی دشمن گرم است و حکومت محلی نیز توانایی کنترل و حفظ روحیه مردم را از دست داده‌است.

۲

ما فعالان اجتماعی هم تلاش می‌کنیم در فضای مجازی و فضای حقیقی، مردم را به آرامش دعوت کنیم اما زیاد کارساز نیست. در بامیان وحشت عظیم در میان مردم خلق شده، با وجود این‌که نیروهای امنیتی و خیزش‌های مردمی در تلاش تقویت جبهات جنگی و محکم کردن کمربندهای امنیتی هستند.

اما، مردم هم‌چنان در حال ترک کردن خانه‌های‌شان می‌باشند و بیش‌تر از پیش دست به کوچ‌کشی و فرار می‌زنند. طوری که در عرض چند روز بامیان پر سر و صدا و با شکوه گویا تبدیل به شهر ارواح می‌شود. عده‌ای از خانواده‌ها حتی بدون هیچ‌گونه امکانات لازم به کوه‌های دور دست و سرد بامیان پناه می‌برند که این باعث تلف شدن چندین کودک نیز می‌شود. خانواده‌هایی

مضطرب شده‌ام، این اولین‌بار است که در مورد امکان سقوط بامیان به دست طالبان می‌شنوم، به یک‌باره ذهن‌ام قفل می‌کند و تصور این‌که طالبان بامیان را بگیرد برابم سخت و باورنکردنی است. تلاش می‌کنم خواهرم را دل‌داری بدهم و به او می‌گویم همه‌اش شایعه است. مهم‌ترین‌که طالبان هرگز بامیان را تصرف نمی‌توانند، پس نگران نباش. بعد، به شوهرم رضا که در خانه خودمان در قریه دیگری به‌نام زرگران است تماس می‌گیرم و ماجرا را قصه می‌کنم و می‌پرسم آیا آن‌جا کدام خبری است؟ می‌گوید: آری این‌جا هم شایعاتی پخش شده‌است و مردم وحشت‌زده‌اند. تماس را قطع می‌کنم و عاجل وسائلم را جمع کرده با دخترم به سمت خانه خودمان حرکت می‌کنم. در مسیر راه پنجره موتور را پایین می‌کشم. بقایا و رواق‌های خالی بودا را تماشا می‌کنم.

۳

پیکره‌های منفجر شده بودا برای من یادآور یکی از جنایت‌های نابخشودنی طالبان است. (طالبان این ارزش فرهنگی، بشری را در سال ۱۵۰۲ منفجر کردند). متأسفانه خبر بازگشت این جنایت‌کاران زمزمه می‌شود، تا رسیدن به خانه تلاش دارم تا به خودم تلقین کنم. طالبان هرگز موفق به تصرف بامیان نخواهند شد.

زیرا این گروه هیچ گونه جای پایی در بامیان نداشتند و ندارند. مردم بامیان همیشه یک زندگی مسالمت‌آمیز و متمدن داشته‌اند، صلح‌دوست و در ستیز با افکار و عمل‌کردهای طالبانی بوده‌اند. این گروه تروریستی طی این بیست‌سال با وجود این‌که هرزگامی به نوارهای مرزی بامیان حمله می‌کردند و باعث کشته‌شدن شماری از نیروهای امنیتی می‌شدند اما؛ هیچ‌گاهی موفق نشدند در میان مردم بامیان جایی برای خودشان باز کنند. در بامیان هیچ‌گونه زمینه و بستری برای طالبان و اندیشه‌های طالبانی وجود نداشته است. بامیان شهری پر آوازه و خوش‌نام است. لقب اولین پایتخت فرهنگی سارک و عضویت به عنوان یکی از شهرهای خلاق جهان را به خود اختصاص داده‌است. بامیان شهر اولین‌ها برای زنان است. اولین والی زن، اولین رئیس شورای ولایتی، اولین رئیس دانشگاه و... در دامن بامیان رشد کرده‌اند. این‌جا نسبت به سایر ولایات افغانستان آزادی‌های نسبی فردی و اجتماعی برای زنان تأمین است. یک‌بار پس از ۰۲ سال، در سال ۹۹۲۱ طالبان موفق می‌شوند با دو انفجار، فاجعه‌ای را در مرکز بامیان خلق کنند که باعث کشته و زخمی شدن بیش از ۰۶ انسان گردید. فاجعه‌ای که دامن‌گیر بی‌غرض‌ترین و غریب‌ترین افشار جامعه مانند کراچی‌وان‌ها، دکان‌داران و جوالی‌ها شد. با خودم می‌گویم؛ مردم بامیان مانند گذشته حتماً در مقابل طالبان ایستادگی

۴

اواخر ماه جون ۱۲۰۲ است، من این روزها کنار بستر بیماری مادرم همراه با سایر اعضای خانواده مصروف پرستاری از مادرمان هستم. آغاز مریضی مادرم به یک سگته خفیف در سال ۸۱۰۲ برمی‌گردد. زمانی که او و برادرزاده‌ام بعد از یک سفر زیارتی درحال بازگشت از ایران به افغانستان بودند؛ در ولایت غزنی در مسیر راه، موترشان توسط «تروریستان طالب» برای ساعاتی متوقف و تلاشی می‌شود. مادرم در آن‌جا وحشت‌زده و شوکه می‌شود و در اولین روزی که به بامیان می‌رسد یک سگته مغزی خفیف را پشت سر می‌گذارد. بعد از آن درمان قطعی مادرم سخت و ناممکن به نظر می‌رسد و اغلب در بستر بیماری است. حالا نیز بیمار و حال‌اش خیلی بد است. چشمان‌اش را به سختی و ندرتاً باز می‌کند. از سویی، در این روزها دامنه سقوط، تسلیم‌دهی ولسوالی‌ها به دست گروه تروریستی طالبان گسترده شده‌است، ترس و وحشت مردم هم افزایش یافته. هرکسی که به عبادت‌مادرم می‌آید خبری از سقوط یک ولسوالی را با خودش می‌آورد که در این میان، مادرم در اوج درد و دست‌وپا زدن با مرگ و زندگی هرباری که نام طالبان را می‌شنود چشمان‌اش را کلان‌کلان باز می‌کند و حال‌اش بدتر می‌شود. من وحشت و نگرانی که در دل مادرم است را حس می‌کنم. زیرا مادرم همیشه دوران اول حکومت طالبان را به عنوان بدترین و وحشت‌ناک‌ترین دوره زندگی‌اش یاد می‌کرد. او در آن دوران جنایات و انسان‌کشی طالبان را در مقابل چشمان‌اش دیده بود. به گفته مادرم در آن دوران، طالبان برادر کوچک‌اش (مامامیم) را زخمی و برای مدتی اسیر می‌کنند، مادرکلان‌ام به همین دلیل سگته کرده و از دنیا می‌رود. مادرم رنجی را که در آن دوره سپاه کشیده، غم‌انگیز و دردناک می‌داند. او و سایر اعضای خانواده‌ام برای فرار از دست طالبان، کوه‌ها و دشت‌ها را با پای پیاده و فرزندان قد و نیم‌قد در بغل، منزل زده بودند. (من آن زمان حدود یک‌سال سن داشتم) مادرم طعم تلخ مهاجرت در پاکستان و سپس ایران را چشیده بود.

۵

خوب می‌فهمم که چرا با شنیدن نام طالبان، ترس به جان‌اش می‌افتد و واکنش غم‌انگیزی نشان می‌دهد. او در این اواخر نگران بازگشت طالبان بود. آرزو می‌کرد که دیگر شاهد آمدن طالبان نباشد و خبرهای تصرف ولسوالی‌های افغانستان توسط طالبان به وخیم شدن اوضاع مادرم افزوده بود.

مادرم بر این باور است که اگر طالبان بیاید، او به علت پیری و مشکلات قلبی، مثل دوره قبل توانایی فرار را نخواهد داشت. روحیه‌اش را برای مبارزه با مریضی و امید به زندگی کاملاً از دست داده‌است. اما، ما تلاش می‌کنیم روحیه مادر را تقویت کنیم و از سویی کسانی‌که به عبادت‌اش می‌آیند، خواهش می‌کردیم که در نزد مادرم، نامی از طالبان نبرند و خبرهای بد نیاورند. بدبختانه در ۵۲ ماه جون، مادرم را که مهم‌ترین و عزیزترین فرد و اصلی‌ترین تکیه‌گاه عاطفی در زندگی‌ام بوده‌است، از دست دادم و او همان‌طور که آرزو داشت شاهد تسلط طالبان در افغانستان نماند. من اما، هرچند که مرگ مادرم بر اثر مریضی‌اش بوده؛ بیش‌تر از هر زمان دیگر، با شنیدن نام طالبان درون‌ام پر از خشم و کینه می‌شود. فقدان ابدی مادرم برای من یک درد کمرشکن و استخوان‌سوز به حساب می‌آید.

تقریباً یک هفته یا ده روزی از مرگ این عزیز می‌گذرد. چاشت همین روز از سر مقبره‌اش برگشتم و حال‌ام خیلی بد است. در خانه و در بستر خواب همیشگی‌اش استراحت می‌کردم. نزدیک شام، ناگهان با سرو صدا، گریه و ناله چند زن در پیش روی خانه بیدار می‌شوم. نگران شده و بیرون می‌روم تا بفهمم گپ از چه قرار است. در بیرون چشمم به چند زن همسایه، خاله، خواهر، برادر و زن برادرم می‌خورد. پرسیدم چه گپ شده؟ بلقبس خواهر بزرگ‌ترم که در همسایگی خانه پدری‌ام زندگی می‌کند؛ همین‌طور که دستان‌اش را به هم فشار می‌دهد می‌گوید: خبر رسیده که ولسوالی‌های سرخ پارسا و شیخ‌علی به دست طالبان سقوط کرده‌است (این دو ولسوالی در ولایت پروان و در همسایگی ولسوالی شبر ولایت بامیان قرار دارد) و پس از آن طالبان به زودی به طرف بامیان خواهند آمد. به همین دلیل دوتا از همسایه‌های نزدیک‌مان، کوچ‌شان را بار زدند و از ترس طالبان نمی‌دانم به کجا فرار کردند. سایر مردم هم در تلاش فرار هستند. رنگ از صورت خواهرم پریده و با خودش تکرار می‌کند که اگر طالبان به بامیان برسند من یک زن بیوه با یتیم‌هایم کجا شوم؟ کجا را دارم که بروم؟ زنان دیگر هم بی‌تاب و وحشت‌زده شده‌اند، برادرم هم در گوشه‌ای دیگر حیران مانده‌است، گوش‌اش را گرفته و تلاش می‌کند برای معلومات گرفتن با کسی تماس بگیرد. من هم نگران و

می‌شویم تا با هم کاری سربازان فرانسوی وارد میدان هوایی شویم. همه نفس راحت می‌کشیم و عده‌ای هم آشک می‌ریزیم. از این‌که شانس آوردیم و از میان تمام فیرها، لتو کوب‌ها و آن جمعیت چندهزار نفری زنده بیرون شدیم. در همین روز؛ ساعاتی قبل از وارد شدن به میدان هوایی، هلن در میان هجوم جمعیت نفس‌اش برای ثانیه‌هایی بند می‌آید و رنگ‌اش کاملاً سبز می‌شود. این یکی از دردناک‌ترین صحنه‌ها برای من است. بعد از این‌که چک کردن اسنادمان تمام می‌شود. به یاد تمام چیزهایی که از دست داده‌ام می‌افتم. خانواده، عزیزان، تعلقات عاطفی و احساسی، تلاش‌ها، امید، آرزوها و وطن.

با دوستان و اعضای خانواده‌ام تماس می‌گیرم و جز جمله‌ای «خداحافظ! امیدوارم همه‌چیزخوب شود و در زندگی‌ام دوباره فرصت دیدار شما را پیدا کنم» هیچ چیزی در ذهن‌ام نمی‌آید، گریه می‌کنم و توان صحبت کردن ندارم. بعد از این‌که صحبت‌هایم با خانواده تمام می‌شود از حال می‌روم. داکتران من را به بخش تداوی و مراقبت‌های صحنی انتقال می‌دهند و چند ساعت طول می‌کشد تا به حال بیایم. وقتی بیدار می‌شوم و به بیرون می‌روم، همه آمادگی برای سوار شدن به هواپیما را می‌گیرند. ساعت ۳ بعد از ظهر سوار هواپیمای نظامی می‌شویم و به مقصد ابوظبی و بعد فرانسه پرواز می‌کنیم. تاریخ ۳۲ آگوست به پاریس می‌رسیم. من مایل‌ها از افغانستان دور شده‌ام، اما ذهن و روح‌ام را در وطن جا گذاشته‌ام و احساس می‌کنم فقط تن‌لاش‌های را با خود به فرانسه آوردم.

اکنون ۶ که من تسلط نظامی طالبان در افغانستان می‌گذرد. دیگر این‌جا خبری از طالبان تروریست، قتل، کشتار، بمب و انتحاری و خشونت‌های‌شان نیست. اما، طالبان به کابوسی تلخ برای هر انسان افغانستانی مبدل شده‌است که از آن خلاصی ندارند. نمی‌توانم بی‌خیال آن‌چه در افغانستان می‌گذرد، باشم. انسانی‌اواره در هیچ مکانی جای ندارد. نه در وطن خویش و نه در جای دیگری. احساس می‌کنم در هوا و در زمان معلق مانده‌ام. در این شش ماه گذشته من مشکلات آوارگی، افسردگی و فشارهای روحی، روانی بسیار سختی را تحمل کردم و می‌کنم. اما، تنها چیزی که می‌تواند خوش‌حالم کند، آیندهٔ دخترم هلن است. خوش‌حالم که می‌آیدآش را نجات داده‌ام. ما چندین نسل است که مهاجریم، اما خوش‌حال‌ام رنجی را که مادر بزرگام، مادرم و من به‌خاطر طالبان کشیده‌ایم، او نمی‌کشد.

در هر صورت چه در افغانستان باشم یا نباشم؛ بیش‌تر از پیش برخورد واجب می‌دانم تا درد و رنج انسان‌های افغانستانی و فجایع و تباہی بی‌شماری که طالبان در طول تاریخ به ما تحمیل کرده‌است را فراموش نکنم و نگذارم فراموش شود.

افراد حاضر در پشت دروازهٔ سفارت نمی توانستند وارد شوند. بعد چند ساعت و آرام تر شدن اوضاع، عده‌ای شروع به سر و صدا کردند تا بتوانند وارد سفارت شوند. این امر باعث شد تا افراد گروه طالبان که در اطراف سفارت حضور داشتند دقیقاً به سمت ما بیایند. وقتی دو تن از طالبان تفنگ به دست در میان افراد منتظر در پشت دروازهٔ سفارت حضور یافتند، وحشت‌زده شده‌ام. هلن را محکم در بغل‌ام فشار می‌دهم. تعدادی از دختران از ترس و وحشت این‌که اتفاقی رخ دهد کاملاً از حال می‌روند. طالبان دروازهٔ سفارت را محکم می‌کوبند و صدا می‌کنند که چرا این افراد را این‌جا منتظر گذاشته‌اید. هر چه زودتر این‌ها را به داخل سفارت ببرید وگرنه هر اتفاقی برای‌شان افتاد شما مسئولید. دقیقاً بعد از ۰۲ دقیقه، بخش امنیتی سفارت دروازه را به روی افراد منتظر باز می‌کند و همه شتاب‌زده داخل می‌شویم.

وقتی وارد سفارت می‌شویم از ظاهر اوضاع پیدا است که برای حدود ۰۰۳ نفر هیچ آمادگی ندارند. همهٔمان شروع کردیم به تمیز کردن محیط و یافتن جایی برای استراحت. بنا به شرایط غیر منتظره پس از ۱ ساعت غذاهای بسته‌بندی شده که مربوط کارمندان سفارت بود را برای‌مان آوردند. فضا برای من غیر قابل تصور است. از یک‌سو دولت به صورت مطلق به دست گروه طالبان افتاده‌است و از سوی دیگر ما هیچ راهی برای برقراری ارتباط با بیرون نداریم. قرار بر این است که به همراه تمامی کارکنان سفارت به میدان هوایی منتقل شویم. اما چنین نمی‌شود و تمامی کارمندان و حتی سربازان سفارت، شبانه به همراه حدود دوصد نفر دیگر به میدان هوایی می‌روند. همهٔ ما بی‌سروشت و بدون اطلاع از این‌که چه خواهد شد پنج روز را در سفارت سپری کردیم. در روز پنجم، تصمیم بر این شده‌است تا همه از سفارت خارج شویم و شخصاً به سمت میدان هوایی برویم. دقیقاً همان‌جایی که دردآورترین خبرهای جهان را به خود اختصاص داده‌است. درد آورترین تصاویر را. همان جایی که چندین انسان به صورت آزاد از هواپیماهای غول پیکر جنگی سقوط کرده بودند و جسد تکه، پاره شده‌شان در بین چند میلیون انسان دیگر در اطراف میدان هوایی بر زمین نقش بسته است.

همهٔمان از سفارت خارج می‌شویم و گروه‌گروه به طرف میدان هوایی با پای پیاده می‌رویم. قرار است از بین هزاران انسان عبور کنیم تا شاید بتوانیم مثل سایر انسان‌های دیگر برای نجات جان‌مان شانس خود را امتحان کنیم. در نزدیکی میدان‌هوایی که می‌رسیم ناگهان گروهی از طالبان به جمع ما حمله‌ور می‌شوند و شروع به لت و کوب و فیرهای هوایی می‌کنند. همه جیغ و داد می‌کشیم و چار طرف فرار می‌کنیم. چندتا از دختران هم بی‌هوش می‌شوند. طالبان توانستند جمع ما را پراکنده کنند. در این روز اوج ناامیدی را در چهرهٔ دوستان‌ام می‌بینم. همهٔمان به خانه‌های خود، دوستان و اقارب‌مان پناه می‌بریم. شب در هماهنگی با سفارت، تصمیم بر این شد تا به صورت منظم با اتوبوس‌هایی به میدان هوایی برویم. همین شد و فردا صبح زود به صورت دسته جمعی با ۶ اتوبوس به سمت میدان حرکت می‌کنیم. پس از ساعت‌ها انتظار و ماندن زیر فیرهای وحشیانه و مکرر، در پیش یکی از دروازه‌های میدان هوایی، جوابی مبنی بر این‌که همه به صورت پیاده به دروازهٔ شمالی برویم را دریافت می‌کنیم. متأسفانه در میانهٔ راه، افراد گروه طالبان مانع رفتن‌مان به میدان هوایی می‌شوند و باری دیگر با فیرهای هوایی و لت و کوب کردن‌مان امید را از ما گرفتند. در این میان نجیبه و خیلی از دوستان نزدیک من از کابل رفته‌اند. ما در تلاش پیدا کردن جایی امن برای اقامت می‌گردیم. من، رضا و هلن سرگردان از یک خانه به خانهٔ دیگر پناه می‌بریم. در این مدت چندبار شب‌هنگام هم به میدان می‌رویم اما جز زجر و سرگردانی نتیجه‌ای نمی‌گیریم. تا این‌که دوباره در تاریخ ۲۲ آگوست برای آخرین‌بار شانس‌مان را امتحان می‌کنیم. صبح زود با سایر اعضای گروه با تلاش و سختی‌های فراموش نشدنی از میان جمعیت چندهزارنفری، خودمان را به دروازهٔ جنوبی «کمپ باران» می‌رسانیم. بعد از سه ساعت انتظار بالاخره موفق

دادن‌ها و جان‌فشانی‌های مردم افغانستان یک‌شبه نابود شد.

روزی که بدبختی و سیه‌روزی دیگری برای انسان افغانستانی رقم خورد. روزی که دولت جمهوری افغانستان جای‌اش را به یک گروه تروریستی می‌دهد. خبر می‌رسد که اشرف غنی رئیس جمهور کشور از افغانستان فرار کرد و طالبان به دروازه‌های کابل رسیده‌اند. شوکه شده‌ایم و درد عظیمی روی قلب‌مان سنگینی می‌کند. این درد به آسانی هضم شدنی نیست. هم‌اکنون احساس می‌کنم به اندازهٔ یک مشت هم در این جهان جایی برای من نیست. به‌سوی دخترم که نگاه می‌کنم بیش‌تر دلم به لرزه می‌آید و آرزو می‌کنم ای کاش ما در جای دیگری از این دنیا و یا در یک زمان دیگری به دنیا می‌آمدیم. در این میان به‌دنبال جایی برای ماندن می‌گردیم چون نجیبه قرار است فرانسه برود. از سویی احساس می‌کنم هر لحظه ممکن‌است طالبان سر برسند و ما را از دم، سلاخی کنند. طبق همان قصه‌هایی که مادرم از طالبان می‌کرد و آن جنایاتی که خودمان از سوی طالبان در ۰۲ سال اخیر تجربه کردیم. ساعت حدود سه بعد از ظهر است. گوش‌ام را بر می‌دارم که چشم‌ام به مسیج صوتی کبرا می‌خورد. عاجل پخش‌اش می‌کنم. اما، با شنیدن پیام‌اش سرم گیج می‌رود. برای چندمین‌بار گوش می‌دهم. کبرا می‌گوید: « زهرا همین لحظه که صدای مرا می‌شنوی؛ با اسناد دست داشته به همراه خانواده‌ات، به سفارت فرانسه بروید تا شما را در پروازی به کشور فرانسه انتقال بدهند». تمام وجودم را لرزه می‌گیرد. با صدای بلند نجیبه را صدا می‌زنم و به اتاق دیگر به سوی‌اش می‌دوم. پیام را نشان می‌دهم که بین کبرا چه می‌گوید؟ من دقیق متوجه نمی‌شوم. تو با کبرا تماس بگیر. نجیبه با کبرا صحبت می‌کند. گوش‌ی را قطع می‌کند. با تعجب و شتاب‌زده به من و رضا می‌گوید: همین لحظه وسایل‌تان را بردارید و بروید به سفارت فرانسه. من شوکه‌ام و احساس می‌کنم مغزم دارد منفجر می‌شود. مگر ممکن است؟ مگر داریم چنین رفتن‌های ناگهانی و بدون خداحافظی؟ زار زار گریه می‌کنم. باور نکردنی است. برای من این صحنه‌ها شبیه خواب‌های ترسناک است. از سویی خوش‌حالم با آن فاجعه‌ای که در افغانستان اتفاق افتاده این خبر حکم معجزه را دارد. من و رضا عاجل و سراسیمه فقط تذکره‌ها، دو جوړه لباس برای خودمان و وسائل ضروری دخترمان را برداشتیم. به سمت سفارت فرانسه راهی شدیم. به محض خداحافظی با نجیبه و بیرون شدن از خانه‌اش که روبروی حوزه سوم پولیس موقعیت دارد، چشم‌مان به چندتا از تروریستان طالب می‌خورد. موجودات وحشتناک و عجیب، با ریش و موهای ژولیده و تفنگ‌هایی بر شانه، با دیدن‌شان تمام بدن‌ام غرق می‌کند.

در این لحظه، تصویر دیروز و امروز کابل برابرم قابل مقایسه نیست. چند تا از اطفال را می‌بینم که وحشت‌زده و با تعجب به سوی این موجودات نگاه می‌کنند. گویا موجوداتی ناآشنا از دنیای دیگری را دیده‌اند. فضای حاکم بر شهر کابل و خیابان‌هایش خارج از تصور بود.

بیرون شدن و گذشتن از بین طالبان وحشت دیگری بود که دست و پایم را گم کرده بودم. تقریباً ساعت پنج عصر به پشت دروازهٔ ورودی سفارت فرانسه رسیدیم، افرادی آن‌جا حضور داشتند. به جمع آن‌ها پیوستیم. این انتظار تا تاریکی شب در پشت دروازهٔ سفارت ادامه یافت. به دلیل مسائل امنیتی

اصلاً می‌خواهم افغانستان را ترک کنم یا خیر؟ از سویی من، شوهرم و دخترم تا هنوز پاسپورت هم نداریم. دوستم می‌گوید فرصت کم است و باید هرچه سریع‌تر جواب بدهم. با رضا شوهرم و دوستان‌ام در این رابطه مشورت می‌کنم. آن‌چه را که بیش‌تر از هر چیزی برابرم ارزش داشته و دارد، آیندهٔ دختر دو ساله‌ام «هلن» است. با گذشت یک روز به دوستان‌م جواب مثبت می‌دهم اما او می‌گوید: برای پاسخ دادن دیر کرده‌ام و لیست قبلاً فرستاده شده‌است. تلاش می‌کنم تا دوباره راهی پیدا کنم. حدود یک هفته بعد، دوست دیگری خبر می‌دهد که نام من و خانواده‌ام در لیست افراد آسیب‌پذیر از سوی کشور فرانسه درج شده است. همان شب «کبرا خادمی» هنرمند اهل افغانستان از فرانسه تماس می‌گیرد و خواستار یک‌سری معلومات و اسناد می‌شود؛ بعد دعوت‌نامه‌ای را می‌فرستد و تأکید می‌کند که باید پاسپورت‌مان را هرچه زودتر آماده کنیم. از او تشکری می‌کنم و می‌گویم تلاش می‌کنیم هرچه زودتر پاسپورت بگیریم. با آن‌هم من زیاد به این‌که بتوانم خارج شوم امیدوار نیستم. از سوی دیگر تا این‌دم تصور نمی‌کنم که کلان شهرها، بامیان زاده‌گاه زیبایی من و کابل سقوط کند و هنوز روزنه امید در دلم زنده است. تا این‌که ولایات مزار و هرات به ترتیب به دست تروریستان طالب می‌افتد. با این اتفاقات انگار کوهی از امید در وجودم فرو می‌ریزد و تارهای امید در دلم کنده می‌شود. روزگار به سوی تیره شدن در حرکت است. گویا قرار است تاریخ تکرار شود. افغانستان دارد به سوی یک عقب‌گرد کامل می‌رود. اما، هنوز به بامیان، کابل و سایر ولایات باقی مانده دل خوش کرده‌ام و در انتظار یک تکانه و معجزه هستیم که برگ این بازی به نفع مردم افغانستان برگردانده شود. مرتب اوضاع بامیان را دنبال می‌کنم. در همین روزها ولایت دایکندی سقوط می‌کند و افرادی در بامیان می‌گویند که احتمال دارد بامیان هم به زودی به طالبان تسلیم داده شود. انگار دل از دل خانه‌ام کنده می‌شود. عاجل به شوهرم که در بامیان است تماس می‌گیرم و با گریه می‌گویم هرچه عاجل با هلن به سمت کابل حرکت کنید. ۴۱ آگوست است. شوهرم و دخترم با خطر و سختی زیاد سلامت به کابل می‌رسند. در همین روز ناگهانی وبزای نجیبه و شوهرش می‌آید که آن‌ها فرار است به فرانسه بروند. من برای آن‌ها خوش‌حال می‌شوم و از سویی نگران هستم. احساس می‌کنم اگر نجیبه برود جای مطمئن و امن برای ماندن در کابل نداریم. در همین اثنا خبر سقوط بامیان به گوش‌مان می‌رسد و من گویا از آسمان به زمین می‌خورم. احساس می‌کنم با شنیدن این خبر قلبم مچاله می‌شود. می‌گویم نه! دارم کابوس می‌بینم. بامیان و طالبان؟ وقتی به عشق بی‌مقدارم نسبت به کهن‌دیار نازنین‌ام، به شکوه و عظمت از دست رفته‌اش، به ۰۲ سال زندگی‌ام در این ولایت، به امیدها و تلاش‌های مردم‌اش، به خانواده‌ام، خواهران و برادران‌ام که در بامیان هستند، فکر می‌کنم. دیوانه‌کننده و باور نکردنی است. شوکه شده‌ام و انگار به مردهٔ متحرک مبدل شده‌ام. همه همین‌حال را داریم. گویا در عزای یک تمدن بزرگ از دست رفته نشستیم. اما این آغاز ماجرا است؛ باید منتظر یک شوک بزرگ‌تر و ضربه محکم‌تر دیگر باشم.

تاریخ ۵۱ آگوست است. یکی از تلخ‌ترین و شوم‌ترین روز در تاریخ افغانستان، روزی که از ذهن هیچ یک از مردم پاک نخواهد شد. روزی که سرنوشت چند میلیون انسان در افغانستان مثل آب خوردن به بازی گرفته شد و جهان، ناروایی و جفای بزرگی را در حق مردم افغانستان مرتکب شدند. روزی که معامله‌گران و خائنان آخرین ضربه‌شان را به پیکر زخمی افغانستان وارد کردند. روزی که یک‌شبه افغانستان به ۰۲ سال گذشته برگشت.

جایی که تمام امیدها، آرزوها، ارزش‌ها و دستاوردهایی که در این ۲۰ه سال با هزینهٔ میلیاردها دلار از سودی جامعهٔ جهانی و قربانی

طالبان، هیولای خانه‌نشینی و دل‌تنگی را به افغانستان آورده‌اند

نیست. خانه‌نشینی جبر و ستمی بیش نیست. چرا صبح‌ها به جای این که از خواب بلند شوم و با خوش‌حالی سمت دفتر بروم، با ترش‌رویی و ناامیدی خودم را در لحاف مچاله کنم؟ اصلاً این همه خواب به چه کار زندگی من می‌آید؟ این همه غصه خوردن، کدامین پل ویران زندگی من را آباد می‌سازد؟ من چه تقصیری در این اوضاع دارم؟ کجا را کم گذاشتم؟ کمتر درس خواندم؟ کمتر دویدم؟ کمتر حرص خوردم؟ نه! من برای زندگی‌ام سنگ تمام گذاشته بودم. دانشگاه را تا مقطع ماستری در دانشگاه کابل تمام کرده بودم. امتحانات دشواری را سپری کرده بودم. اما کجای کار لنگیده‌است؟ یک روز صبح، اشرف غنی تصمیم گرفت برود و این‌طوری به هر چیز زندگی ما خط پایان گذاشت و زندگی‌های ما را به صفر تقرب داد. حالا فکر می‌کنم از صفر هم گذشته‌ام و شاید به قمر اعداد و ارقام سقوط کرده‌ام و این خانه‌نشینی را حتی صفر هم بزرگ است که توجیه کند.

در این روزها وقتی بخواهی با یکی درد و دل کنی، قبل از این‌که حرف‌هایت را بشنود، می‌گوید:«چرا نرفتی؟» فکر می‌کنند رفتن همه مانند رفتن اشرف غنی است که به هیلوکوپترهای صحن حوبلی اشاره نموده و با یاران و خریطه‌های پول به هر سمتی که دوست داشتند پرواز کنند. در جواب می‌گویی:«خوب، سعی کردم اما نتوانستم. رفتن هم شرایط دارد. باید خبرنگار باشی و یا

کاره‌ای که طالب دنبالت باشد و ثبوت هم داشته باشی». اما مردم که استدلال سرشان نمی‌شود. تو را به تنبلی و بیکارگی متهم می‌کنند و می‌گویند:« ای بابا مردم با بل برق رفت». خلاصه تو دوباره به درون‌ات پناه می‌بری و یک لایهٔ دیگر هم به دل‌تنگی‌هایت افزوده می‌شود. اما برای انسان؛ که باید بداند و به یاد داشته باشد که جز خودش ناجی دیگری ندارد. جز خودش و درون‌اش مأمن امن دیگری ندارد. باید خودش، خودش را جمع کند. به دل‌تنگی‌های خود گوش سپارد و راهی برای معضل خود پیدا کند. بی‌کاری، سقوط، گرسنگی، تنگ‌دستی… برای این‌ها زمان نیاز است تا راه حل بیابی؛ اما نمی‌توانی دل‌تنگی‌ات را به یک سال بعد، به دو سال بعد موکول کنی، باید همین لحظه دست به کار شوی و خودت را از شر هیولای دل‌تنگی بزهانی و بگویی:«حُب زن، تو را خانه‌نشین ساختند. کارت را از تو گرفتند. دفترت را گرفتند. بقیه فرصت‌های دیگر را گرفتند. یاران‌ات هر کدام به سمتی رفتند… اما زندگی هنوز جریان دارد. راهی برای خودت بساز، مأمنی بساز که در آن دل‌تنگی راه نداشته باشد. تو خودت را برای یک سال بعد، برای کار جدیدت، برای وطن جدیدت نیاز داری… پس دل‌تنگی را کنار بگذار و با درون‌ات که تو را سمت پوسیدگی می‌برد بجنگ!»

به قول سارتر، این زمان آن‌قدر پهن است و وسعت دارد که با هر چیزی پر کنی، یک قسمت‌اش خالی می‌ماند.

این روزها و شب‌های من هم به قول سارتر آن‌قدر وسعت دارد که با هر چیزی که پر می‌کنم یک قسمت آن حتماً

خالی می‌ماند. خانه‌نشینی را با تماشای سریال، فیلم، آشپزی، ظرف شویی، رُفتن خانه، کالاشویی، اتو کشیدن، تمیزکاری گوشه‌های خانه، نوشتن روزمرگی، خواندن کتاب، نشستن پای صحبت دیگران… با هر چیز دیگر هم که پر می‌کنم باز هم یک قسمت از روز یا شب هیولای دل‌تنگی به سراغم می‌آید و خبر می‌دهد: «زن تو بازنده‌ای!» نه! من بازنده نیستم. من هیچ‌گاهی ناکامی را آن هم از جانب دیگران به من و امثال من تحمیل شده باشد، نمی‌پذیرم. من با آن هیولا می‌جنگم. تا زمانی به این جنگ ادامه می‌دهم که یک روزی به سمت کار جدیدم روانه شوم و با لیخند، روز را به آخر برسانم و عصرها با شوق، سمت خانه‌ام بشتابم. من به زمانی خودم را خواهم رساند که در آن؛ روز معنای خود و شب معنای خویش را داشته باشد. زمانی که برای یک زن، شب و روز فقط خانه نباشد. روزها دفتر، خیابان، کافه، دوست، هم‌کار، هم‌دلی، زیبایی و زندگی باشد و همین‌طور شب هم نویدی از آرامش و قشنگی داشته باشد که از عصر روزها آغاز می‌شد. عصرها آمدن شب را استقبال می‌کردم و با شوق بیان نشدنی سمت خانه می‌شتافتم و به گوشه گوشهٔ خانه‌ام عشق می‌ورزیدم. من به زودی به آن روزها باز می‌گردم. شاید همین‌جا و شاید هم جای دیگر، دوباره معنی شب و روز را برمی‌گردانم و دوباره من‌حیث یک زن به هیئت اولیهٔ خودم برواهم گشت. این‌که از پشت پنجرهٔ خانه‌اش به دختران همسایه زل زده است، شاید من باشم. اما آن‌که سمت کار می‌رفت و با خنده به خانه برمی‌گشت، همین روزها از جا برخاستنی است.

ظلم بی‌سابقهٔ طالبان

مناقشه‌ها و مذاکره‌های سیاسی در مورد حقوق زنان

اکثر ادیان و تفکرهای مختلف در طول تاریخ، قسماً با هم‌سوئی از سیستم‌های اجتماعی مردسالارانه، از این ظلم حمایت کرده و با روایات و مفکوره‌های گوناگون، حتی برای این ظلم قاعده‌ها و اصولی را هم تدوین کرده است که به نحوی با ربط این ظلم به ارادهٔ خدا، آن را توجیه هم نموده است

✍ فرشته نوری

ظلم و ستم طالبان بر زنان افغانستان!

این‌که در این عصر تمدن و پیشرفت جهانی، درحالی که همهٔ آدم‌ها ادعای فرهنگ والای انسانیت را دارند، در مورد ظلم و خشونت انسان بر انسان حرفی زده شود و یا چیزی نوشته شود، واقعاً خجالت‌آور است. اما متأسفانه این هنوز واقعیت دارد و امروزه در جای جای دنیا، ظلم انسان‌ها بر انسان‌ها به انواع مختلف و به دلایل متعدد، هر چند که هیچ‌کدام از این دلایل هرگز توجیه ندارد، به شدت ادامه دارد.

گاهی هوس کشورگشایی، گاهی تحمیل سلیقه‌ها، اندیشه‌ها و گاهی هم تفاوت‌های عادی آدم‌ها از هم‌دیگر در انواع ظلم و خشونت‌های آن‌ها بر یک‌دیگر تجلی می‌یابد.

البته ریشه اصلی این نوع خشونت‌ها و ظلم‌ها بیش‌تر در اضافه‌خواهی انسان‌ها و حرص پایان‌ناپذیر آن‌ها که از همان پیدایش انسان تا حالا وجود دارد؛ نهفته است. لذا بیش‌تر وقت‌ها این خشونت‌ها و ظلم‌ها به شکلی است که توسط قوی بر ضعیف، غنی بر فقیر، متجاوز بر مدافع و در کل ظالم بر مظلوم اعمال و تعریف می‌گردد.

اما خشونت و ظلمی که ما این‌جا در مورد آن حرف می‌زنیم در نوع خود متفاوت‌تر و بسیار زشت‌تر از انواع ظلم‌های دیگر است؛ هرچند این خشونت هم همیشه در درازای تاریخ و در ابعاد مختلف وجود داشته است.

این ظلم انسان بر انسان به علت نوع جنسیت او است. خشونت و ظلمی که در آن، انسان مرد بر انسان زن روا می‌دارد، آن‌هم تنها به دلیل جنسیت که نه ظالم و نه هم مظلوم در تعیین آن نقشی دارند.

۶

این ظلم واقعاً بدون توجیه، از خلقت انسان تاکنون در ابعاد و انواع مختلف آن وجود داشته و دارد که بیش‌تر در ساختارهای اجتماعی مردسالارانه، ایجاد گردیده، وجود داشته و دارد و حالا حالاها معلوم نیست که چه‌وقت و چگونه خاتمه خواهد یافت.

جالب این‌جا است که اکثر ادیان و تفکرهای مختلف در طول تاریخ، قسماً با هم‌سوئی از سیستم‌های اجتماعی مردسالارانه، از این ظلم حمایت کرده و با روایات و مفکوره‌های گوناگون، حتی برای این ظلم قاعده‌ها و اصولی را هم تدوین کرده است که به نحوی با ربط این ظلم به ارادهٔ خدا، آن را توجیه هم نموده است. بررسی عوامل و ابعاد این ظلم که می‌شود آن را ظلم جنسیتی نامید، بسیار پیچیده و وسیع است که نمی‌شود در این‌جا به آن پرداخت. اما یقین دارم که در این مورد تحقیقات زیادی صورت گرفته و آثار زیادی نوشته شده‌است و می‌شود با مراجعه به آن‌ها معلومات کافی به‌دست آورد.

طالبان و ستم‌شان بر زنان افغانستان

خشونت و ستم بر زنان افغانستان چیز تازه‌ای نیست. این پدیدهٔ شوم از قرن‌ها بدین‌سو وجود داشته است و هنوز هم ادامه دارد. یقیناً طالبان به شکل بی‌سابقه‌ای این ستم را تشدید نموده‌اند، اما این تفکر و این ظلم توسط طالبان فعلی که به نام تحریک طالبان مسمی است، آغاز نگردیده است.

ستم و خشونت بر زنان در افغانستان را در سه بعد می‌توان مورد بررسی قرار داد:

۱- فرهنگ و رسوم در ساختار اجتماعی مردسالاری

در افغانستان نیز هم‌چون اکثر جوامع دیگر، سیستم‌های اجتماعی مردسالاری، اصلی‌ترین پایگاه و حامی خشونت علیه زن بوده و هست. تاریخ افغانستان گواه این است که بیش‌تر ستم بر زنان توسط رسوم و عنعنات فرهنگی ایجاد گردیده است که به تدریج برای حفظ سیستم مردسالاری به‌وجود آمده و تحکیم یافته است. ممکن است که این رسوم و عنعنات قصداً برای دشمنی و ستم بر زنان به‌وجود نیامده باشد. اما هم‌چون سایر مؤلفه‌های ضروری برای بقای یک سیستم اجتماعی، به حاشیه راندن زنان، سرکوب آن‌ها و محروم ساختن‌شان از حقوق اساسی آنان نیز یکی از ویژگی‌های ساختارهای مردسالارانه است. در سیستم مرد سالاری، به شکل طبیعی مقام و منزلت زنان، نه تنها به حیث جنس دوم و بعد از مردان قرار دارد، بلکه در بسیاری موارد، هم ردیف با اجناس، لوازم و اشیاء و در نهایت شامل دارایی‌های مردان به حساب می‌رود. لذا در چنین ساختار اجتماعی، برخورد با زنان حیثیت مادی داشته و به زن، به مثابه یک جنس مصرفی که دارای ارزش مادی می‌باشد، نگریسته می‌شود و این درحالی است که حتی مقدار این ارزش مادی را هم مردان، بدون این که زنان در آن کوچک‌ترین نقشی داشته باشند، تعیین می‌کنند.

همین نگاه مادی به زن است که او را وسیلهٔ قابل تملک ساخته است و مرد جامعه خود را مالک آن می‌داند، همان‌طور

به‌خاطر این نافرمانی آدم، بر او شد که باعث گردید تا خدا انسان را از بهشت براند. لذا بر اساس این برداشت و تعبیر، از نظر دین، زن از همان پیدایش بشر موجودی اغواگر و فریب‌دهنده معرفی شده است. و این در واقع اولین و اساسی‌ترین زمینهٔ ظلم بر زن و نادیده گرفتن حقوق برابر زن با مرد و یا تفاوت در منزلت زن و مرد است که با باورها و مؤلفه‌های دینی و مذهبی ایجاد گردیده است. افغانستان و جامعهٔ سنتی آن با در نظرداشت فرهنگ و باورهای دینی موجود در آن، مستثنی از جوامع سنتی و دینی دیگر نیست.

وقتی طالب در افغانستان می‌گوید که ما کدام دشمنی شخصی

به کمک اجانب برای براندازی حکومت وقت و توقف جریان روشنفکری و اصلاحات، آزادی‌های زنان و در کل موضوع زنان را بهانه‌ای سیاسی ساخته و مردم را با این فکر که دین در خطر افتاده و قرار است نظام کفری ایجاد گردد، تحریک کرده و تمام آن سیستم را برانداختند و دوباره شدیدتر از قبل، مانع تأمین حقوق زنان شدند.

و طی این صد سال هم هرازگاهی که اقدامی برای تأمین حقوق زنان بر مبنای حقوق بشر شده‌است، باز هم همان رادیکالیسم دینی در قالب احزاب و گروه‌های سیاسی به نام نهضت اسلامی، جوانان مسلمان، اخوان المسلمین، بعداً در چهار دههٔ اخیر به‌نام



با زنان نداریم، چون ما فقط تطبیق شرعیت می‌کنیم، راست می‌گویند. چون در اصل این روایات و دساتیر بسیار واضح دین و شرعیت است که حکم می‌کند که زن حق ندارد رهبر باشد، مجاز نیست قاضی باشد، نباید بدون محرم سفر کند، نباید این را بپوشد یا آن را نپوشد، نباید این‌جا برود، آن‌جا نرود، نباید این کار را بکند، آن کار را نکند. خُب! آن‌ها تقصیری ندارند، مخصوصاً که خودشان را سربازان خدا برای تطبیق شرعیت در زمین خدا می‌دانند.

در ظلم برخاسته از باورهای دینی، گناه حاکمان شرع نیست، چون روایات بزرگان دین و برداشت‌های متفاوت رهبران دینی از دساتیر شرعیت است که خط مشی را تعیین می‌کند. خط‌مشی که در داستان‌ها و توصیه‌های روحانیون از یک نسل به نسل دیگر روایت شده است. مثلاً وقتی گفته می‌شد که وای بر حال مرد و زنی که با هم تنها می‌شوند. چون هرگاهی که یک زن و مرد تنها شد، فرد سومی که به آن‌ها می‌پیوندد، شیطان است و شیطان را هم که همه می‌شناسیم، همانی که حوا را فریفت تا آدم را بفریبید و.... و حالا در خلوت یک مرد و یک زن که شیطان اضافه شود، حتماً باز هم مقصر زن است، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۳- نگاه سیاسی به زن و حقوق آن

رادیکالیسم دینی و بنیادگرایی افراطی و در کل سیستم‌های مرد سالاری که عملکردهای‌شان به نحوی از انحاء به ظلم بر زنان می‌انجامد، همیشه از موضوع حقوق زنان به عنوان یک حربهٔ سیاسی برای پیش‌برد اهداف سیاسی‌شان استفاده و سوءاستفاده کردند.

۶

یعنی هر زمانی که سیستم‌های مترقی مبتنی بر تساوی حقوق انسان‌ها و رعایت حقوق بشر و به ویژه حقوق زنان خواسته است ایجاد گردد، رشد کند و کاری به نفع زنان انجام دهد. سیاست‌های دینی و بنیادگرایی مذهبی با شدت با آن مخالفت کرده و با استفاده از سادگی و باورهای دینی مردم، به نام این که کفر حاکم شده و دین در خطر است، علیه آن تاخته و ظلم بر زنان را چند برابر خشن‌تر ساخته‌اند.

مثلاً: حداقل در افغانستان صد سال قبل وقتی اعلان استقلال شد و شاه امان الله و همسرش ثریا با افکار و عملکردهای روشنگرانه‌شان شروع به کار برای زنان و تأمین حقوق آن‌ها نمودند، مخالفان سیاسی آن‌ها و اندیشه‌های مرد سالارانه وقت،

تنظیم‌های مسلح جهادی اسلامی، تحریک طالبان، القاعده و داعش، به شدت با آن مخالفت کردند و با قدرت رسیدن‌شان در دههٔ ۰۹۹۱ عملاً این ظلم را به اوج وحشت رسانیدند. در طی دو دههٔ اخیر هم که با مداخلهٔ جهان غرب و حضورشان در افغانستان همراه بود، موضوع حقوق زنان را به عنوان مهم‌ترین عامل مخالفت‌شان معرفی و از آن به حیث یک حربهٔ سیاسی در تمام اقدامات جنگ‌جویانه‌شان استفاده نموده و حتی این بحث را روی میز مذاکرات سیاسی برای صلح نیز آوردند. از سقوط نظام نیم‌بند جمهوریت و روی کار آمدن مجدد طالبان تاکنون نیز، سرکوب زنان و ظلم بی‌سابقه بر زنان توسط طالبان و در کل این موضوع حقوق زنان است که همواره مورد مناقشه‌ها و مذاکره‌های سیاسی بوده و به عنوان یک تفاوت سیاسی میان حاکمیت سیاسی طالبان و مخالفین ملی و بین‌المللی‌شان مورد بحث قرار دارد. برخورد تندروانه بنیادگرایان دینی در مورد این موضوعات در حدی است که حتی به بحث در این موارد نیز اجازه داده نمی‌شود. چه بسا که همین نوشته خودش نیز دارای عواقب سخت‌گیرانه از نظر آن‌ها باشد.

نتیجه

ظلم طالبان بر زنان در افغانستان ناشی از مجموعه‌ای از سنن و فرهنگ‌های غیر انسانی و ناعادلانهٔ سیستم‌های مرد سالار، باورهای دینی موجود در جامعه و برخورد سیاسی رادیکالیسم دینی با زنان که در طول تاریخ در جامعهٔ افغانستان به‌وجود آمده‌است، می‌باشد.

این مثلث شوم مانع هر نوع ترقی روشن‌گرایانه، تأمین حقوق اساسی بشری و از جمله تأمین حقوق انسانی زنان در افغانستان و ادامهٔ ظلم شدید بر زنان این کشور است.

راه حل

راه حل، دشوارترین موضوع این بحث است. کارهای زیادی باید هم‌زمان انجام شود و به پیش برود تا این مسئله به شکل بنیادی رفع و حل شود.

مهم‌ترین و اصلی‌ترین راه حل، دانش و آگاهی است. این راه طولانی، نفس‌گیر و دشوار است اما باید همهٔ زنان و مردان مخالف این ظلم به شکل وسیعی در روشن ساختن اذهان و از بین بردن عنعنات و فرهنگ‌های ناپسند اجتماعی سهم گرفته و مبارزه کنند؛ چنان‌چه سال‌ها است که این روشنگری آغاز گردیده است.

اصلاح و ایجاد قوانین مدنی کشور و نهادینه ساختن آن‌ها در راستای تأمین حقوق حقهٔ همهٔ اعضای جامعه بر اساس استانداردهای حقوق بشری و اجرایی ساختن‌شان نیز از راه‌های مورد نیاز برای حل اساسی این ناپرابری است.

اما مهم‌ترین راه حل این است که هم‌زمان با روشنگری اجتماعی و نهادینه ساختن قوانین انسانی مدنی کشور، سیستم سیاسی غیر دینی و سکولار نیز به‌وجود آید و مرجع تعیین سیستم دولتی در کشور، گزیننده‌ها و روش‌های دموکراتیک قرار گیرد.

تحسین برانگیز و با دقت در ۱۵ آگوست ۱۹۸۶ دربارهٔ چگونگی سنگسار یک زن ۳۵ ساله در کوه‌پایه ایران ارائه کرد. عنوان آن: سنگسار ثریا بود. پدرش، دو پسرش و قربان‌علی شوهر دروغ‌گو، حریص، بی‌عاطفه، جنایت‌کارش، همگی سنگ اول را به طرف ثریا پرتاب کردند.

هنگامی که ثریا تنها ۱۳ سال داشت، ازدواج وی با قربان‌علی ۲۰ ساله ترتیب داده شد. ثریا دختر فرمان‌بردار، مطیع و توان بارداری را داشت. او همه چیز(کارهای خانه) را بدون شکایت انجام می‌داد. اما شوهرش طبق معمول او را مورد توهین و تحقیر قرار می‌داد، کتک می‌زد و سپس او و فرزندان‌شان را به حال خودشان رها می‌کرد. شوهرش هم چنین با فاحشه‌ها هم‌بستر می‌شد و آن‌ها را به تخت خواب خانه‌اش می‌برد. ثریا جرأت نداشت یک کلمه حرف بزند. شما خوب می‌دانید که طلاق دادن زن "شاکِی" از شوهر، چه‌قدر ساده و آسان است.

به گفتهٔ شاهدان محلی، ثریا درست در همان روزی که شوهرش او را به زنا متهم کرده بود به مرگ محکوم شد. روستایان شعار می‌دادند: فاحشه باید بمیرد! مرگ بر زن ! روستاییانی که ثریا را از بدو تولدش می‌شناختند، او را نفرین کردند، تف بر او انداختند، او را زدند و در حالی که به سمت محل سنگسار می‌رفت، او را شلاق می‌زدند. به گزارش صاحب جم وقتی سنگ‌های‌شان با خون ثریا خیس می‌گردید، (عرشه‌ای از لُدت و شادمانی در میان جمعیت جاری شده بود). ثریا با مرگ آخته و دردناکی درگذشت. سپس، اهالی روستا به معنای واقعی کلمه در محلی که ثریا را سنگسار و به قتل رسیده بود، رقصیدند.

باید تأکید کنم که این سنگسارهای هولناک و محلی را نمی‌توان به گردن جنایات ادعایی امپراتوری آمریکا یا اسرائیل انداخت. سنت‌ها، آداب و رسوم وحشیانه و شیطانی نیز مانند این‌ها در جهان وجود دارد که غرب باعث آن‌ها نگردیده است و البته این یک نکته بسیار مهم است. همان‌طور که این سؤال وجود دارد: چه کاری می‌توانیم و یا باید در مورد آن انجام دهیم؟

اگر جرأت داشته باشید برای مداخلهٔ نظامی، بشردوستانه و آموزشی استدلال کنید، به عنوان یک "نژادپرست" به شما اتهام وارد خواهد شد، حتی وقتی برای جان و حیثیت افراد قهوه‌ای، سیاه‌پوست و زیتونی بحث می‌کنید. به‌نظر می‌رسد آکادمی‌ها و رسانه‌های غربی، همهٔ افراد آسیب‌پذیر، مسلمانان، مسیحیان، یهودیان و هندوها را به نام ضد نژادپرستی و درستی سیاسی، به تیروهای اسلام‌گرا رها کرده‌اند. چنین نسبیت گرایی فرهنگی، امروزه، شاید بزرگ‌ترین شکست نهادهای دانشگاهی و رسانه‌ای غرب باشد.

اگر ما به عنوان آمریکایی‌ها بخواهیم به مبارزه برای آزادی جهانی زنان و بشریت ادامه دهیم، دیگر نمی‌توانیم به خودمان اجازه دهیم که با دیدگاه‌های منسوخ شده چپ و اروپایی نژادپرستی دوران استعمار که به معنای ترامپ و سکوت نگرانی‌ها در مورد جنسیت است، غیر فعال، ضد فعال باقی بمانیم. آکادمی غربی کاملاً «فلسطینی» شده‌است؛ حتی فمینیست‌ها هم به این باور دست یافته‌اند که «اشغال فلسطین» به مراتب مهم‌تر از اشغال و نابودی بدن زنان، در سراسر جهان است.

همان‌طور که می‌بینم همه چیز در خطر است. این زمانی برای ترسیم خطوط حزبی ایدئولوژیک نیست. زمان کنش، روشنی و وحدت است. به عنوان آمریکایی‌ها باید اذعان کنیم که آپارتاید مذهبی و جنسیتی اسلامی شرور است و هیچ توجیهی ندارد. من می‌خواهم از مخالفان مسلمان و عرب در مبارزه با آپارتاید جنسیتی اسلامی و علیه استبداد حمایت کنیم. شکست دادن این فرصت‌ها، خیانت به تمام آن چیزهایی است که ما به آن باور داریم.

من دیدگاهی را که ناتان شارانسکی و ران درمر در کتاب خود به نام «پروندهٔ دموکراسی» بیان کرده‌اند، به اشتراک می‌گذارم. قدرت آزادی برای غلبه بر استبداد و ترور.

بر سر راه ما سبز خواهد شد. در واقع در حال حاضر در این‌جا حضور دارد. من آپارتاید جنسیتی اسلامی را در اروپا و آمریکای شمالی در کتاب جدیدم به نام مرگ فمینیسم مستند کرده‌ام.

مرحلهٔ بعدی مبارزه برای آزادی زنان چیست؟
به‌نظرم آن‌چه را که من الآن راجع به آن صحبت کردم، گفتنش در اکثر دانشگاه‌های اروپا و آمریکای شمالی خطرناک تلقی می‌شود چون اگر کسی نقض وحشیانه حقوق بشر را که به نام اسلام انجام می‌شود توصیف کند، بلافاصله متهم به "نژادپرست"، "صهیونیست"، و طرفدار "امپریالیسم"، آمریکایی بودن می‌شود و بدتر از همه، نومحافظه‌کار طرفدار جنگ معرفی می‌گردد."
اتجنمن‌های اسلامی در غرب، ملاهای رادیکال و رهبران مسلمان خارج از کشور و متفکران نسبیّت‌گرای غربی از شما شکایت خواهند کرد، بر علیه شما فریاد سر می‌دهند، از نشر و پخش نوشته‌های شما خودداری می‌کنند و از شنیدن حرف شما پرهیز می‌نمایند.

اکنون برخی مسائل خصوصی ام را فشا می‌نمایم:

در قدم نخست من یک فمینیست و یک میهن پرست آمریکایی هستم. بله، می‌توانم هر دو باشم. من یک انترناسیونالیست نیز هستم و به یک استاندارد جهانی حقوق بشر برای همه اعتقاد دارم. در نهایت، من یک یهودی مذهبی هستم و با جهان‌بینی مذهبی و سکولار هم نوا می‌باشم. مذهبی بودنم فمینیسم من را به خطر نمی‌اندازد. برعکس، این به من قدرت و دیدگاهی لزوماً فروتنانه می‌دهد تا به مبارزه برای عدالت ادامه دهم.

دوم این‌که افغانستان برایم مهم است، زندگی‌ام را لمس کرده‌است. یک بار، مدت‌ها پیش، در سال ۱۹۶۱، در آن‌جا اسیر بودم و در پرده‌ای نسبتاً شیک نگهداری می‌شدم؛ برخی از زنان فوق‌العاده با من مهربان بودند. من هیچ‌وقت فراموش‌شان نمی‌کنم. من معتقدم که فمینیسم به اصطلاح "غربی" در زیباترین و غم‌انگیزترین کشورها شکل گرفته است. بگذارید یک سری جزئیات را در این رابطه با شما شریک کنم.

من با یار عزیز کالجم ازدواج کرده بودم و برای ملاقات با خانواده‌اش به کابل سفر کردیم. من قصد نداشتم آن‌جا بمانم. در افغانستان چند صد خانوادهٔ ثروتمند بودند که با استانداردهای اروپایی زندگی می‌کردند. بقیه مردم شرایط زندگی‌شان شبیه قرون میانه بود. وقتی درفرودگاه فرود آمدم، مقامات فرودگاه پاسپورت آمریکایی مرا مصادره کردند که هرگز برایم آن‌را مسترد نکردند. سپس متوجه شدم که پدر شوهرم سه همسر و ۲۱ فرزند دارد. بالاخره مانند همه زن‌های طبقهٔ بالای افغانستان، تحت نظارت و بازداشت خانگی قرار گرفتم.

افغانستانی‌ها انسان‌های جذاب، شوخ طبع، انسان دوست، لطیف، سحرانگیز، مؤدب و گاهی به طرز خیره کننده‌ای صادق بودند. با این حال، کشور آن‌ها سنگر بی‌سوادی، فقر و بیماری‌های قابل پیش‌گیری بود.

من هرگز روسری، مانتوهای بلند و دست‌کش نپوشیدم. در عوض، نفس عمیقی می‌کشیدم، بیرون می‌رفتم و با سرعتی تند آمریکایی قدم می‌زدم. گاهی اوقات سوار اتوبوس می‌شدم. اتوبوس‌ها کاملاً رنگارنگ بودند به جز زنانی که ملخفه پوشیده بودند جدا از مردان پشت اتوبوس می‌نستند. اولین‌بار که این وضعیت را دیدم با ناباوری و عصبانیت، بلند خندیدم.

خیلی زود یک زمانی آمد که می‌دانستم باید این کشور را ترک کنم. خودم را در سفارت آمریکا رساندم و معرفی نمودم. آن‌ها گفتند که نمی‌توانند کمک کنند و به من گفتند که به عنوان «همسر یک شهروند افغانستان»، دیگر یک شهروند آمریکایی نیستم که استحقاق حفاظت از سوی آمریکا را داشته باشم. هرگاه به سفارت می‌رفتم، تفنگ‌داران دریایی مرا تا خانه اسکورت می‌کردند. آن‌وقت فهمیدم، یک زن آمریکایی که با یک مسلمان ازدواج می‌کند و در یک کشور مسلمان زندگی می‌کند، شهروند هیچ کشوری نیست. او دیگر حق ندارد از حقوق شهروندی که یک زمانی از آن لذت می‌برد برخوردار باشد. این‌جا بود که دریافتم که تنها مزدوران نظامی می‌توانند آن را نجات بدهند.

یک زن جرأت نمی‌کند چنین درس‌هایی را فراموش کند، نه اگر بتواند زنده بماند و فرار کند. این کاری بود که من انجام دادم، هرچند به بهای ۴۰ کیلو وزن و ابتلا به ویروس هپاتیت به خانه برگشتم.

تجربه دست اول زندگی تحت اسلام به عنوان زنی که در کابل اسیر بود، نوع فمینیستی را در من شکل داده‌است که اکنون هستم و باقی مانده‌ام، کسی که نسبیّت‌گرایی چند فرهنگی را نمی‌پذیرد.

۶

من در همان اوایل به زودی فهمیدم که زندگی مردم تحت ستم، چقدر می‌تواند به طرز باور نکردنی، ستمگرانه باشد و رابطهٔ ستم‌دیدگان، نسبت به یکدیگر چه‌قدر می‌تواند کشنده باشد.

مادر شوهرم به خدمت‌کارانش خیلی ظلم می‌کرد. من خوب دریافتم که زنان نیز مانند مردان، جنسیت‌گرایی را درونی می‌کنند. این یک مشاهده بود که هنوز در من حضور خود را حفظ کرده‌است.

چیزی را که من در افغانستان تجربه کردم، ضرورت اعمال یک استاندارد واحد از حقوق بشر را به من آموخت، نه روحیهٔ مدار و تحمل نسبیّت فرهنگی را.

حال باز گردیم به جمهوری اسلامی ایران. در سال ۱۹۹۰، روزنامه‌نگار ایرانی، فرانسوی، فریبون صاحب‌جمع ، گزارشی

آپارتاید جنسیتی اسلامی

قربانیان تجاوز جنسی و روسپی‌های مظنون به سرعت زندانی می‌شوند و توسط نگهبانان خود بارها مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند و اغلب باردار می‌گردند.

توضیح مترجم:

فیلیس چسler (متولد ۱ اکتبر ۱۹۴۰) نویسنده، روان درمان و استاد برجستهٔ روان‌شناسی و مطالعات زنان آمریکایی در کالج استاتن آیلند (CUNY) است. او روان‌شناس، فمینیست موج دوم و نویسندهٔ معروف ۱۸ کتاب می‌باشد. چسler در مورد موضوعاتی مانند جنسیت، بیماری روانی، طلاق و حضانت فرزند، رحم جایگزین، فمینیسم موج دوم، پورنوگرافی، فحشا، زنا با محارم و خشونت علیه زنان مطالب زیادی نوشته است.

خانم چسler آثار متعددی در موضوعاتی مانند یهودی ستیزی، زنان در اسلام و قتل‌های ناموسی نیز نوشته است. او استدلال می‌کند که بسیاری از روشنفکران غربی، از جمله چپ‌ها و فمینیست‌ها، ارزش‌های غربی را به نام نسبیّت‌گرایی و چندفرهنگی کنار گذاشته‌اند و این امر منجر به اتحاد آن‌ها با اسلام‌گرایان، افزایش یهودی‌ستیزی و رها شدن زنان مسلمان و مذهبی به دست اسلام گراها شده‌است.

من با وصف تفاوت با برخی از نظریات این دانشمند و فعال حقوق زنان، اقدام به ترجمهٔ این سخنرانی کردم. چون اختلاف نظرم مانع برگردان این اثر نشد. برای این‌که این سخنرانی اشارات جدی به وضعیت دهشت‌ناک حقوقی زنان در کشورهای اسلامی دارد. او نسبیّت فرهنگی را نمی‌پذیرد و به ارزش‌های برابری حقوق بشر پایبندی از خود نشان می‌دهد. درضمن ایشان در دههٔ ۱۹۶۰ میلادی در افغانستان زندگی کرده‌است. این تجربه باعث شده‌است تا او امروز به عنوان یک فمینیست فعال، برای برابری حقوق زنان به فعالیت‌هایش ادامه دهد. (ویکی‌پدیا)

۶ **فلیس چسler، مترجم: ز.کاوه**

به گفتهٔ یکی از مخالفان رژیم ایران «به‌دنیا آمدن زن هم جرم بزرگ است و هم حکم اعدام». مصائب امروزه زن و مرد در جهان اسلام و در اروپا به طور فزاینده اسلامیزه شده که نیازمند تحلیل هوشیارانه و پاسخی قهرمانانه می‌باشد. در عصر دموکراتیک، مدرن و فمینیستی، به زنان در جهان اسلام به عنوان انسان برخورد نمی‌شود. به زنان در ایران و دیگر نقاط جهان اسلام به عنوان منبع همهٔ شرارت‌ها نگاه می‌شود. هر حرکت آن‌ها به طرز وحشیانه‌ای تحت نظارت قرار گرفته و محدود می‌گردد. کوچک‌ترین تخلف از بیرون شدن موی سر از زیر روسری‌شان، شایستگی حداکثر مجازات: شلاق در ملاءعام و یا بدتر از آن را دارد. این حوادث در ایران حتی در همین لخته‌ای که ما صحبت می‌کنیم اتفاق می‌افتد. در سال ۲۰۰۵ بیمارستانی در تهران متهم به امتناع از ورود به زنانی شد که (پوشش کامل اسلامی) یعنی سرتا پا را رعایت نکرده بودند. در سال ۲۰۰۲ پلیس‌های مذهبی عربستان سعودی از خروج دختران ۱۴ ساله از یک ساختمان مدرسه در حال سوختن جلوگیری کردند، زیرا او روسری (حجاب) خود را نیوشیده بود. در این حادثه پانزده دختر سوختند.

امروز پلیس افکار جورج اورولی، به‌طرز آشکار و شومی در سراسر جهان عرب و اسلام در گشت‌وگذار است. پلیس فکری اورول پیشاطالبانی افغانستان یا جوخه‌های فضیلت ایران و عربستان سعودی است که مردان و زنان را به دلیل کوچک‌ترین نشانه‌ای از "فردیت"، تفاوت یا زن بودن دستگیر می‌کنند.

۶

زنان در ایران، افغانستان، عربستان سعودی به‌طور فزاینده‌ای در مصر از سر تا پا در حجاب پیچیده شده‌اند. آن‌ها در پرده زندگی می‌کنند و زندگی‌های جدا شده‌ای را رهبری می‌نمایند. زنان هم‌چنین اغلب زمانی که بچه هستند مجبور به ازدواج‌های اجباری و چند همسری با مردان بسیار مسن‌تر از خود و یا به پسرعموهای خود می‌شوند.

دختران و زنان، مرتب مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند. کتک زدن زن عادی شده و از نظر فرهنگی مورد تأیید است و کسانی که جرأت اعتراض به آن را دارند، مورد ضرب و شتم وحشیانه و گاهی اوقات به قتل ناموسی توسط خانوادهٔ خود تهدید و قرار می‌گیرند. به گزارش مجمع زنان علیه بنیادگرایی در ایران، از هر سه زن ایرانی دو زن خشونت خانگی جدی را تجربه کرده‌اند. هشتاد و یک درصد زنان متأهل در سال اول ازدواج خود خشونت خانگی را تجربه کرده‌اند. علاوه بر این، هر سال، آلت تناسلی میلیون‌ها زن مسلمان مثله می‌شود و این وقایع تنها در آفریقای مسلمان اتفاق نمی‌افتد، بلکه به‌طور فزاینده‌ای در ایران، اروپا و در آمریکای شمالی اتفاق می‌افتد که این رویه‌ها بی‌سر و صدا در بیمارستان‌ها اجرا می‌شود.

در بسیاری از کشورهای اسلامی زنان حق رأی دادن، رانندگی، خروج از خانه یا خروج از کشور بدون اجازه و اسکورت مرد را ندارند. بیش‌تر دختران فراری در ایران در ظرف ۲۴ ساعت اول خروج از خانه مورد تجاوز قرار داده می‌شوند. اکثریت چنین قربانیان تجاوز فراری پس از تجاوز توسط خانواده‌هایشان طرد می‌گردند. هنگامی که دختران یا زنان ایرانی از خانه‌هایشان به خاطر آزار و اذیت و سوءاستفاده فرار می‌کنند، به سرعت به سمت فحشا و قاچاق سوق داده می‌شوند. این اتفاقات در دهه‌های اخیر در ایران به‌طرز نگران کننده‌ای افزایش یافته و اکنون شامل ازدواج‌های موقتی نیز می‌گردد که به مردان اجازه می‌دهد؛ حتی «تنها یک ساعت ازدواج کنند». قربانیان تجاوز جنسی و روسپی‌های مظنون به سرعت زندانی می‌شوند و توسط نگهبانان خود بارها مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند و اغلب باردار می‌گردند. در سال ۲۰۰۴، نزدیک به ۴۰۰۰



مقاومت و اعتراض زنان

نان، کار و آزادی

طالبان! یک واژه وحشی و پراز نفرت است

پیشاپیش به زنان کشور تبریک عرض می‌کنم، فردا هشتم مارچ، روز همبستگی زنان جهان است. ای کاش فقط در حد شعار و تاریخ نبود و واقعاً دنیا در غم ما زنان افغانستان شریک می‌شد و کمی به وضعیت نابسامان این دیار رسیدگی می‌کردند.



خود را کمی صاف می‌کند و در مورد تئاتر «آخرین چراغ قریه» این‌گونه تشریح می‌کند: من در این تئاتر به عنوان بازیگر، دنسر و آوازخوان فعالیت داشتم؛ این تئاتر از سمت فستیوال بین‌المللی آمریکا دعوت شد به شهر واشنگتن و برای ما دعوت‌نامه نیز فرستادند. گروه ما اولین گروه بین‌المللی قانونی بود که در فستیوال‌های خارجی شرکت می‌کرد، اما در سفارت آمریکا به دلیل لهجه و گویش ایرانی که بعضی از اعضای گروه داشتند به ما ویزای کاری ندادند، ما نتوانستیم به اجرای واشنگتن برسیم و متأسفانه ویزای ما کنسل شد و این فرصت از دست رفت تا هنر تئاتر افغانستان را در فستیوال آمریکا به نمایش بگذاریم. افزون بر این، من به عنوان مدلینگ، طراح لباس و فرم، فعالیت‌های زیادی در کابل انجام داده‌ام اما خیلی سریع از سوی همسایه‌ها و طالبان مورد تهدید قرار گرفته و رفتارهای ناشایست به همراه نامه‌های تهدیدآمیزی را در خانه‌ای که زندگی می‌کردم می‌انداختند. مجبور بودم خانم‌ها را زود زود تعویض کنم. حرف‌هایش را قطع کردم و خواستم تجربه خود را از طالبان بیان کند. سرش را پایین می‌گیرد و با بغضی در گلو ادامه می‌دهد: طالبان! یک واژه وحشی و پراز نفرت است برای من. مردانی از جنس جهل، خون‌آشام، انتحاری و آتش، کاش وجود نداشتند. با چهره‌ای در هم می‌گوید: من فقط زمانی به افغانستان برمی‌گردم که این قدرت را داشته باشم تا طالبان، این موجودات نفرت‌انگیز را از بین ببرم، حتی اگر شده یک نفر از آن‌ها را. حاضر بمیرم ولی یک نفر از آن‌ها را هم از دنیا ساقط کنم.

برای اش اطمینان می‌دهم که یک روز بلایی بر سر طالبان خواهد آمد و او را به آرامش مادرانه‌اش دعوت می‌کنم. می‌گویم: خانم طیبه شجاعی برای زنان کشور چه کارهایی انجام داده و نظرش را در مورد همبستگی زنان می‌پرسم، با کمی تأمل این‌گونه پاسخ می‌دهد که وظیفه خود می‌دانستم تا بیش‌تر مشوق زنان باشم، زنانی که خانه‌دار بودند. از نظر من، زن می‌تواند همه خصوصیات خوب زندگی را دارا باشد، همسر خوب، مادری مسئول، کدبانویی همه‌چی تمام و یک فرد نمونه برای جامعه فرهنگی و هنری. زنان افغانستان، امروز باسواد هستند و از حق و حقوق خود آگاهی دارند، تظاهرات و مقابله زنان افغانستان در مقابل طالبان به جهان ثابت کرد که ما زنان امروزی به کمال، معرفت اجتماعی و فرهنگی رسیدیم، خاموش کردن ما غیر ممکن است، چون ما قلب تپنده جامعه هستیم. پیشاپیش به زنان کشور تبریک عرض می‌کنم، فردا هشتم مارچ، روز همبستگی زنان جهان است. ای کاش فقط در حد شعار و تاریخ نبود و واقعاً دنیا در غم ما زنان افغانستان شریک می‌شد و کمی به وضعیت نابسامان این دیار رسیدگی می‌کردند. البته مطمئن هستم آن‌زمان در افغانستان خواهد رسید، زمانی که حقوق مردان و زنان با هم برابر شود. زنان از نظر شعور فکری و اجتماعی به آن‌جا رسیده‌اند که دنیایی جدید، مساوی و عادلانه داشته باشند. زنان جایگاه اصلی خود را پیدا کنند، می‌رسد زمانی که به آن‌ها آزادی بیان و آزادی عمل داده خواهد شد. روی صحبت را به سمت زندگی شخصی‌اش در مهاجرت می‌برم و از او می‌خواهم تجربیات خود را با ما در میان بگذارد، شانه‌هایش را بالا می‌اندازد سخن‌اش را با ای کاش! من وطنی امن و آرام داشتم، کاش فقط پرستوهای مهاجر بودند و کاش مهاجرت برای انسان‌ها جرم نبود آغاز می‌کند. مهاجرت چه کلمه تلخی است، کاش فقط مثل یک صفت برای پرستوها می‌ماند. انسان‌ها غرق در احساس، خاطرات، وابستگی‌ها و... است. من زادگاهم این‌جا است اما هیچ وقت حق زندگی ایده‌آل را نداشتم در ایران. نه در تحصیل، نه در اجتماع، نه کار و... مهاجرت همیشه برای من تلخ بوده و هست. لهجه و گویش ایرانی، بزرگ‌ترین ضربه‌ای بوده‌است که مهاجرت می‌توانست بر من وارد کند.

مهاجرت این فرصت بزرگ را از من گرفت تا به همه دنیا ثابت کنم که زن افغانستانی می‌تواند در تمام مراحل زندگی تلاش کند و به موفقیت برسد.

طیبه شجاعی می‌تواند ساعت‌ها صحبت کند، از خاطرات، زنان و افغانستان بگوید، بدون این‌که ما خسته شویم. بالاخره هنرمند است، به نحوی این زندگی را بازی می‌کند مثل تئاترهایش. تأسف برای او که می‌توانست شرایط بهتری داشته باشد، تئاترهایش دیده شود، افغانستان آرام می‌بود به دور از ذره‌ای طالب، کارهای هنری‌اش را ادامه می‌داد و هنر افغانستان را اعتلا می‌بخشید. این روایت زندگی یکی از میلیون‌ها روایت زن افغانستانی است که استعدادهایشان در مهاجرت و بنیادگرایی دینی از بین می‌رود.

کیمیرخ

طیبه شجاعی در سال ۶۷ شمسی در مشهد به دنیا آمده است، خودش با لحنی آرام می‌گوید: اهل یکی از ولسوالی‌های غربی ولایت دایکندی است. پدر و مادرش در بحبوحه جنگ شوروی از افغانستان به ایران کوچ می‌کنند و دنیای هجرت آغاز می‌شود. او یک پسر ۹ ساله و یک دختر ۲ ساله دارد، هم‌چنان که به کودکان‌اش می‌نگرد، از دوران کودکی پراز و نشیب‌اش سخن به میان می‌آید. از گل‌بازی و خاک‌بازی در کوره‌های آجرپزی ایران، مصائب و مشکلات فراوانی که برای همه خانواده‌های مهاجر وجود داشته. خانم طیبه معتقد است که نگاه هنری و استعدادش، ریشه در همان بازی‌های کودکانه دارد و همسرش را مردی از جنس آب و روشنی توصیف می‌کند و مشوق اصلی خود، در ادامه دادن کارهای هنری‌اش می‌داند. از افغانستان که صحبت می‌کند، کشورش را مهربان اما نفرین‌شده می‌داند و مردم افغانستان را به شرافت، صداقت و زیبایی می‌شناسد. می‌خواهم چیزی بگویم اما در لحظه، کلام‌اش را ادامه می‌دهد:



همین‌جا باید بگویم که یک زن می‌تواند همسر باشد، مادر باشد، فرزند باشد، شاغل باشد، عاشق هنر و زندگی فعال فرهنگی و علمی داشته باشد. به نظر من، زن در عین ظرافت، قوی‌ترین موجود خلقت است، کاش زنان سرزمین‌ام آزاد زندگی کنند. طیبه شجاعی حدود ۱۷ سال قبل، به صورت حرفه‌ای کارهای هنری‌اش را آغاز کرده‌است و از جمله کارهای ایشان، تئاتر «دخترک بودایی» اولین تئاتر افغانستانی راه یافته به مسابقات بین‌المللی فجر است. مستند «کهن یادگار سرزمین آذر» تئاتر «آخرین چراغ قریه» تئاتر «چلیپا» و فیلم سینمایی «۱۳۳۵» نام برد که در فستیوال‌های داخلی و خارجی شرکت داشته، از آن جمله: می‌توان به جشنواره بین‌المللی فجر در تهران و فستیوال المپیک‌ها هند اشاره کرد. خانم طیبه به عنوان بازیگر، دنسر و طراح فرم فعالیت کرده‌است که البته با مخالفت‌های بسیار شدید از سمت جامعه مردان و تهدیدهای جدی از سمت طالبان مواجه شده بودند.

او با گرمی تمام، قصه‌هایش را روایت می‌کند، می‌گوید:

از نظر من زنان افغانستان، در حال حاضر غمگین‌ترین زنان دنیا هستند، زیرا تمام اختیارات اجتماعی و هنجارهای روزمره آن‌ها سلب شده، ترس و وحشت از آینده نامعلوم در چشمان همه‌شان هویدا است.

در ادامه صحبت‌هایش می‌گوید: زمانی که به افغانستان سفر کردم، برای اولین بار احساس عجیبی داشتم. هم خوش‌حال بودم، هم پراز استرس و ایهام. اما در مدت کمی وابستگی عمیقی نسبت به کابل جان پیدا کردم، شهری پر از احساس زندگی، هیجان، شور و شادی بود. من به سرعت توانستم فعالیت‌های هنری خود را در کابل شروع کنم و اجرای تئاتر در لیسه فرانسوی‌ها در کابل و اکران مستند کهن یادگار سرزمین آذر جزء خاطرات به یادماندنی من از کابل است. کابل شهر پیشرفت و ترقی بود و من هدف‌های بزرگی در سر داشتم.

از خانم طیبه می‌خواهم در مورد فعالیت‌هایش بیشتر توضیح بدهد. با سر تکان دادن و جابه‌جا شدن، صدای